PIR
۵۳۵۶
۱۳۴۴

امیرخسرو، خسروبن محمود، ۶۵۱–۷۲۵ق.
مجنون ولیلی. متن علمی وانتقادی ومقدمه ازطاهراحمد
اوغلی محرم اوف [مصحح متن علمی وانتقادی اژدرعلی اوغلی
علی اصغرزاده] مسکو، دانش، ۱۹۶۴.
xv، ۲۹۱، 12 ص. (آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی ملل آسیا. سلسله آثارادبی ملل خاور. متون.
سری بزرگ، ۷)
پیش ازعنوان: آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان. انستیتوی خاورشناسی.
۱. شعرفارسی — قرن ۸. الف. محرم اوف، طاهر
احمد اوغلی. ب. [illegible]غرزاده، اژدرعلی اوغلی. ج.
عنوان. (سری: [illegible] هنگستان علوم جمهوری شوروی
سوسیالیستی آذربایجان. [illegible] پاکو. انستیتوی خاورشناسی
وانستیتوی [illegible] ادبیات. [illegible]

آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی ملل آسیا

سلسلهٔ آثار ادبی ملل خاور

متون

سری بزرگ

۷

ادارهٔ انتشارات «دانش»

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۹۵۵۴

آکادمی علوم
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
انستیتوی خاورشناسی

امیر خسرو دهلوی

مجنون و لیلی

متن علمی و انتقادی و مقدمه از

طاهر احمداوغلی محرم اوف

مسکو ۱۹۶۴

مصحح متن علمی و انتقادی

اثر در علی اوغلی علی اصغرزاده

PIR ٥٣٥٧ ١٣٤٣
١/٥
٤/٥٢

مقدمه

امیر خسرو دهلوی (۱۲۵۳–۱۳۲۵) بزرگترین نماینده ادبیات فارسی زبان هند و نخستین ادامه‌دهندهٔ مکتب ادبی شاعر شهیر آذربایجان حکیم نظامی گنجوی (۱۱٤۱–۱۲۰۹) میباشد. خمسه امیر خسرو که بر اساس موضوع مثنویهای نظامی نوشته شده یکی از نوادر آثار ادبی شرق است. متاسفانه آثار امیر خسرو بخط خود شاعر تاکنون در دست نیست و در هیچیك از منابع و آثار تدقیقی نیز در بارهٔ وجود چنین نسخه‌ای اطلاع داده نمیشود. لیکن نسخ خطی آثار این شاعر که از قرن ۱٤ باینطرف بوسیله کاتبان مختلف استنساخ گردیده در کتابخانه‌ها و موزه‌های مشهور جهان موجود است. مقایسه نسخه‌های مختلفی که در دست ما بوده است نشان میدهد که در کلیه این آثار نواقص ناشی از سهل انگاری کاتبان تحریف‌ها، علاوه‌ها وبالاخره تفاوت‌های فاحش در متن‌ها وجود دارد. بهمین دلیل نیاز مبرم بترتیب متن علمی و انتقادی آثار شاعر احساس میگردد.

محققین شرقی و خاورشناسان باختر و شوروی در بارهٔ حیات و آثار شاعر بطور کلی و یا دربارهٔ بعضی آثارش بطور خاص مطالعاتی بعمل اورده‌اند ولی تدقیقات مزبور تمام آثار گرانبهای شاعر را دربر نمیگیرد و تا کنون برخی از تالیفات این شاعر زبر دست، مخصوصا منظومهٔ «مجنون و لیلی» که در میان آثار خلاقهٔ وی مقام شامخی دارا است چنانکه باید مورد تدقیق قرار نگرفته و متن علمی و انتقادی آن نیز ترتیب داده نشده است.

متن علمی و انتقادی منظومهٔ «مجنون و لیلی» که اینك تقدیم میشود جزئی از کارهائی است که بمنظور رفع این نقیصه صورت گرفته است.

«مجنون و لیلی» سومین منظومه «خمسه» امیر خسرو است که شاعر در سال ۱۲۹۹ نوشته و از لحاظ ارزش هنری و فکری ویژگی و فشردگی موضوع و سلاست و روانی بیان نخستین و یکی از بهترین منظومه‌هائیست که تحت تاثیر «لیلی و مجنون» نظامی بوجود آمده است.

متن علمی و انتقادی «مجنون و لیلی» از روی نسخ خطی ذیل و یك نسخه چاپی تهیه گردیده و برای هر نسخه به ترتیب حروف ابجد نامگذاری و با علائم شرطی زیر نشانداده شده است:

۱ — نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی
(شهر تاشکند) نمره ثبت ۱۰۱۱—۲۱۷۹، با حرف «آ».

این نسخه «خمسه» امیر خسرو دهلوی است در باره آن میتوان از فهرست نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی که با اشتراك و تحت نظر پروفسور آ. آ. سمیونوف ترتیب داده شده اطلاعاتی بدست آورد (۱).

منظومهٔ «مجنون و لیلی» در این نسخه از ورق ۱۳۱آ آغاز و به ورق ۱۵۹آ خاتمه می‌یابد. متن اثر در داخل کادری شامل چهار ستون نوشته شده و در هر صفحه ۵۰ بیت موجود است. شیوه خط آن اختلاطی از نسخ و ثلث میباشد. اسم کاتب و تاریخ کتابت منظومه ذکر نشده است لیکن در آخر مثنویهای دیگر که قبل از «مجنون و لیلی» ویا بعد از آن قرار گرفته تاریخ ختم کتابت و نام کاتب ذکر شده (۲) و نشان میدهد که چهار منظومه «خمسه» در بین ماههای مارس و مه سال ۱۳۵۵ میلادی استنساخ شده است. میتوان استنتاج نمود که «مجنون و لیلی» نیز در همین سال رونویسی شده است.

این نسخه نسبت به نسخ دیگری که در دسترس ما بوده (و بطور کلی در باره آنها اطلاع حاصل نموده‌ایم) قدیمترین و کم نقص‌ترین نسخ میباشد. بهمین دلیل ما نسخه مزبور را هنگام ترتیب متن علمی و انتقادی نسخه اصلی قرار داده ایم. در این نسخه ۳۱ سرسخن و جمعا با ابیات تکرار شده ۲۶۰۷ بیت وجود دارد.

مشخصات این نسخه بشرح ذیل است:

۱ — در آن بجای حروف فارسی «پ، چ، ژ، گ» حروف عربی «ب، ج، ز، ك» نوشته شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی حروف فارسی بکار برده شده است.

۲ — حروف «که» و «کی» در این نسخه فقط بشکل «که» استعمال شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی شکل تحریر «که» بهمین نحو حفظ گردیده است.

۳ — تبدیل کسره اضافی به «ی» پس از کلمات مختوم به «الف» غالبا بصورت همزه (هوا'، ندا'، نوا'، آوازها') نشان داده شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی همین شیوه را نگاهداشته ایم.

٤ — در اکثر موارد کلمات — آنکه، آنچه، چنانکه، هرچه بشکل قدیم خود — آنك، آنچ، چنانك، هرچ نوشته شده که ما نیز این کلمات‌را بهمان طرز املا' در متن بدون تغییر آورده‌ایم.

(۱) «Собрание восточных рукописей АН Узбекской ССР», т. II, Ташкент, 1954, стр. 119—125 (از این پس مجموعه نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان ازبکستان)

(۲) — طبق نظریه پروفسور آ. آ. سمیونوف «شیرین و خسرو»، «آئینه اسکندری» و «هشت بهشت» بوسیله شاعر مشهور حافظشیرازی نسخه برداری شده است. رجوع شود به: مجموعه نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان ازبکستان، صفحه ۱۱۹.

۵ — بعضی کلمات نقطه‌دار در نسخه خطی بدون نقطه نوشته شده اند. این کلمات در متن تصحیح گردیده است.

٦ — هر جا درنسخه خطی «ذال» بکار برده شده است که اکنون در زبان فارسی «دال» تلفظ میشود ما این کلمه‌را با تلفظ کنونی آن در متن علمی و انتقادی بکار برده‌ایم.

۷ — هرجا در بین نسخ اختلافی در املای کلمات وجود داشته است ما شکل نزدیك بدوران خود شاعررا در متن علمی و انتقادی حفظ کرده‌ایم.

۸ — در نسخه خطی در زیر حروف «ی» دو نقطه (ي) و در زیر «س» سه نقطه (س) گذاشته شده است که در ترتیب متن علمی وانتقادی نقطه‌ها حذف گردیده است.

۲ — نسخه خطی موزه ادبیات آذربایجان بنام نظامی فرهنگستان علوم
آذربایجان شوروی، نمره ثبت ۲، با حرف «ب»

این نسخه شامل «خمسه» امیر خسرو دهلوی و «خمسه» نظامی در یك جلد است. م. س. سلطانف نامزد علوم فیلولوژی قبل از ما در باره این نسخه اظهار عقیده کرده است. وی قدمت این نسخه را حد اقل ۲۰۰ سال و حد اکثر ٤۰۰ سال قبل تخمین زده است (۳).

در آخر نسخه خطی در اوراق شماره ٦۹۸آ—ب۷۰۰ قصیده‌ای وجود دارد که از ابیات ذیل آن میتوان سراینده قصیده و کاتب نسخه و تاریخ استنساخ آن را تعیین نمود:

از دعای دولتش تاریخ را کردم حساب * تا مهندس‌پیشه بیرون آرد از هنجار خویش
مطلعی دیگر بگو داودیا بهر غزل * تا نمایی شاعرانرا صنعت اشعار خویش

چنانکه از دو بیت فوق مستفاد میشود نام سراینده قصیده «داودی» و کاتب نیز خود او بوده است زیرا متن نسخه و قصیده با یك خط نوشته شده است. عبارت «دعای دولتش» نیز پس از استخراج بحساب ابجد تاریخ استنساخ نسخه سال ۸۲۵ هجری (۱٤۲۱—۱٤۲۲ میلادی) بدست می آید. یکی از عوامل دیگری که دلیل انتساب این نسخه' بقرن ۱۵ میباشد املاء و شیوه خط آنست در این نسخه نیز مانند نسخه خطی «آ» قواعد املای معمول قبل از قرن ۱۵ بکار رفته است.

قطع نسخه ۱۸×۲۸ سانتیمتر، مشتمل بر ۷۰۰ ورق میباشد. متن «خمسه» نظامی در وسط صفحه در داخل کادر و متن «خمسه» امیر خسرو در حاشیه بوسیله کاتب واحدی بخط نستعلیق با مرکب سیاه روی کاغذ زرد شفاف نگاشته شده است. نسخه خوب مانده است. در هریك از صفحات آن ۱۹ بیت از متون «خمسه» نظامی و ۱۸ بیت از اشعار امیر خسرو دهلوی جای داده شده است.

M. C. Султанов, *Әлјазмасы*, — «Азәрбајчан ССР ЕА Хәбәрләри», 1954, № 2, сәһ. 12 — (۳)

متن در داخل کادر طلائی و لاجوردی رنگ جای داده شده است و نخستین صفحه آن مذهب و منقوش بنقوش نباتی و هندسی بوده با ترجیعی بسیار ممتاز تزیین یافته است. در گوشه های حاشیهٔ صفحات اغلب گل و شاخ و برگ تصویر شده است. سر آغاز منظومه‌های نظامی گنجوی با سفید آب روی چهار گوشه‌ای نوشته شده است که متن آنها طلائی رنگ و دارای نقش و نگار میباشد.

سرسخن‌های منظومه عموما با خط زرین و سرسخن‌های «اقبال نامه» و دیگر منظومه‌های «خمسه» امیر خسرو در حاشیه قرار گرفته با شنجرف نگاشته شده است.

نام هریك از منظومه‌های امیر خسرو در ابتدای آنها با سفید آب در داخل لوزی ای مذهب و منقش نوشته شده. منظومه «مجنون و لیلی» حاوی ۳۰ سرسخن و ۲۵۸۹ بیت میباشد.

این نسخه خطی از لحاظ درستی و صحت متن نزدیك به نسخهٔ خطی «آ» میباشد و پس از این نسخه کاملترین نسخه محسوب گردیده و تفاوت‌های موجود در آن بعد از نسخه اصلی ذکر گردیده است.

۳ ــ نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا (لندن) (٤) با حرف «ج»

این نسخه شامل «کلیات» امیر خسرو است. ما در باره این نسخه اطلاع جامعی نداریم زیرا چون از این «کلیات» تنها عکس منظومه «مجنون و لیلی» در دسترس ما بوده است نمیتوانیم در باره این نسخه اطلاعات جامعی بدهیم. در این کتاب متن دیوان امیر خسرو در وسط صفحه در دو ستون و مثنویهای او در حاشیه بخط نستعلیق نوشته شده است، منظومه «مجنون و لیلی» در این نسخه شامل ۸۰ ورق و هر صفحه حاوی ۱۷ بیت میباشد و از آن چند بیت حذف شده، مقدار زیادی ابیات مکرّر و اضافی نیز در آن دیده میشود. در این نسخه خطی دو قطعه مینیاتور، ۳۲ سرسخن وجود دارد ویا مجموع اشعار اضافی و مکرر شامل ۲۵۶۷ بیت و یك مصرع میباشد. در خاتمه منظومه تاریخ استنساخ بشرح ذیل آورده شده است:

«تمت هذا المجنون لیلی فی تاریخ شهر صفر سنه اثنی عشرین و تسعمائه من هجرة النبویه» («این منظومه «مجنون لیلی» را در تاریخ ماه صفر سال ۹۲۲ هجرت نبوی (٥) پایان دادم»)

(٤)— Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, vol. II, IX کلیات امیر خسرو، مجنون ولیلی Foll. 233 b;

(٥)— مطابق با مارس ۱۵۱٦ میلادی

٤ ــ نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف شدرین (٦) با حرف «د»

این نسخه نیز «کلیات» امیر خسرو دهلویست که مجموعا حاوی ۸۹۹ ورق است. اندازهٔ آن ۱۸×۲۵ سانتیمتر بوده و کتاب بخوبی حفاظت شده است. از نقش مهر مدوری که بر روی نخستین صفحه کتاب وجود دارد معلوم میشود که متعلق به کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. کتاب روی کاغذ نازك و شفاف با مرکب سیاه و بشیوه نستعلیق نوشته شده جلد آن چرمی و با نقوش جالب تزئین یافته است.

«کلیات» حاوی آثار ذیل میباشد: ٥ قسمت دیوان شاعر، خمسه، غزلیات، قرآن السعدین، ته سپهر، خضرخان (۷) و فتح الفتوح (۷). دیوان و غزلیات در وسط صفحات در داخل چهار بخوبی سیاه رنگ در دو ستون و مثنویها در حاشیهٔ اوراق نوشته شده اند. منظومه «مجنون و لیلی» در اوراق ب۲۱۹ــ ب۲۹٤ گنجانیده و بنام «کتاب لیلی و مجنون» نامیده شده است. هر صفحه شامل هیجده بیت است.

اسم منظومه با سفید آب در داخل کادری لوزی شکل که زمینه آن آبی رنگ و منقوش میباشد نوشته شده است. سرسخن‌ها گاه با یك رنگ (مثلا کاملا با آب طلا) و گاه با چند رنگ (مثلا خط اول با رنگ قرمز کند، خط دوم با آب طلا، خط سوم با رنگ قرمز، خط چهارم با رنگ آبی) نوشته شده است. تناوب رنگها در سرسخن‌های مختلف عوض میشود.

در خاتمه منظومه در ورق ب ۲۹٤ تاریخ استنساخ بشرح ذیل آورده شده است: «تمت هذا الکتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غره ذی حجه سنه ثلاث عشرین و تسعمایه» (این کتاب موسوم به «مجنون لیلی» در تاریخ اول ذی حجه سال ۹۲۳ هجری (۸) خاتمه پذیرفت). منظومه دارای ۳۲ سرسخن و ۲۵۸٦ بیت است که مقداری از ابیات آن ناقص بوده و بعضی اشتباهات در آن دیده میشود.

٥ ــ نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف شدرین (۹) با حرف «ه»

این نسخه هم شامل «کلیات» امیر خسرو دهلویست. اندازهٔ آن ۱۸×۲۸ سانتیمتر کاغذش ابریشمی و جلدش چرمی سیاه رنگ ضخیم و مزین با نقش ونگار است. نسخه شامل ۷۸٥ ورق

(٦)— B. Dorn, *Catalogue des manuscrits et xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Petersbourg*, 1852, № 386 (از این پس ب. دُرن بکار برده میشود)

(۷)— عناوین آثار مزبور طبق نسخه خطی همچنان نگاه داشته شده

(۸)— مطابق با ۱٥ تمامبر ۱٥۱۷ میلادی

(۹)— ب. دُرن، ۳۸۷

میباشد که هم بترتیب صفحه و هم بترتیب ورق دوبار نمره گذاری شده است. «کلیات» بخط نستعلیق با مرکب سیاه و بخط کاتب واحدی نوشته شده است. متن دیوان‌های شاعر در دو ستون در داخل کادری سیاه رنگ و خمسه و سایر مثنویهایش در حاشیه نوشته شده است.

در نخستین صفحه «کلیات» شرح ذیل بچشم میخورد:

«صاحبه خلیل‌الله الحسینی بتاریخ سه شنبه غره شهر شوال ۹۹۱(۱۰) مطابق با روز چهار شنبه در باغ کوشك موضع تفت من اعمال دارالعباده یزد که از تشهرت احتیاج تعریف نیست مرقوم قلم شکسته شد».

علاوه بر این بر روی مهر مدور کوچکی نام «خلیل الله غلام شاه حمزه» خوانده میشود و در جای دیگر عبارتی نوشته شده است که تعلق کتاب را به کتابخانه مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی نشان میدهد.

منظومه «مجنون ولیلی» دارای ۳۳ سرسخن و شامل ۲۵۵۶ بیت و یك مصرع میباشد در این نسخه اغلاط مشاهده میگردد.

۶ــ نسخه خطی کتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی نمره ثبت M. 248/11543 با حرف «و»

این نسخه «خمسه» امیر خسرو دهلوی و مجموعا شامل ۲۴۳ ورق میباشد. جلدش چرمی سیاه رنگ است که بر روی آن نقش و نگاری زیبا دیده میشود. اندازه آن ۱۸٫۵×۲۸٫۵ سانتیمتر، کاغذش زرد رنگ و شفاف و ضخیم میباشد. «خمسه» بخط خوانای نستعلیق با مرکب سیاه نوشته شده وهر صفحه دارای ۲۶ بیت است. اسم ناسخ وتاریخ استنساخ «خمسه» در آخرین ورق (ب ۲۴۳) بشرح زیر ذکر شده است:

«فی تاریخ شهر رجب المرجب سنه خمس ثمانین تسعمائه ۹۸۵ (۱۱) کتبه الفقیر خلیل ابن درویش محمد الجامی».

متن «خمسه» در داخل کادری دو رنگ (یکی طلائی و دیگری لاجوردی) نوشته شده است. در وسط هر یك از اوراق ب۲ و آ۳ پنج بیت در دو ستون نوشته شده و حاشیه همین صفحات و اوراقی که در آنها سرسخن‌های منظومه‌ها وجود دارد با نقش و نگار تزئین یافته و مذهب شده‌اند.

(۱۰) ــ مطابق با ۱۸ اکتبر سال ۱۵۸۳ میلادی
(۱۱) ــ مطابق با سپتامبر ۱۵۷۷ میلادی

کلیه سرسخن‌های منظومه «مطلع الانوار» و سرسخنهای منظومه «آئینه اسکندری» از ورق اول تا ورق ب۲۲۷ در داخل کادر سیاه با مرکب سرخ نوشته شده است. در سایر مثنویهای «خمسه» همان کادر سیاه موجود است اما متن عناوین نوشته نشده و محل آن خالی است.

متن منظومه «مجنون و لیلی» تا اندازه‌ای نزدیك به متنی است که در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف دانشگاه علی‌گره هندوستان بچاپ رسیده است.

تعداد بیتها ۲۴۷۴ و برای عناوین منظومه ۳۵ جای خالی گذارده شده است.

۷ــ نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد بنام سالتیکوف شدرین (۱۲) با حرف «ز»

این نسخه تنها شامل منظومه «مجنون و لیلی» میباشد. اندازه آن ۱۸×۲۶ سانتیمتر و کاغذش ضخیم است. اثر با خط نستعلیق و مرکب سیاه و نام آن در سر اغاز با سفید اب نوشته شده است. سرسخن‌های موجود در منظومه با رنگهای کوناگون: طلائی، سرخ و لاجوردی نوشته شده است. جلد نسخه نازك اما محکم است و هر دو طرف آن زرکوبی وخالهائی بارنگهای گوناگون بر آن نقش شده است متن منظومه در ۳۴ ورق گنجانیده شده است. در هر صفحه کادری با چهار خط برنگهای مختلف کشیده شده و بچهار ستون تقسیم گردیده و در آن ۳۸ بیت نوشته شده است. رنگ کاغذ این نسخه در هر ورق متفاوت بوده گاهی سرخ، گاهی لاجوردی، گاه سبز و بعضا خاکستری و زرد میباشد و هر صفحه آن زر افشان است. این نسخه شامل ۵ میناتور، ۲۶ عنوان و ۲۱۷۳ بیت است. روی دو صفحه اول و آخر منظومه اشکال مختلف حیوانات و پرندگان و نباتات بنحوی بسیار جالب نقاشی شده است.

در نخستین صفحه کتاب مهر مدوری زده‌اند که روی آن عبارت «وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه» خوانده میشود. زیر این مهر چند سطر بشرح ذیل وجود دارد:

«وقف نمود این کتابرا کلب آستانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم عباس الصفوی بر آستانه متبرکه شاه صفی الرحمة که هرکه خواهد بخواند مشروط آنکه از آن آستانه بیرون نبرند وهرکس بیرون برد شریك خون حضرت امام حسین علیه السلم بوده باشد ۱۰۲۲».

تاریخ استنساخ نسخه معلوم نیست لیکن با استناد بتاریخ وقف ۱۰۲۲ هجری (مطابق با ۱۶۱۳ میلادی) میتوان گفت که اثر قبل از سال مزبور استنساخ شده است. در خاتمه اثر اسم کاتب منظومه باین شرح آورده شده است: «وتمت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی».

(۱۲) ــ ب. دُرن، ۳۹۴

در این نسخه گاهی چند بیت در صفحات مختلف، گاهی متن یك و یا چند صفحه حذف شده و در آن بعضی اشتباهات مشاهده میشود.

این نسخه با وجود برخی نواقص از این لحاظ که بعضی کلمات نا مفهوم و دشوار موجود در سایر نسخه‌هارا صحیح نوشته است جالب توجه میباشد.

۸ — نسخه چاپی دانشگاه شهر علی‌گره هندوستان با حرف «ح»

منظومه «مجنون و لیلی» امیر خسرو دهلوی سه بار در هندوستان بچاپ رسیده است: یکی به سال ۱۲٤٤ هجری (۱۸۲۸ میلادی) در کلکته، دیگری در سال ۱۲۸٦ (۱۸٦۹) در لوکنائو، سومی بسال ۱۹۱۷ در شهر علی‌گره. قسمت مهمی از آثار امیر خسرو من جمله مثنویها «خمسه» هریك بصورت کتاب علیحدهٔ در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۷ در علی‌گره بچاپ رسیده است. ما در ترتیب متن علمی و انتقادی از منظومه «مجنون ولیلی» چاپ علی‌گره نیز استفاده کرده‌ایم (۱۳). این کتاب شامل ۳۳ سرسخن و ۲٦۱۲ بیت میباشد و از طرف مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی معلم دانشگاه اسلامی علی‌گره برای چاپ تهیه وبسعی و اهتمام محمد مقتدی خان شروانی منتشر شده است. محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی مقدمهٔ مبسوطی نیز بزبان اردو بر این اثر نوشته است. زحمت وی در تصحیح و تدقیق متن منظومه و همچنین تحریر مقدمه آن بمنظور آشنا ساختن خوانندگان اردوزبان با فکر و مضمون اثر بعنوان نخستین گام در این راه مورد تقدیر میباشد. لیکن ما نیز مانند غ. ی. علی‌یف خاورشناس شوروی عقیده داریم که «نسخه چاپی علی‌گره «خمسه» امیر خسرو دهلوی را نمیتوان قناعت بخش محسوب داشت» (۱٤).

چنانکه در مقدمه مزبور ذکر گردیده متن منظومه تنها از روی چند نسخه خطی موجود در هندوستان ترتیب داده شده است. متاسفانه خصوصیات نسخ خطی مورد استفاده برای ترتیب متن مزبور در مقدمه ذکر نشده است. گاهی در برابر مصراعها در حواشی کتاب اختلافات نسخ ذکر شده است اما ترتیب‌دهنده متن ذکر نمی‌کند که این اختلافات بکدام نسخه مربوط میباشد. در متن منظومه یك رشته اشتباهات وجود دارد که محتاج به تصحیح میباشد. این نسخه با وجود داشتن نواقص و کمبودهائی در ترتیب متن علمی و انتقادی برای قرائت و روشن ساختن بعضی کلمات نا مفهوم و دشوار نسخ خطی مورد استفاده ما قرار گرفته است.

(۱۳) — مثنوی «مجنون لیلی» حضرت امیر خسرو دهلوی به تصحیح و تنقید جناب مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی باهتمام محمد مقتدی خان شروانی، علی گڑه، ۱۹۱۷:

(۱٤) — رجوع شود به مقدمه غضنفر علی‌یف، بر متن انتقادی «شیرین و خسرو» امیر خسرو دهلوی، مسکو، ۱۹٦۱، ص ٥.

ما با مقایسه این نسخ و نشان دادن تفاوت و تغییرات موجود در آنها کوشش نمودیم تا در حدود امکان نسخه‌ای ترتیب دهیم که به متن اصلی نزدیکتر باشد و سعی کردیم تا:

اولا: ابیات و مصراعهائی را که خطاطان در موقع استنساخ از قلم انداخته بودند یافته و بمتن علاوه نمائیم.

ثانیا: ابیات و مصراعهائی که بعدا وارد متن نموده اند جدا کرده و شکل صحیح تلفظ وقرائت کلمات و اصطلاحاتی را که تحریف شده است بیابیم.

ثالثا: محل اصلی ابیاتی را که به پیوستگی فکری سکته وارد میآورد درست تعیین نمائیم.

رابعا: با ذکر تفاوت موجود در بعضی از کلمات (حتی در مواردی که خود کلمه فاقد معناست) خواسته‌ایم توجه خوانندگان و محققین فن را به اختلاف آن کلمات در نسخه‌های مختلف جلب نمائیم.

در ترتیب متن قواعد ذیل در نظر گرفته شده است:

۱ — هر موضوعی که بطور مجزا دارای سر لوحه میباشد علیحده نمره گذاری و پس از هر پنج بیت نمره مربوطه نوشته شده است.

۲ — مصراع یکم هر بیت با حرف «آ» و مصراع دوم آن باحرف «ب» نشان داده شده است.

۳ — در نشاندادن موارد اختلاف نسخ قدمت تاریخی آنها رعایت شده است.

٤ — در ذکر اختلافات متن‌ها علامت «:» بمعنای «برابر است» بکار برده شده است. مثلا: کلمه «سیاه» در مصراع آ، بیت ٤۱، صفحه ۲۹ (۱٥) در نسخه «ه» بصورت «ستاره» نوشته شده است. ما این اختلاف را به شکل ذیل نقل کرده ایم: آ ٤۱ — سیاه: ه — ستاره.

٥ — اگر اختلاف مربوط بیك بیت کامل (و یا یك مصراع) بوده شماره آن بیت وعلامت آن مصراع ذکر و سپس همان بیت یا مصراع عینا نقل شده است. مثلا: مصراع «آ» بیت شماره ۱٥ صفحه ۳۳ متن علمی و انتقادی که در نسخه «ه» بکلی متفاوت است بشرح ذیل نقل شده است: آ ۱٥ ه: پنداشت که همت معالی.

٦ — در صورتیکه اختلافات نسخ راجع به کلماتی باشد که شباهت ظاهری دارند در ذکر اختلافات متن شماره بیت، علامت شرطی مصراع وعلامت شرطی نسخه اول و عین کلمه و سپس علامت شرطی نسخه دیگر کلمه بنحو موجود در این نسخه آورده میشود. مثلا: در مصراع «آ» بیت شماره ۲٥ صفحه ۱۱ کلمات «چشم دهم» در نسخه‌ها بصورت مختلف آورده شده است. این اختلافات نسخ بشرح ذیل نشان داده شده است: آ ۲٥ — آج د ز: چشم ده، ب: چشم بده.

۷ — در صورتیکه در متن علمی وانتقادی در ابیات و یا مصراعها اختلافات مربوط بکلماتی

(۱٥) — به صفحات مربوطه در متن علمی و انتقادی مراجعه شود

باشد که شباهت ظاهری ندارند در ذکر اختلافات متن شماره بیت، علامت شرطی مصراع و کلمه مورد اختلاف و نسخه مربوطه و عین کلمه آورده شده است. مثلا: کلمه «طاعت» که در مصراع «ب» بیت شماره ۳۷ صفحه ۱۲ موجود است و در نسخه دیگر کلمه شبیه بآن وجود ندارد بصورت ذیل نقل شده است: ب ۳۷ــطاعت: ه ــ رحمت.

۸ــاگر در مصراعی دو کلمه عین هم ویا ظاهر شبیه بهم وجود داشته باشد همراه با کلمه‌ای که اختلاف نسخه را نشان میدهد کلمه پهلوئی (جلوتر ویا عقب‌تر) آن نیز ذکر شده است. مثلا: متن مصراع «ب» بیت ٤، صفحه ۱۲۲ بدین شکل است: بر خسته که جسته بود بی جست. بجای کلمه «جسته» در بعضی از نسخه‌ها کلمات دیگری آورده شده است که اختلافات موجود بصورت ذیل نقل گردیده است: ب٤ ب: زنده بود، ج د ه و ح: رسته بود.

۹ــاگر در نسخه‌ها کلمه واحدی بشکلهای مختلف نوشته شده باشد پس از ذکر علامت شرطی آن نسخه و کلمه موجود در آن، ویرگول «،» گذاشته شده و سپس اختلافات موجود در نسخ دیگر بهمین ترتیب ذکر شده است. مثلا: اختلافات موجود در کلمه «تحریم» مصراع ب، بیت شماره ۱۰ صفحه ۱۸ بصورت ذیل نقل شده است: ب۱۰ تحریم: ج د زح ــ تحریمه، ه: تحریر، و: احرام.

۱۰ــاگر در نسخه‌ها چند اختلاف در متن وجود داشته باشد اختلاف موجود در هر نسخه باعلامت «؛» از یکدیگر مجزا شده است. مثلا: کلمه «زدیده» مصراع ب، بیت شماره ٧٤ صفحه ۷۸ در نسخه‌های د، ه، و، وکلمه «میریخت» در نسخه‌های آ، ب، ج، ز بصورتهای مختلف نقل شده است که ما آنرا بشکل ذیل آورده ایم: ب ٧٤ د ه و: بدید؛ آ ب ج ز: بگریخت.

۱۱ــدر صورتیکه شماره ردیف بیت‌ها یا مصراعها با شماره ردیف متنی که ما ترتیب داده ایم مطابقت نداشته باشد نخست شماره ردیف بیت یا مصراع متن (متنی که ما آنرا بصورت اصلی پذیرفته‌ایم) آورده شده سپس علامت «برابر است» و پس از آن علامت شرطی نسخه ذکر گردیده و در دنبال آن ترتیب ابیات یا مصراعها در نسخه دیگر نقل شده است. مثلا: در نسخه ح، ترتیب ابیات شماره ۳۱ و۳۲ (صفحه ۲۸) بهم خورده است ما آنرا بشکل ذیل نشان داده ایم: ۳۲ ، ۳۱: ح ــ ۳۱، ۳۲ یا در نسخه «ه» مصراعهای بیت شماره ۳۲ (صفحه ۲۸) مقدم موخر نوشته شده است این اختلاف بشکل ذیل آورده شده است: ب ۳۲، آ ۳۲: ه ــ آ ۳۲، ب ۳۲.

۱۲ــعلامت (*) بطور کلی در مواردی که در سرسخن‌ها اختلافی وجود داشته و یا مصراع و بیتی اضافی در متن گنجانیده شده و یا برای توضیح مطالب بکار برده شده است.

۱۳ــبرای نشاندادن اختلافات موجود در سرسخن‌ها بترتیب ذیل عمل شده است:

آــدر صورتیکه قبل ویا بعد از قسمت مورد اختلاف سه نقطه (...) بکار برده شده باشد دلیل بر آنست که کلمات سرسخن‌ها تا آنجا ویا از آن پس با متن اصلی انتقادی مطابقت دارد.

ب ــ در صورتیکه در متن سرسخن‌ها اختلاف وجود داشته باشد علاوه بر کلمه مورد اختلاف یك و یا چند کلمه دیگر نیز در جلو و یا عقب کلمه مزبور آورده میشود تا بتوان آنرا بآسانی پیدا کرد.

* * *

ما وظیفه خود میدانیم از آکادمیسین عبد الکریم علی زاده که هنگام ترتیب متن علمی و انتقادی یك رشته راهنمائیهای سودمند داده‌اند، از رهبر علمی خود اژدر علی اصغر زاده که اثر زیر نظر ایشان برای چاپ آماده شده است و همچنین علی مینائی، اکرم جعفر و هدایت حاتمی که بما در این موارد کمك‌های ذیقیمتی کرده اند صمیمانه تشکر نمائیم.

طاهر محرم‌اوف

مجنون وليلى

2461

باسم الملک الوهاب*

ای داده بدل خزینهٔ راز — عقل از تو شده خزینه پرداز
ای دیده‌گشای دوربینان — سرمایه‌ده تهی‌نشینان
ای تو به‌بهین صفت سزاوار — نام تو گره‌گشای هرکار
ای بنده‌نواز بندگی‌دوست — زان توجهان زمغز تا پوست
ای بیش ز دانش خردمند — فرمان تو نطق را زبان بند
ای سرّ تو بسته وهم را گوش — در معرفت تو عقل بیهوش

---

* آ: سرسخن بخط کوفی نوشته شده است، ب: مجنون ولیلی، ج: ناخواناست،
د: کتاب لیلی ومجنون، هـ و: حذف شده
ز: کتاب مجنون لیلی امیرخسروی دهلوی قدس الله تعالی سره،
ح: بسم الله الرحمن الرحیم این قصّه که ازاحسن القصص نمونه ایست بنام مجنون ولیلی داغ کرده شد وثنای باری تعویذ صحتش ساخته آمد تا بیماران دل را مدام از خواندن آن صلاح قلب حاصل شود انشاء الله تعالی واهب الصحة.
۲،۳: ج د - ۳،۲ آ۳ هـ: بهمین ۴،۵: ح - ۵،۴
آ۴ و: بنده کسای
ب۴ - زان: هـ - راز: ج: یابوست
آ۵ و: زدایس
آ۶ - وهم را: ز - عقل را

ای کرده زگنج خانهٔ راز — برآدمیان درسخن باز
ای بازکن در معانی — برما بکلید آسمانی
ای حکمت تو بامر مطلق — عالم زدو حرف کرده‌هشتق
۱۰ ای قدرت تو بچیره دستی — ازنیست پدید کرده هستی
ای جلوه‌گر بهارخندان — بیناکن چشم هوشمندان
ای صانع جسم وخالق روح — مرهم نه سینهاء مجروح
ای جان بجسد فکندهٔ تو — هرکس که بجز تو بندهٔ تو
ای چاربساط وهفت پرده — برهفت عروس وقف کرده
۱۵ ای نورده چراغ عالم — مردم کن آدمی و آدم

۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷: ج د ز - ۱۰، ۸، ۷، ۱۱، ۹
۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷: ح - ۱۲، ۱۳، ۸، ۱۰، ۷، ۱۱، ۹ آز: نامهٔ
آ۹ - بامر: ج - بعقل - ودرزیرهین کلمه - بامر - افزوده شده
ب۹ هـ و: بدوحرف گشته؛ ج د: گشته
آ۱۰ ز: بخیر
آ۱۱ ب: جلوه‌کن، هـ و: جلوه‌ده ب۱۱ ج د: مستمندان
آ۱۲ ج: ورح
ب۱۲ ب: مرحم‌ده
آ۱۳ - و: آو - حذف شده
ب۱۳ - وقف: ج دوزح - عقد
ب۱۵ - و: ز - ز

عالم ز تو شد بحکمت آباد حکمت زتو یافت آدمی‌زاد
هست ازتو شده جهان فانی ورنیست کنیش هم توانی
درکارتو آسمان زبونی وز کلک تو کون کاف ونونی
کونین که از صفت برونست بالا و فروش کاف ونونست
تقدیر تو چرخ برزمین کرد جز تو که تواند اینچنین کرد *
دعوی گری سپهر پرپیچ در محکمهٔ قضاء تو هیچ
کرده قلم تو حرفرانی در تختهٔ مرگ و زندگانی
حرف تو بنامهٔ الهی بیرون زسپیدی و سیاهی

---

۱۶ : ج د ز - بعد از بیت شماره ۱۹ نوشته شده

ب۱۷ ج دوز : گرنیست کنیش هم تودانی ؛ ه : ار ؛ هم توانی : ب - می توانی ؛ ح : هم تودانی

ب۱۸ - وز : د - در ؛ ز : درکلک توکون کاف نونی ؛ کلک : ب ه و - ملک

ب۱۹ ه : بالاش فزون و کاف و نون است

* ج د و ز ح : بودی تو نه چرخ و نه (ح : نی) زمین بود جز تو که تواند (ز : غیراز تو که یارد) اینچنین بود - افزوده شده

آ۲۱ ز : دعوی کردی

آ۲۲ - توحرفرانی : ه - ازحروف رانی

ب۲۳ ب ح : برتختهٔ ؛ و : ه - حذف شده

آ۲۳ ه : زنامهٔ

ب۲۳ - ز : ج د - حذف شده

اندیشه بهر بلندی وپست بگذشت و نزد بدامنت دست
گر دست منت رسد بدامن پس فرق چه باشد ازتوتا من
هرچ ازتو گمان برم بچونی آن من بوم و تو زان برونی
باحکم تو گاه کارسازی منصوبهٔ عقل جمله بازی
زین عقل ترا شناخت نتوان زین بیش جنیبه تاخت نتوان
زین سان که کمندماست کوتاه برکنگره‌ات کرا بود راه
پس دره تو زتیزهوشی بیهوده بود سخن فروشی
آن به که زنیم سر خردرا اقرار کنیم عجز خودرا
با تو نه سخن رفیع سازیم نادانی خود شفیع سازیم

آ۲۴ ز : زهر ب۲۴ ح : بدامنت نزد

۲۵ : ب - حذف شده آ۲۵ - تا : و - با

آ۲۶ ج د : نه‌چونی ، آ : بجونی

ب۲۶ ب : من آن ؛ ه : آن من بودم تو زان فزونی ؛ بوم و تو زان : ز - بودم تو زو

ب۲۸ ح : زان بیش جنیبه تافت نتوان

آ۲۹ - برکنگره‌ات : ج د ه ز ح - برکنگر تو ؛ کرا : و - کجا

۳۱ ، ۳۰ : و - حذف شده

آ۳۰ ح : به‌تیز

۳۲ ، ۳۱ : ز - حذف شده آ۳۱ ج : زبیم

آ۳۲ - نه : ج د ه - حذف شده

دانندهٔ تویی بهرچه رازست سازندهٔ تویی بهرچه سازست
از بودنی آنچه بود دارد از تو رقم وجود دارد
از حکمت تست مانده ناچیز وانچ از عدمست نامش آن نیز
بود همه از تو گشته موجود حکم تو روان ببود و نابود
چون حکم تو گردد آشکارا کس را بچرا وچون چه یارا

---

۳۳ ب و : سازند توئی بهر سازست

۳۴ آ د : بودن ۳۵، ۳۶ : ز - حذف شده

۳۵ آ ج : وان جز عدم است نامشان نیز ،

د : وان جرعهٔ مست نامشان نیز ،

و : آنچه از عدمست نام آن نیز ، از : ح - حذف شده

۳۵ ب ج : از حکم تو مانده است ناچیز ،

د : از حکم تو پست مانده بی چیز ،

۳۶، ۳۷ : ج د - ۳۶، ۳۷

۳۶ آ ج د : نبود همه را چو بود موجود ،

ه : بوده همه گشته از تو موجود ؛

ب و ح : گشته از تو

۳۶ ب ج : روا

۳۷ آ - حکم : ج د ز - علم ؛

تو : ب - حذف شده

۳۷ ب ج د ز : کس را چه بود (ز : نبود) مجال یارا

باریکئ حکمتت که داند مرکز کن مکن تو نکته راند
هر ذرّه که در هواش تابیست از صنع تو در وی آفتابیست
از امر تو شد کفایت اندوز منشور شب و جریدهٔ روز
وز تربیت تو یافت ایام پیرایهٔ صبح و زیور شام
از صنع تو گشت گوهرین چهر یاقوت مه و زبرجد مهر
کردی بازل تمام کاری کز هیچ کست نبود یاری
عاجز نهٔ از اساس هر ساز تا یار طلب کنی و انباز
شرکت نبرد بملک راهی خاصه که بملک چون تو شاهی
قادر تویی آن دگر که باشد منعم تویی آن دگر چه باشد

---

۳۸ : ج د ز - بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته شده

۳۸ آ - نکته راند : و - زنده ماند

۳۹ آ - درهواش : ه - باهواش ، و : درهوای ، ح : ازهواش

۳۹ ب - تو دروی : ز - بودکر ؛ دروی : ج د - کرده

۴۱ آ ج د ز : از

۴۲ آ و : ازصبح توگشته ۴۲ ب - مه : ز - زر

۴۴ آ ه : عاجز ز اساس دهر ناساز

۴۵ آ و : نبود

۴۶ : ز - حذف شده .

۴۶ آ آ و : چه باشند

۴۶ ب و : که باشند ؛ آ : باشند

جز تو که نهد بجیب امّید دریوزهٔ مفلسان جاوید
کاری که خرد صلاح آن جست موقوف بکارسازی تست
قفل همه را کلید برتو پنهان همه پدید بر تو
لطف تو انیس مستمندان قهر تو هلاک زورمندان
گر لطف کنی وگر کنی قهر در هردو بود زمرحمت بهر
ای خاک بران سری کز اخلاص برخاک عبادتت نشد خاص
همواره درتو جای من باد توفیق تو رهنمای من باد

---

۴۷ : ج د - بعد از بیت شمارهٔ ۵۰ نوشته شده

۴۷ب - جاوید : ج دهـ - نومید ۴۸،۴۹ : ز - حذف شده

۴۸آ - صلاح : ج د - بکرد

۴۹آ و : عقل همه را کلید از تو ؛ هـ : از تو

۴۹آ ج د : سان همه را برید برتو ،

و : پنهان همه را پدید از تو ؛ ب : زهمه ؛ آ : بدید

۵۰آ - تو : ج - حذف شده

۵۱آ - بود زمرحمت : هـ - صلاح تو بود ؛
زمرحمت : ج - رحمتت .

دو : زرحمتت ، ز : زرحمتت

۵۲آ ز : کر

۵۳ب - من باد : ز - فریاد

۵۳ج - من باد : ز - فریاد

2461
301

مناجات حضرت واهب منی و نجات *

ای عذر پذیر عذرخواهان عفو تو شفیع پرگناهان
خسرو که کمینه بندهٔ تست درهرچه فتد فکندهٔ تست
آنرا که تو افکنی بهرزیست برداشتنش ببازوی کیست
هم رحمت تو بود که پیوست افکندهٔ خویش رادهد دست
دستی که فتاد نفس خودرای در مطرح سیل بی سروپای
بردار زخاک ره که پستم از دست رها مکن که مستم

---

*و : حذف شده ،

ز : ... واهب هستی و نجات ،

ح : مناجات بدرگاه الهی

آح : برگناهان

۲ب - فتد : هـ - بود

۴آ - بود : ز - بدو

۴ج دهـ وز : افتادهٔ ؛ ن : دهی

۵ : ز - حذف شده

۵آ و : دستی که فتاد بی سروپای ؛ ح : دستی اکه

۵ب - سیل : هـ - بسیر ؛ بی سروپای : و - بادپیمای

۶آ ح : پستم

۶ب هـ : هستم . و : مستیم

2461
300

هرچند تن گناه پرورد درحضرت قرب نیست درخورد
با این همه گر پذیری این خاک نقصان چه بود بعالم پاک
نزدیک خودم ده آنچنان نور کز خود ابدالابد شوم دور
از یاد خودم کن آنچنان شاد کز هستی خود نیایدم یاد
جانیم رسان کز اوج اخلاص دیوم بفرشتگی شود خاص
درگلشن قدس کن نهالم مگذار بکلخن و بالم
گنجم که تو کردهٔ نثارش هم تو بکرم نگاه دارش

آ۷ و : تنی

آ۸ - پذیری : د - نریزی ؛ این خاک : و - ای پاک ، ز : آن خاک

آ۸ - پاک : و - خاک

۹ : هـ - حذف شده

آ۹ و ح : نزدیک خودم بخوان وان (ح : بدان) نور ،

ز : نزدیک خود آنچنان دهم نور ؛

آ : این چنان

آ۱۰ ج و ز : ازیادخود آن چنان کنم شاد

آ۱۱ - کز : ج - ز

آ۱۲ - دیوم : ب - داوم

آ۱۳ و : بگذار

آ۱۳ و : گنجی

آ۱۳ - تو : هـ - خود

2461 299

19-4

دزد ارچه درین خرابه کم نیست چون بدرقه عون تست غم نیست
این داده نگاه دار بامن نادادهٔ نثار کن بدامن
آن بخش که از توام دهد یاد وان ده که براه تو توان داد
گر ترکنی از نمی دهانم بگشای بشکر آن زبانم
شکر تو که بهر کام توزیست مفتاح خزینهاء روزیست
تا جان بودم امیدوارم کز شکر تو دل تهی ندارم
خواهم بستایش تو بودن من خود چه توانمت ستودن

آ۱۴ آ : درد ؛ ح : درگرچه درین خزانه ؛ ز : خزینه

آ۱۴ - عون : هـ - عذر

آ۱۵ - این : و - با ؛ داده : هـ - دار آ۱۵ - نادادهٔ : هـ - نادار

۱۸،۱۹،۱۶،۱۷ : هـ - ۱۶،۱۷،۱۸،۱۹ ۱۶،۱۷ : ز - حذف شده

آ۱۶ - توام : ج د - کرم

آ۱۶ ج : وان ده که ترا توان سود شاد ،

د : وان ده که توان شود ترا داد ،

هـ : وان ده که توانش بتو داد ،

و : آن ده که برای تو توان داد ؛ ح : آن ده

آ۱۷ - تر : هـ - تو

آ۱۸ - تو : ج - حذف شده ؛ ح : تو بهر که

آ۱۸ ب و : خزانهای

آ۱۹ ج : امید دارم

2461 298

هم تو دل پاک ده زبان هم — در مدحت خویش و بلک جان هم
تا گوید ذکر تو بتمییز — تنها نه زبان که جان و دل نیز
به گر ندهی بهیچ سانم — آن جان که بخویش زنده مانم
جانیم ده ازخزینهٔ بیش — کم زنده بتوکند نه ازخویش
آن چشم دهم که بیش بیند — عفو تو و جرم خویش بیند
آن پرده گشا که بار یابم — در پرده صلاح کار یابم
توفیق دهم ولی بکاری — کز فضل تو باشدش شماری
دل شاد کن از امید بیشم — نومید برون مران زخویشم

آ۲۱- ده زبان هم: و- دهم زبانم؛ ه: زبانم
آ۲۱- و: ب ج د ز- حذف شده؛ وبلک جان هم: ه و- ملک (و: بلکه) جانم
آ۲۲- بتمییز: ز- زهرچیز ۲۵، ۲۴، ۲۳: ز- حذف شده
آ۲۳ د: بدهی
آ۲۴ و: خزانهٔ خویش؛ ج د: خویش
آ۲۴ ج د: کند بتو
آ۲۵ آ ج د ز: چشم دهد، ب: چشم بده
آ۲۶ ل: باز
آ۲۷ آ ب ج د ه: توفیقم ده
آ۲۷ ب و: باشدم
آ۲۸ ز: دلشاد؛ ح: دلشاد کن از امید خویشم؛ و: خویشم
آ۲۸ و: زبیشم، ح: زبپشم

پیداست که نیست از همه هست — تقدیم جز از امید بردست
۳۰ افلاس ببین و از سر جود — بگشای خزینها مقصود
گیرم که نه ام بلطف درخور — آخر نه که بنده ام برین در
گر رحمت تست بر نکو زیست — رحمت کن بندگان بد کیست
چون زان تو ئیم پاک و ناپاک — هم تو بکرم نگر درین خاک
آخر نه گِلم سرشتهٔ تست — نیک و بد من نبشتهٔ تست
۳۵ چون من رقم از تو می پذیرم — گر نامه سیه بود مگیرم
جرمم منگر که چاره سازی — طاعت مطلب که بی نیازی
گر عون تو رحمتی نریزد — از طاعت چون منی چه خیزد
فردا که ز بنده رازپرسی — ناکرده و کرده بازپرسی
چون میدانی بکار بستم — شرمنده مکن ببازجستم

آ۲۹- از: و- زان. آ۲۹ ب ج و: تقدیم بجز امید (و: مراد) دردست؛ ح: بجز امید؛ ه: دردست
ب۳۰ ب و: خزانهای؛ مقصود: ه- موجود
آ۳۱ ب ج د ه و ز ح: نیم. آ۳۱ ه: بدین
آ۳۳- زان تو ئیم: و- آن تو یم؛ ب ه: توام؛ ج: پاک و ناپاک. آ۳۳ ج د: توم. و: برین
آ۳۴ ه: سرشتهٔ
آ۳۵- چون: د- گر آ۳۵- بود: د- بوم
آ۳۶- مطلب: ج د ز- منگر ۴۴-۳۶: ه- ۴۴، ۴۱، ۴۰، ۴۳، ۴۲، ۳۷، ۲۹، ۳۸، ۳۶
آ۳۷- عون: ز- عفو، ح: فضل؛ ه: پذیرد، و: برزد آ۳۷- طاعت: ه- رحمت
۳۹: ز- حذف شده آ۳۹ ج د: میدانی چون آ۳۹ و: بکن؛ ه: بیاز

۴۰ از رحمت خویش کن درم باز بی آنک ز کرده پرسیم باز
در صدر نعیم ده نشستم منشور نجات نه بدستم
عفو تو که مشعلیست پرنور از ظلمت راه من مکن دور
روشن کن از آن نمط رهم را کاری بسحر شبانگهم را
خاکی تن من درین شب داج از طاعت خود رسان بمعراج
۴۵ زان گونه بجویش ده پناهم کز گنج تو خواهم آنچ خواهم
زینسان که امیدوارم از تو خواهش بجز این ندارم از تو
کان دم که دمم زتن برآید با نام تو جان من برآید
در حجلهٔ قدس بخش جایم تا با تو بجانب تو آیم
آن راه نما بمن نهانی کاندر تو رسم دگر تو دانی
۵۰ در قربت حضرت مقدّس پیغمبر پاک رهبرم بس

آ۴۰ - درم : هـ - رهم ب۴۰ - بی : هـ - بیش ؛ ز : پرسم
آ۴۱ ب ج دوز : ده آ۴۲ - عفو تو که : هـ - گر عفو تو ب۴۲ - من : و - خود
آ۴۳ - نمط رهم را : هـ - غلط رهم پا ؛ ز : بنط آ۴۴ - خاکی : و - جان و ، زح : خاکِ
آ۴۵ - پناهم : هـ - نجاتم ۴۵ هـ : نبویش برحمت براتم ؛ گنج : ح - فضل
آ۴۶ - زینسان : ج د ز - زین در
آ۴۷ - دمم : ب - رمق ؛ دمم زتن : هـ - تنم زدم
آ۴۸ : هـ - حذف شده ؛ قدس : ج - غیب
آ۴۹ : هـ - حذف شده ؛ ز : بمن نما ب۴۹ - تو دانی : هـ - برایم
آ۵۰ - در : هـ - از ؛ ج و د : تقدس

نعت خاتم انبیا که لوح محفوظ نگین راستین اوست و کلام الله نقش نگین او
زَیْنَ الله خاتم اُمورنا بِأیادیه *

شاه رسل و شفیع مرسل خورشید پسین و نور اوّل
هم نورده چراغ بینش هم چشم و چراغ آفرینش
شاهنشه تخت آسمانی خوانندهٔ تختهٔ نهانی
سلطان ممالک رسالت طغرای صحیفهٔ جلالت
۵ محجوبه گشای پردهٔ غیب گنجور خزینهاء لاریب

---

* آ ... خواتم اُمورنا بایادیه ،
ب : ... نقش او زَیْنَ الله ... ،
ج : نعت مکی مکین که لوح محفوظ نگین راستین اوست اوست و کلام الله ... ،
د : نعت مکی مکین که لوح محفوظ نگین راستین اوست و کلام الله نقش نگین او ،
هـ : نعت مکی مکین که ملیک لوح محفوظ نگین راستین اوست و سند کلام الله ...،
و : حذف شده
ز : فی نعت حضرت مکی مکین که لوح محفوظ ... ،
ح : ... نقش مُبین او زین الله خواتم ...
آ۱ - مرسل : ج د - محشر
آ۵ : محموعه گشای ؛ ب۵ و : خزانهای

پروانه رسان ظلمت و نور وز نور و دخان نبشته منشور
سرکوب مخالفان ابتر تن پوش برهنگان محشر
گنج کن و کیمیاء عالم پیش از همه پیشواء عالم
در مکتب کاف ونون شب و روز وز جمله رسل دو حرفی آموز
یاسین زدهانش دُر فشانده طاهاش وان یکاد خوانده
نون والقلمش زحق تعالی چتری زبرِ ستونِ بالا
مه میم شود بچرخ و نون خم یعنی که زبحر حسن او نم

آ۶ و: پرواز رسان

آ۶ و: وز نور ذجان؛ و دخان: ه‍ - دمی

آ۷ ج د ز: سرپوش

آ۸ - گنج کن و: و ح - گنجینهٔ؛ و: ه‍ - حذف شده

۹: ز - حذف شده

آ۹ - وز جمله: آ ب - زوجمله، و: درحمد؛ ه‍ ح: زان (ح: زو) جمله رسل دو حرفی آموز؛ ج د: حرف

آ۱۰ ح: یس ز؛ ز: زلباش آ۱۰ ب: واین

آ۱۱ - نون: آ - ن

آ۱۲ ج: چتری زبری ستون والا، د و: چتر زبر ستون والا

ه‍: چتری زده برستون والا؛ ب ز ح: والا

۱۲: ز - حذف شده

آ۱۳ ه‍: برمیم شده، و: حامیم شود؛ و: ح - حذف شده

آ۱۳ ج د: زبحر حسن اوهم؛ آ: اوم، وز: اویم، ه‍: اوهم

2461
293

کلک از صفتش زبان بریده نُه بحر ز کلک او چکیده
نامش بسریرِ پادشاهی توقیع سپیدی و سیاهی
جاروب زنان بارگاهش از پرّ فرشته رُفته راهش
شمشیر سیاستش سرانداز شمشیر زبانش گوهرانداز
شرعش بدو کون بازخورده هردو بدو تیغ ضبط کرده
لشکرکش آسمان غلامش تعویذ کلاه کرده نامش
خورشید بنیلگون عماری دربان درش بپرده داری
ذیل کفنش زفتنها دور خاک قدمش بدیدها نور
بسته کمر آسمان بکارش انجم همه جاء وشان بارش
برکنگرهٔ کشیده فتراک کانجا نرسد کمند ادراک

آ۱۴ - بسریر: ج د ز - بنشان

۱۶، ۱۵: ز - حذف شده

آ۱۵: ازبرّ

آ۱۶ - انداز: ب - راز

۱۷: ز - حذف شده

آ۱۷ ه‍: بازخوانده

آ۲۰ - ذیل کفنش: ه‍ - دیک کفنش، و: ذیل کرمش؛ زفتنها دور: ج - بپرده ها نور

آ۲۱ و: کارش

آ۲۱ آ: راهش

آ۲۲ - برکنگرهٔ: ج د - برکنگره مه؛ فتراک: ه‍ - افلاک

2461
292

درطیران آن سیمرغ قاف قران سوی سواد مازاغ باطاوس سدره یمدالله ظلها علینا *

فرخنده شبی که آن جهانگیر — ازنطع زمین شد آسمان گیر
طیّاره زحجره برقمر تاخت — زین نه سوی آن نه دگر تاخت
برخاست زخوابگاه این دیر — درمرقدچرخ شدسبک سیر
ازسدره رسید مرغ والا — خواندش بنوید حق تعالی
آوردجنیبت فلک گام — فردوس نوردو رفرف آشام

---

* ب : درطیران سیمرغ قاف قران سوی مازاغ سده ... ،

ج د ه : درطواف سیمرغ قاف قران سوی مازاغ سدو یمدالله ظلها علینا ،

و : حذف شده

ز : طیران کردن شاهباز قاب قوسین برابراق رفتار ازکساف زمین براوج اعلا علیّین وازکرد نعلین عرش فرسای تاج فرق فرقدان کردن وانرا بآن سرافراز داشتن ،

ح : درطیران سیمرغ ... یمدّ ظلها الینا

آ ز : این آ و : درنطع

آ و : برکر ؛ د : نافت آ ه : زمینسوی نه آن دگرهی ساخت ؛ آن نه : و - آسمان ؛ د : نافت

آ ج د ه : برخواست ؛ و : زخوانکان آ ۳ - سیر : ب - سر

آ ۴ ب : تعالا

آ ۵ ح : جنیبهٔ

آ ۵ - و : ه - حذف شده ؛ رفرف : و - فرق ، ز : فرصت ، ح : فرقد

داد ازنمط جنیبه داری — شه را بجنیبه شهسواری
آن شاهسوار آسمان گرد — آهنگ بگشت آسمان کرد
اول زسرای اُمّهانی — شد محرم کعبهٔ یمانی
پس داد زابروی مقوّس — محراب بقبلهٔ مقدّس
درقبله شد و بقعده بنشست — تحریم بقبلهٔ سما بست
برداشت ازین خرابه محمل — درمنزل ماه کرد منزل
زانجا بطریق تاجداری — بنشست بدومین عماری
زانجای بسربلندی بخت — شد تخت نشین سیّمین تخت
زانجا که رسید برچهارم — شدخواجهٔ ان خجسته طارم

آ ز : شاهسوآرسمان آ ۷ - بگشت : و - بقصد

آ ۸ آ : زبرای ؛ ب ج د ه : ام‌مانی آ ۸ ب : امانی ، ج د ه و ز : نهانی

آ ۹ و : قبلهٔ

آ ۱۰ - وبقعده بنشست : ب - زعقدهٔ دست ؛ بعقده : ج - بعذر ؛ ه : برقبله شدوبرابربنشست

آ ۱۱ - تعریم : ج د ز ح - تعریمه ، ه : تحریر ، و : احرام

آ ۱۲ ه و ح : کرده ۱۳ ، ۱۲ : و - ۱۲ ، ۱۳

آ ۱۲ ج : نامداری

آ ۱۲ آ : بدومین ، ج د ه ح : بدیمین ، و : بسیمین

آ ۱۳ ه : زسر ، د : زهمه ؛ ز : زسربلندی تخت

آ ۱۳ ب : سومین ، ج د ه : سیومین ، و : دومین ، ز : سومین ، ح : سوئمین

آ ۱۴ : و - ازقلم افتاده وجایش خالی مانده آ ۱۴ - که : ج د ز - چو آ ۱۴ ه : این

زانجا چو زبرکشید رایت شد والی پنجمین ولایت ※
زانجا چو بلند بارگه گشت شهباز ششم شکارگه گشت
زانجا چو نمود بیشتر جهد شد مهدی خاص هفتمین مهد
زانجا چو شد آن طرف روانه شد خازن هشتمین خزانه
زانجا چو پرید بر نهم بام وازاد شد از شکنج نه دام
بازار جهت گذاشت برجای بنهاد بنطع بی‌جهت پای
سر زان سوی کاینات برکرد ملک ازل و ابد نظر کرد
بست از دو دوال بند نعلین شهبند غرض بقاب قوسین
دید آنچ عبارتش نسنجد در حوصلهٔ خرد نگنجد

※: و - حذف شده و بعوض آن بیت: درخانه بیخ رفت تاران از وعدهٔ وصل گشت نازان - افزوده

آ۱۵ه: آنجا

آ۱۶ - ز: دهـ - حذف شده ؛ چو: و - که

آ۱۷ - مهد: ج - تخت

آ۱۹ - چو پرید: آب ز - بپرید

آ۱۹ - و: هـ ح - حذف شده ؛ و: آزاد شد از شکنجهٔ دام

آ۲۰ ح: گزاشت ؛ ز: برجا آ۲۰ ز: پا

آ۲۱ هـ: بل کز ابد و ازل گذر کرد

آ۲۲ دز: بسته ز دوال ؛ بند: و - حد

آ۲۲ ج: سر بند غرض بقاب و قوسین، هـ: شاهنشه عرض قاب قوسین ؛ شهبند: دیر بند ح: شهباز

آ۲۳ وز: عیار کس

دیدار خدای دید بی غیب گفتار زحق شنید بی ریب
زان گفت و شنید بی کم و کاست هم گفتن و هم شنیدنش راست
کرد از کف غیب شربتی نوش کز هستی خود شدش فراموش
ایزد زکمال مهربانی دادش بجمال هرچه دانی
بنواخت بعزّت سلامش بسپرد ودیعت کلامش
مقصود دو کون در تنش ریخت گنج دو جهان بدامنش ریخت
با بخشش پاک بندهٔ پاک آمد سوی بنده خانهٔ خاک
آورد زحضرت خداوند منشور نجات عاصیی چند
پس داد بهر خجسته یاری زاوردهٔ خویش یادگاری
یاران که ستوده حال بودند منعم هم از آن نوال بودند

آ۲۴ هـ: خدا بدید بی عیب ؛ آب ج دوز: بی عیب

آ۲۴ - زحق: آب ج دهـ - بحق ، ز: خدا

آ۲۵ ج د: شنود آ۲۵ ب: شنید بس

آ۲۶ هـ: شد نیستی خودش فراموش

آ۲۷ ب وح: بکمال آ۲۷ ج دو: بکمال آنچه ؛ ب هـ ح: بکمال ؛ ز: آنچه

آ۲۸ ج دز: زعزت

آ۲۹ هـ ح: برتنش ، و: دررهش آ۲۹ و: بدرگهش

آ۳۰ و: پاک و بندهٔ آ۳۰ ح: بند

آ۳۲ ج د: عاصی ، هـ: عاصیی ، وز ح: عاصی

آ۳۳ وز: همه زان

بودند همه زسینهٔ پر جوئی هم ازان محیط پر دُر
بوبکر بغار هم قدم بود فاروق بعدل محترم بود
وان حرف‌کش جریده پرداز باخازن علم بود همراز
هرچار چو هشت باغ بودند پروانهٔ یک چراغ بودند
زین چار ستون فرّخ آرام چون دین مرا بلند شد نام
امّید که این نجسته بنیاد تا روز ابد بماند آباد
جانم که چنین حصار دارد بیگانه دروچه کار دارد
یارب که سرش برآسمان باد وز رخنهٔ دیو درامان باد
خسرو زچنین اساس محکم چون معتکفان کعبه بی‌غم *

آ۳۴ ه۳۴: بسینهٔ ج۳۴ ه۳۴: جوف همه‌زان ؛ وز : همه‌زان

۳۵،۳۶،۳۷،۳۸ : و - حذف شده

آ۳۵ - بوبکر : ه - صدیق

آ۳۶ ج دز : حزینه پرداز ه۳۶ : بوده

آ۳۸ - چون : ج د - خود ؛ ه: خوددین مرا بلندشد بام ؛ ز : خوددین ترا

آ۳۹ ه۳۹ : آن ۴۱ ، ۴۰ : ز - حذف شده

ج۴۰ و : دران

آ۴۱ - رخنهٔ : ب - ره‌زن ، ج : رقیه ، ه : فتنهٔ ؛ وزرخنهٔ دیو : و - وز آفت دهر

ج۴۲ - کعبه : و - خانه

* د : بیت - چون گوهر مدح خواجه سفتم وزغیب شنیدم آنچه گفتم -

بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته شده و پس از سرسخن بعدی نیز تکرار گردیده است.

مَدح شیخ الطریقه نظام الحق والحقیقه محمدی که عیسی آخرالزمانش فرستادند تادم جان‌بخش او اسلام محمدی را از سر زنده گردانید و عمر جاوید بخشید متع الله المسلمین بطول بقایه *

چون گوهر مدح خواجه سفتم وز غیب شنیدم آنچه گفتم
اکنون قدری دُرِ معانی ریزم بسر جنید ثانی
قطب زمن و پناه ایمان سر جملهٔ جمله کریمان
درشرع نظام دین احمد یعنی که نظام دین محمد

---

*آ : ... وعمر جاوید متع الله ... ،

ب : ... از سر زنده وگردانید ... ،

ج : ... محمدی عیسی آخرالزمانش خواندندتا ... وعمر جاودانی بخشید ... ،

د : ... آخرالزمانش خواندندتا ... ،

ه : ... آخرالزمانش خواندندتا ... سر زنده گردانید ،

و : حذف شده

ز : درمدح شیخ ... آخرالزمانش خواندندتا ... محمدی از سر زنده گردانید

آ و : چوگوهر نعت آ ه ح : از

ج۳ و : سرحلقه ؛ ب : حلقهٔ جملهٔ ، ج د ز ح : جملهٔ جملهٔ ؛ ه : جملهٔ جملهٔ قدیمان

آ ج د : شرح ؛ ب : محمد ج۴ ب : احمد

۵ درحجرهٔ فقر پادشاهی — درعالم دل جهان پناهی
برمه زگلیم برده رایت — سلطان ممالک ولایت
شاهنشه بی‌سریرو بی‌تاج — شاهافش بخاک پای محتاج
برخاک زرحمت آسمانی — برچرخ ز دولت آستانی
درپردهٔ غیب محرم راز — وز راز سپهر کیسه پرداز
۱۰ درعالم وحدت ایستاده — برهردوجهان قدم نهاده
ازخواجگی آستین کشیده — درپایهٔ بندگی رسیده
بیناترجمله پاکبینان — بیدارترین شب نشینان
هرشب که رود برین کهن بام — برفرش فرشتگان زند گام
درپیش دوندجمله مشتاق — گویند بعرش قم علی الساق
۱۵ مسند زسپهر برترش باد — خسرو چو ستاره چاکرش باد

آ۵ و: درحجلهٔ غیب ؛ ح: بادشاهی ۶،۷،۸ : ح-۷،۶،۸

آ۶ ج دوز: درمصحف مرشد (و: مرشید) بست آیت

آ۷ - و: ب - حذف شده

آ۸ - دولت: ب - رفعت ؛ ج دهوز: آشیانی

آ۹ و: غیب و آ۹ هـ: درراز سپهر سینه پرداز ؛ وز راز: و - وزاز

۱۲: هـ - تکراراً نوشته شده است

آ۱۳ ز: بران آ۱۳ ج دوز: برفرق فرشتگان نهد کام

آ۱۴ هوز: روند

آ۱۵ - چو: هـ - ز

فی المحمدة المحمدیة وهو ختم خلفاء العرب والعجم
وارث الخلافة من آدم علاء الدنیا والدین
ناصر امیر المومنین المستنصر برب العالمین
المستعصم بحبل الله المتین رفع الله فی الخلافة
درجاته وجعل اخلافه خلفاء الاقالیم فی حیاته *

ای بخت زپیش پرده بردار — مارا رخ خویش درنظردار
بنمای بما که تو چه چیزی — کاندر همه جاچنین عزیزی
نی مردم و نی فرشته نامی — دیوی و فرشتهٔ کدامی

---

* آ: ... من آدم علاء الدنیا ون ناصر ...،

ب: ... والعجم وارث ... المستعصم و ...،

ج: ... وجعل اخلاف خلفاء ...،

د: ... وهو ختم الخلفاء ... برب برب العالمین،

هـ: ... ناصر امیر مومنین، و: حذف شده،

ز: مدح سلطان السعید علاء الدین محمد،

ح: ... وارث خلافت بنی آدم ...،

آ - دار: ز - آر

آ۳ ز: نه مردم ونه ؛ و: آ - حذف شده

آ۳ - و: هـ - حذف شده، و: تو، ح: که ؛ فرشتهٔ: ج دز - فرشته یا ؛ آ: کلامی

دولت که چنین بزرگوارست پیش تو کمینه پیشکارست
هر پایه که در جهان توان جست موقوف بکارسازی تست
بین تا تو چه بندهٔ درین خاک کین مرتبه دادت ایزد پاک
با آنک بجملگی زمانها بود از تو صلاح خان و مانها
لیک آمدن تو زیر نه مهد مخصوص شد از برای این مهد
تا بنده بوی بجهد و تسلیم درخدمت شاه هفت اقلیم
شاهی که بنصرت خدایی ختمست بروجهانگشایی *
سلطان جهان علاء دنیا سرمایه ده سرای دنیا

---

۴ : ه - حذف شده

۴،۵ : و - حذف شده

آ۵ ه : سرمایه که

آ۶ - توچه : ه - چوتو

۷ : ز - حذف شده

آ۷ ج د : زجملگی زبانها ؛ ه وز : زبانها

آ۷ - بود از تو : ج د - بودست ؛ ح : خانمانها

آ۸ - شد : و - بد

آ۹ - بوی : ج د - بود ، ه : توبی ؛ بجهد : ب - تکرار میگردد

* و : بعد از این بیت زمینهٔ خالی گذاشته شده که معمولاً برای نوشتن سرسخن از آن استفاده میشود.

آ۱۱ ه : علی دنیا

چون سعد فلک سعادت اندود یعنی که محمد ابن مسعود
ختم الخلفا درین کهن طاس زادم شده نی ز آل عباس
سینه‌ش صدف در الهی سنگش محک عیار شاهی
ملکش که بچار حد شد آباد با سبع شداد بسته بنیاد
دولت خبری ز داستانش گردون صفتی از آستانش
رسمش بسریر سرفرازی قادرکشی و زبون نوازی
فرمانش زمانه را زبون گیر سهمش بدل زبون کشان تیر
خلقی بحمایتش زن و مرد از ظلّ خدای سایه پرورد

آ۱۲ ه : افزود آ۱۳ ب ج د ه ز : بن ؛ و : بن محمود ۱۳،۱۴ : و - حذف شده

آ۱۳ ه : چشم خلفا ؛ ح : خلفا آ۱۴ ه : آدم ؛ ز : نه ؛ آ : ازال

آ۱۴ ز : سینش ، ه : درسینه ، ح : سینه‌اش

آ۱۴ ه : سنگ

آ۱۵ ج ز : ملکی ؛ که بچار : ح - بچهار آ۱۵ و : بست

آ۱۶ ه : زآشیانش ، و : زداستانش

آ۱۷ ه : بصریر ، ح : زسریر

آ۱۷ و : ظالم کشی

آ۱۸ - زبون گیر : ه - اول - زبون کرد - نوشته شده بدءً کتاب همین کلمه را به - زبون گیر - اصلاح کرده ولی از آخر کلمه حرف - د - را پاک نموده است.

آ۱۸ - زبون کشان : ب - عدو شده ؛ تیر : ه - پر

آ۱۹ ه : در ظل

۲۰ برتر جهت جهان مقامش وز حد جهت گذشته نامش
مصباح کواکب اختر او معراج ستاره بردر او
شیران سپاه بارگاهش بر بام فلک گشاده راهش
اندیشه گم اندرون صدرش ز اندیشه برون قیاس قدرش
در داشتن جهان همه گاه بازوش دراز و دست کوتاه
۲۵ زانگه که فکند نطع شاهان بنشسته نفیر دادخواهان
گر روی ترش کند بتندی دندان فلک فتد بکندی
هر بیخ عدو که هست دردهر برکنده همه بصرصر قهر
تا صرصر او خس از زمین رفت هر فتنه که بود درجهان خفت

---

۲۰ ج دوز : بهتر جهت از جهان مقامش ؛ ه : برتر ز
۲۰ - وزحد : ه - درضد ؛ جهت : ب ج دز - جهان
۲۲ آ : سیران ؛ ب و : سیاه
۲۲ و : بزمام
۲۳ و : از درون بهرش
۲۳ ج د : زاندازه برون قیاس و قدرش ؛ و : زاندازه ؛ ه : قیاس و
۲۴ - جهان همه گاه : ه - رخت بهرگاه
۲۵ ز : آنگه ؛ ب ه ح : فکنده ۲۵ ج دز : بنشست
۲۶ ه : شود ۲۶ ز : ملک
۲۷ - هست : د - بود ۲۷ ج دهز : برکند
۲۸ و : زمان ۲۸ - درجهان : ج د - برزمین ، ه : درمیان

آهو بزبانش بی تظلم پیشانی شیر خارد از سم
۳۰ پیلان بدرش به بیش بینی رفته ره مورچه به بینی
هنگام عطا چو شرمساران بخشندهٔ باحیا چو باران
میزان عطا گرفته در چنگ زر داده بخاک وچرخ را سنگ
بذلش که درون حد نگنجد در حوصلهٔ خرد نگنجد
زان لطف که دست مایه کرده برخلق بدست سایه کرده
۳۵ دستش همه جود غرب تا شرق ذاتش همه لطف پای تا فرق
زان لطف که بنده پرورنده ست روزی متقاضی خورنده ست
آفاق بخوانچهٔ جلالش مهمان وظیفهٔ نوالش

---

۲۹ - بزبانش : ب - بره پاش ، ج دز : بزمانش ۲۹ د : ازدم
۳۰ ج : پیلان درش زبیش بینی ، دهـ : زبیش ، ح : به پیش بینی ۳۲،۳۱ : ح - ۳۲،۳۱
۳۱ و : بخشیده بی بها ؛ باحیا : ج د - بی بها ۳۲ ۳۲ : ه - ۳۲ ۳۲
۳۲ ح : زرداد
۳۳ ز : نگنجد ۳۴،۳۵،۳۶،۳۷،۳۸ : ب - ۳۶،۳۷،۳۸،۳۴،۳۵
۳۴ ح : زدست ۳۵،۳۶ : ج د - حذف شده
۳۵ و : دانش همه حلم پای تا فرق ح : همه حلم ۳۶ : ح - حذف شده
۳۶ - پرورنده ست : ب - پروران داشت ، ه : پروریده ، و : پرورنده است ، ز : پرورندست
۳۶ ه : روزی من از قضا رسیده ؛ خورنده ست : ب - خوران داشت ،
و : خورنده است ، ز : خورندست
۳۷ - وظیفهٔ : ه - وظیفه و

2461
280
2461
281
18-5

پیمانهٔ دوست پر زدر کرد پیمانهٔ خصم نیز پر کرد
چون کوکبهٔ سپه کند راست تکبیر کند ستاره بی‌خواست
بادیست جنیبتش روانه کز وی پرد ابلق زمانه
چترش سلب سیاه بر دوش زو هفت خلیفه جامگی پوش
شبگون علمش چو لیلة القدر از چتر سپید یافته بدر
خورشید جنیبت شکارش مرّیخ سلاح دار بارش
مه کوست بر آسمان حشم دار در داخل دولتش علم دار
کوسش زده بانگ بر ثریّا لرزان شده آسمان چو دریا
دین را علمش عماری خواب محرابی او پناه محراب
آنرا که کُشد بتیغ خونی رحمت کندش گه زبونی

آ۳۸ ه : پیمانهٔ چشم تیر پر کرد

آ۳۹ ج د ح : زند ؛ ستاره : ب - سپهر ؛ بی : ه - چون ۴۱ ، ۴۰ : ز - حذف شده

آ۴۰ ه : بجنبش ؛ آ : دوانه آ۴۰ آ دو : برد ، ه : رود

۴۶ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ : ه - (۴۵ ، ۴۶ : حذف شده) ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۴۳

آ۴۱ - سیاه : ه - ستاره آ۴۱ د : حابکی پوش ؛ ه : خانکی ، و : جابکی

آ۴۲ د : سپیده آ۴۳ ح : جنیبهٔ آ۴۳ آ : یارش

آ۴۴ ج : هر کوست بر آسمان چشم دار ؛ مه : د - نه ، ه ز : هر

آ۴۵ و ز : کوشش آ۴۵ ز : کرزان ۴۶ : ز - حذف شده

آ۴۶ ج : آن ۴۸ ، ۴۷ : و - حذف شده

آ۴۷ - بتیغ : ج - بناه آ۴۷ - گه : ه - زبان ، ح : گهِ

2461
279

خصم ار همه درخور دو نیمست شمشیر سیاستش رحیمست
از تیغ چو آب قطرهٔ پاک بنشاند غبار عالم خاک
تیغش چو زمین زخون رزیده بس جان که بمشت او خزیده
دریا نی از کف چو میغش دوزخ شرری ز تاب تیغش
رمحش زخط سما گذشته تیرش ز حد خطا گذشته
لوحیست حسامش آبگون سطح حرفش رقمی ز سورهٔ فتح
آراسته هدیهٔ سریرش نون والقلم کمان و تیرش
بادا بنشاط جاودانه در سایهٔ تیغ او زمانه

آ۴۸ ه : خصم از همه در نجود دو نیم است ؛ دو نیمست : آ - دو نیمه ست ، ج : زبونست

آ۴۸ ه : دو نیم است ۴۹ : ز - حذف شده

آ۴۹ ه : خاک آ۴۹ ج : بنشانده ؛ د : بنشانده غبار عالمی خاک ؛ ه : پاک

آ۵۰ - زخون رزیده : آ - زخون رریده ، ج د : بخون دریده ، ه : بخود دریده ،
و : بخون دیده ؛ رزیده : ز - خزیده

آ۵۰ - جان : ز - کس ؛ ب : بهشت از و خزیده

آ۵۱ و : دریانم ؛ آ ه : تیغش آ۵۱ - دوزخ : و - آتش

آ۵۲ ح : گزشته آ۵۲ ه : زخط ؛ ح : گزشته

آ۵۳ ب : کوحیست ؛ ه : کوهیست سیاهش ؛ و : کوچیست ؛ د : حسابش

۵۴ : ز - حذف شده آ۵۴ ح : هدیهٔ

آ۵۴ - نون : آ - ن ؛ نون والقلم : ج د و - نون و (و : و - حذف شده) القلم از (ج : ار) ؛
ه : نون والقلمش کمان تیرش

2461
278

در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و سدّ عصمت مسلمانی ایدالله ارکان سریره علی قوایم التایید و ابد بنیانِ سریره بقواعد التایید*

ای روی تو آفتاب جاوید — وی رای تو شب چراغ خورشید
برفرق تو چتر پادشاهی — همسایهٔ سایهٔ الٓهی
بازوی تو تخت جم گرفته — ملک عرب و عجم گرفته

---

* ب: درخطاب سده سکندر ثانی و سد ....

ج د: خطاب خضرت سکندر ثانی و (ج: و - حذف شده) سد عصمت مسلمانی ابدالله ارکان سریره علی قوایم التایید و ایدبنیان سدیده (د: سدید) بقواعد التایید.

ه: خطاب حضرت سکندر ثانی و سدّ عصمت مسلمانی ابدالله ارکان سریره علی قوایم التائید.

و: حذف شده.

ز: خطاب زمین بوس مالک الملک زمین و زمان سلطان علاء الدین والدنیا خلدالله ملکه و سلطانه.

ح: درخطاب سکندر ثانی ... وابدّ بنیان سدته علی اساطین التّابید

۱: ج - قبل از سرسخن نوشته شده ۲ آ ج: ای، رای: آ - روی، د: حسن؛ شب چراغ: ه - روشنی

۲ آ - توچتر: ب - توچتر تو؛ ج: بادشاهی

۶، ۵، ۴، ۳: ج د و - ۴، ۳، ۶، ۵

2461
277

خاک در تو بروشنایی — معروف بشغل توتیایی
عهدت بدل بزرگ حالان — چون عید بطبع خردسالان
نام تو کلید تنگی حال — مدح تو فنون جذبهٔ مال
درمشت تو نقد جمله هستی — احسنت و زهی فراخ دستی
ابری که چنان گشاده دستست — با مکرمت تو تنگ بستست
دستت بکرم ضمان روزی — عالم بتو میهمان روزی
هرتعبیهٔ تو در زمانه — منصوبهٔ بردِ جاودانه

---

۴ آ - در: ز - ره ۴ ب ز: معروف شده بتوتیایی؛ ح: مصروف

۵ آ ز: خودت بدل بزرل حالان؛ حالان: و - کاران

۵ ب ج د ه و ح: خورد سالان

۶ آ - تنگئ حال: ب - تنگی سال، ج: مخزن حال، ه: تنگی و سال

۶ ب: ه - حذف شده، ج: نام تو کلید جزیه مال، د: نام تو کلید جزیهٔ مال،

و: خلق تو فتوح جدبهٔ مال؛ ز: فسون جزبه؛ ح: فسون؛ آ: حدبهٔ؛ جذبهٔ مال: ب - جذبه و حال

۷ آ ج د ه و: جمله نقد

۷ ب - و: ب ج د ه و ز ح - حذف شده

۸ آ - گشاده: ز - فراخ

۸ ب و ح: تا باکرم (ح: با مکرمت) تو نیک پستست؛ تنگ: ب - دست؛ ج د ه - دستست

۹ ب ز: زتو ۱۱، ۱۰: ز - حذف شده

۱۰ آ - هر: آ - بر؛ تو: ج و - که

۱۰ ب ج د و: منصوبه برد زجاودانه؛ برد: ب - نرد، ح: کشائی

2461
276

رمزی زتویی ببخشش گنج تضعیف محاسبان شطرنج
نزد خرد نهایت اندیشش زان بیشتری که گویمت بیش
من مدحت تو که بیش خوانم کی قیمت بیت خویش دانم
آن نادره کش بها نباشد قیمت کمش روا نباشد
بذلست که قیمت معانی دانسته نشد بکاردانی

آ۱۱ ب : رمزی زتو شه به بیشهٔ گنج ؛ رمزی زتویی : ج د هـ و - روزی (هـ : رمزی) بتو (د و : زتو) شد ؛ زتویی : ح - زتوشد

آ۱۱ ب : تصنیف ؛ محاسبان : هـ - می وسبان

آ۱۲ هـ : کفایت

۱۴، ۱۳ : ز - حذف شده

آ۱۳ - که : ج - ز ؛ هـ : گویم

آ۱۳ هـ : کی قیمت دست خویش گویم ، ح : بی قیمت بیت خویش خوانم ؛
قیمت بیت : ب قیمتست ؛ آج : خوانم
بیت : ج - ابتدا بصورت - بخت - بوده سپس از روی آن تم کشیده و زیر کلمهٔ نامبرده - بیت - نوشته شده است

۱۴ : و - حذف شده

آ۱۴ هـ : بهانه باشد

آ۱۴ ب ج د هـ ح : قیمت

آ۱۵ - بذلست : آ - بدلست ، ج د : بیداست ، وز ح : پیداست ؛
هـ : پنداشت که همت معانی

2461
275
18-2

لیک از کرم تو گنج دیدن مزدیست برای رنج دیدن *
این زر که بنظم زیور تست احسان تو مزد زرگر تست
من صنعت سهل کار بندم کی تودهٔ زر دهد بلندم
مزدش چو چنین بلند باشد بنگر که بهاش چند باشد
چون من ز سخن برنج بردن بدخوی شدم بگنج بردن

آ۱۶ هـ : دیدی

آ۱۶ د : مزدیست بپای ؛ برای : ج و - بپای ، ز : زهر ؛ هـ : دیدی

* ج د : پس از بیت شمارهٔ ۱۶ بیت شماره ۱۳ با تغییرات مختصری مطابق شکل زیر تکرار گردد :
من مدح ترا که بیش خوانم نی قیمت بیت خویش خوانم (د : دانم)

۲۳ - ۱۷ : ز - حذف شده

آ۱۷ ج د : این نظم که زر و زیور (د : زیور) تست ، و : این نظم که زرد زیوری تست ؛
هـ : برزم زیور

آ۱۷ دهـ : مرد ؛ و : زرگری

آ۱۸ د : کاو بندم

آ۱۸ - کی : ب ج هـ ح - شه ؛ و : شه توشه دهد زر بلندم ؛
د : شه توشهٔ

آ۱۹ - چو : هـ و ح - که

آ۲۰ ج د و : چون من سخن (و : سخنی) برنج دیدن ؛ ح : چون من به سخن زرنج بردن ؛
ز : هـ - حذف شده

آ۲۰ ح : بدخوشده‌ام ؛ ج د و : دیدن

2461
274

این گنج و چهار گنج دیگر — کاراسته شد زپنج دیگر
سختم ز درون حکمت آگاه — از بهر خزینه خانهٔ شاه
تا بو که مرا بدانش وداد — گه گه بضمیر شه دهد یاد
امّید که این متاع اخلاص — گردد بقبول بندگی خاص
ایزد بدل تو جا دهادش — مقبولی خود عطا دهادش
بادش بمقام ارجمندی — از سکّه نام تو بلندی ※
از نام تو او خجسته زو باد — وین بنده خجسته نام ازو باد

آ۲۱ ح : بهپنج ۲۲،۲۳،۲۴،۲۵ : و - ۲۳، ۲۲، ۲۵، ۲۴

آ۲۲ هـ و : بختم آ۲۲ ب : خزانه

آ۲۳ - تابوکه : ب - تابوک، ج د : باشدکه

آ۲۳ ح : درزیرکلمه - تابو - بخط ریزکلمه - بود - نیزعلاوه گردیده است

۲۷-۲۴ : ز - حذف شده

آ۲۴ - بقبول : هـ - بامید آ۲۵ ب : ایزد بتو جایها دهادش

آ۲۵ ج د : مقبول خود وعطادهادش. هـ : هرمقولی خدا دهادش ؛

مقبولی : و - مقبول تو؛ خود : ب - تو

آ۲۶ هـ : بادم

※ هـ : پس از بیت شماره ۲۶ - راندم قلمی زنکتهٔ خویش چون من بدو نامه زین ورق بیش انزوده

آ۲۷، آ۲۷، هـ - آ۲۷، آ۲۷

آ۲۷ هـ : ازنام تووخجسته زو باد ؛ او : و - آن

آ۲۷ هـ : این ؛ ج : ازآن

2461
273
18-1

دُر سَبَبِ نَظمِ اینِ جواهر و سررشتهٔ دقت را دُر و کشیدن و در نظر جوهریان مبصّر داشتن و قیمتِ عَدل خواستن ※

چون من بدو نامه زین ورق پیش — راندم قلمی زنکتهٔ خویش
از روح قدس شنیدم آواز — کای کرده لب توگوش من باز
نی آن رقم خیال کردی — بل جادوئی حلال کردی
آن به که کنون درین تفکّر — کاهل نشوی بسفتن در

※آ : ... ودرنظم جوهریان ... ،

ب : ... درو درکشیدن... ،

ج : ... نظم این کتاب و سررشتهٔ ... ،

هـ : ... دقت را دروی کشیدن ... مبصّرداشتن.

و ز : حذف شده ،

ح : ... سررشتهٔ خجسته را در دُرکشیدن و... ۸-۱ : ز - حذف شده

۱ : هـ - قبل ازسرسخن یعنی پس ازبیت شمارهٔ ۲۶ نوشته شده ومصراعهای آن مقدم فوخراست

آ۱ ب و : نام آ۱ ح : به نکتهٔ

آ۲ - گوش : هـ - جان

آ۳ ب : نه آن رقم ازخیال کردی، ج د : نی ازرقم این خیال کردی ،

هـ : زین گونه رقم خیال کردی، ح : نی این

آ۴ ب ج د : زسفتن

2461
272

آنکو بهنر نشد طلبکار چون بیهنران بود قفاخوار
اسبی که نه خانه خانه گردد مستوجب تازیانه گردد
آن خواجه که کاهلیست خویش کاهلتر ازوست آرزویش
جان کن که غرض بچنگ یابی کان کن که گهر بسنگ یابی
تا چه نکنند کی دهد نم تا ره نروند کی شود کم
لیکن مکن آن تفکّر خام کز نامهٔ پر بُوی تهی نام
بگشا طبقی بغیر تاوان نُقل اندک و چاشنی فراوان
یک شیشه که خوش فروتوان برد بهتر ز دو صد سبوی پر دُرد

---

۵ ج د: شود جفا کار ؛ و: شود
۶ ب: مستی که بخانه خانه گردد ؛
ج و: بخانه خانه (ولی در نسخهٔ ج - با ول مصرع ، کلمهٔ - کر- افزوده و بعد از روی آن قلم زده شده است)
۷ ج: کاهلی است
۸ و: خواهی که غرض بچنگ یابی
۸ آ: شنگ، ب: بتنگ ۲۲-۹: ز- حذف شده
۹ ه: نشوندگی
۱۰ او: یک
۱۰ ح: کز نامهٔ بد بوی نکو نام ، و: کنی تهی دام ؛ بوی: ج د- کنی ؛
ه: توی دهی نام
۱۲- فروتوان برد: ج دو- ازان (د: ازو) توان خورد ،
ه: توان فروبرد ، ح: فروتوان خورد

بتوان خمی از شراب خوردن نتوان دو شرابه آب خوردن
خواهی که به از بهت گشاید خرسند مشو بهرچه زاید
۱۵ زاندیشه دقیقه نغز خیزد وز بیختن آرد مغز خیزد
پالایش قند تیره تا بیش رخسار نبات را صفا بیش
کان کن که گرفت تیشه در چنگ خشنود چگونه گردد از سنگ
هرگه که علم شدی بکاری در غایت آن بکوش باری
از اندک خوب شو فسانه نی از حشوات بی کرانه
۲۰ یک دانهٔ نار پخته در کام بهتر ز هزار آبی خام

۱۳: ج- حذف شده ۱۳ و: خم
۱۳ د: دو شراب از اب ؛ ب: قرابه ، و: شراب
۱۴ و: خورسند شوی بهرچه آید ؛ ج د ه ح: خورسند
۱۵ ج: دقیق نغز آید ؛ آ: مغز ؛ د: آید
۱۵ و ح: از (ح: وز) پختن ؛ ج د: مغز آید
۱۶: ه و- حذف شده
۱۶ ج: زالایش قند تیره یا بیش ؛ ح: بالایش قند و تیره ؛ د: با بیش
۱۶- صفا بیش: ج د- کند ریش
۱۷ و: کانکس که گرفت تیشه در سنگ ؛ ه: گرفته
۱۸ ج د: مگوش ، و: نگوش
۱۹ ج د: از اندک و
۱۹ و: پیکرانه

یک شاخ که میوهٔ دهد تر بهتر زهزار باغ بی بر
یک بلبل خوش نواء دلکش بهتر زدوصد کلاغ ناخوش
یک صفحه پر از خلاصهٔ شوق بهتر زدوصد کتاب بی ذوق
درکام کسان کجا بود به مغزی نه بحرف و جلدفربه
دفترچه کنی چو نظم ترنیست درصد صدفت یکی گهر نیست
چون مردم دیده چشم بد دور یک خال سیه نمای پر نور
نی چون حبشی که از تباهی نوری نه و عالمی سیاهی
آن به که چو نکتهٔ سگالی حرفی نبود زنکته خالی

---

۲۱ : ج د - حذف شده آ۲۱ هـ : پر
آ۲۲ ح : نواء ودلکش ۲۳-۳۶ : ز - حذف شده
آ۲۳ ج د : یک لقمه پخته از سر ذوق
آ۲۳ ج د : کباب بی شوق ؛ و : کباب
۲۴ : ج د و - حذف شده
آ۲۴ هـ : مغزی از حرف دجله فربه
آ۲۵ - چه : و - که
آ۲۵ - درصد : ج - وندر ، د و : واندر ؛ هـ : صدفی
۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ : و - ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹
آ۲۶ د : برنور
آ۲۷ ب د هـ و : نه ؛ ج : نه چون چشمی ، ح : حبشی ؛ ازتباهی : آ - ارسیاهی
آ۲۷ - نوری نه : ب - زوروی ؛ ج : نوری و نه عالم سیاهی ؛ د هـ و ح : عالم

یک رمز بدفتری منقش چون خندهٔ زنگییست ناخوش
چون صبح نخست بی فروغست آن خنده که میزند دروغست
آنکش نمک سیاه باید درسنگ سیه چه دست ساید
آنکس که رقاق میده یابد از بهر سبوس کی شتابد
تا شربت صاف در قدح هست درسرکه کسی چرا زند دست
بدگو که فراخ گوی باشد زو نامه سیاه روی باشد
چون گفت لطیف و درخور زه گویند که هرچه کم بود به

---

۲۹ : د - حذف شده
آ۲۹ هـ : یک روز بداختر منقش ؛ بدفتری : ب - کزو شدی
آ۲۹ ب ج هـ : زنگیست
آ۳۰ هـ : آن دم که همیزند دروغ است
آ۳۱ - نمک : ب - نمد ، هـ : بملک
آ۳۲ ، آ۳۱ : ج - حذف شده
آ۳۲ د : تابد
آ۳۳ - سرکه : ج — درد ، د : دُرد ؛ ب : چرا زند کسی ، و : چرا کسی زند ؛ ح : چرا کند
آ۳۴ د : به گو ؛ ح : سیاه گُوی
آ۳۴ - زو نامه : هـ - در دهر ؛ ب : زان
آ۳۵ - و : ج د هـ و ح - حذف شده
آ۳۵ و : گوینده

ناخوش سخنی که بیش گوید مزد آنک دهیش بیش جوید
خرکو بفغان نمونه باشد پس دیر کشد چگونه باشد
بوقی نه بس آنک سازگیرد وآنگاه نوا دراز گیرد
بی نکته قلم زدن پیاپی کز کردن باد باشد ازنی
۴۰ هرکلک تهی که درصریرست مزمار مغنیان پیرست
پر مغز بود خدنگ دلخواه ماسوره بود همه تهی گاه
نظمی که نه درهنر بلندست بگذر ززنخ که ریش خندست

۳۶،۳۷ : ه - حذف شده
۳۶ آ و : مرد ؛ ج د ح : آنچه
۳۷-۴۹ : ز - حذف شده
۳۸ آ ج د و : بوقی (د : بومی ، و : طوطی) پس از آنکه ؛
ه : پس از آنکه می بگیرد
۳۸ ب ج د و : آنگاه
۳۹ آ ج د : زن
۳۹ ب آ ه و : کر ، ح : کژ ؛ ازنی : د - ازونی - نوشته ولی از روی حرف - و - قلم کشیده شده است.
۴۰ آ - تهی : ج د - نئ ؛ و : حریرست
۴۰ ب ج : مضمار ، و ح : مضراب
۴۱ آ ب ج د ه و : ماشوره ، ح : ناشوره
۴۲ آ : نه که ؛ نه در : ه - درو
۴۲ ب - بگذر ززنخ : ج د و - بگذار هنر (د و : زنخ)

2461
267

بی مایه تجارت این چه کارست بی رشته تنیدن این چه تارست
ورتو هوس گزاف داری می لاف که جای لاف داری
۴۵ بی بهره که کار کردنش خوست بیکارترین مردمان اوست
سنجیدن سایه در ترازو پیکار ترازوست و بازو
کژ پایک راچوکژ کنی پای کزکژ خوردت گریزد ازجای
دریا چو بکوزه کم کند کس درکوزه کنش که بس کند بس
آن دیو بود که چار وناچار کاری طلبد نه بهرهٔ کار

---

۴۳ آ ج د و ح : بارست
۴۳ ب آ : بی رسته سندن این چه تااست ؛ تنیدن : ج د - به بند ؛
و : تند این چکارست ؛ ه : یارست ، ح : کارست
۴۴ ب و : بی لاف چه
۴۶ ب آ : بکار ؛ ب ج د و : بیکار (ج د : پیکار) ترازویست ؛ ه : بی بر ترازوست زور بازو
۴۷ : ب - حذف شده
۴۷ آ : کز پایک را جوکز کنی پای ، و : کر یک یک را جوکج کنی پای ؛ ح : کج کنی
۴۷ ب آ : کز کز خردت ؛ ج : کر کژ خوردت گریزدت جای ،
ه : کژ کژ خزد وگریزد ازجای ، و ح : کر کج خوردت گریزی ازجای .
۴۸ آ - کند کس : ه - کنندش
۴۸ ب ه : درکوزه کنی که بس کنندش ؛ ج د : درکوزه کندکه ؛ بس کند : و - کم کند
۴۹ آ ه : ریو ؛ و - : ح - حذف شده
۴۹ ب - نه : د - ز ؛ ح : درزیر - بهرهٔ - بخط ریز کلمهٔ - نفع - افزوده است .

2461
266

حکایت دو دیو که از خوی پیشانی دریا را در بیابان ریختند و از بریدن زمین بیابان را در دریا انداختند*

گویند دو دیو با سلیمان — بستند زبهر کار پیمان
بردند بر اوج بارگاهی — روزی کردند کار ماهی
چون در عمل دگر نشد دست — کردند همان کشیده را پست
فرمان ده کار کاردان بود — بر مردم و دیو کاران بود
۵ چون دید که دیو بیند آزار — از بیکاری چو مردم از کار

---

*ج ه: حکایت ،

د: حکایت آن دو دیو که از خوی پیشانی دریا در بیابان ریختند و از بریدن زمین بیابان در دریا انداختند ،

وز: حذف شده ،

ح: حکایت آن دو دیو ...

۱-۴: ز- حذف شده

۲ ب: براوج زدند بارگاهی ؛ ه: باوج ۲ ج دوح: کارگاهی

۳ ه: برعمل

۳ ب: کشنده را ؛ ج د: کشنده رابست (د: بست)؛ ه: دست

۴ ه: کامران بود

۵ د: دیوکه دید ۵ - ازبیکاری: ه - ازبیکاری خود

فرمود که هر دو تن مهیّا — پویند سبک بدشت ودریا
این ریگ برون درآب ریزد — او نایژه درسراب ریزد
چندانک زچند سیر گردون — هامون شود آب وآب هامون
دیوان بچنان دراز کاری — ماندند دراز روزگاری
۱۰ تا بود حیات پی فشردند — واخر بهمان شکنجه مردند
بی رنج تن عقوبت الفنج — رنجیده شود چونازک از رنج
مقصودم ازین حکایت آنست — کاندیشهٔ بی غرض زیانست

---

۶ ه: جویند بسنگ ودشت ودریا ؛ سبک: و - همی

۷ ج د: آن ریگ برد درآب ریزد ؛ در: ه - خذشده ، ز: ز. ؛ ح: برود آب ریزد

۷ - او نایژه: آ - اونامره ، ب: آن نایژه ، ج: وان باب ره ،
د: وان بابره ، و: وان نایژه ؛ ه: وین برسرآب آب ریزد ؛
ز: نایره درشراب

۸ ج دوز: زحد ؛ ه: زجهد شیر گردون ؛ ح: بچند گاهِ موزون

۹ ج: دیوان زچنان گزاف کاری ؛ دوح: گزاف کاری

۱۰ - پی فشردند: ب - رنج بردند

۱۰ ب: شکنج

۱۱ - تن: و - شبی ، ه: تن و

۱۱ ه: رنجیده نشد چو مارک ازرنج ؛ ز: بود ؛ نازک ازرنج: ج د - نار (د: ناز) ازرنج

۱۲ ج دز: مقصود.

۱۲ ز: پی غرض

ناگفته به آنچ کس نجوید | ناکشته به آنچ برنروید
کوته سخنی ستوده حالیست | بسیار سخن زدی ملالیست
لیک ار سخنیست روح پرور | می‌گوی که عمر بیش بهتر
زرکش ازلیست عزت خویش | هرچند که بیش عزتش بیش
آن تحفه که عزتش زغیب است | بیشی و کمی دروچه عیب است
خوبی سبب قبول عامه ست | پیرایهٔ نامه حرف نامه ست
کاغذ که بود سپید چون گل | بهتر زسواد بی تأمّل

آ۱۳- ناگفته به: ه- ناگفتهٔ ؛ ج دو: آنکه کس نگوید ؛ ز: آنکه ؛ ح: نه گوید
آ۱۳ه: ناکشته هرآنچه بد نروید ؛ ج د: آنکه کس نجوید ؛
برنروید : و- کس نگوید
آ۱۴د: سخن ستوده جانی است ؛ ستوده حالیست: ب- درازجا نیست؛
آ: جایست ، ج ه: جانیست ، ز: راییست
ب۱۴ آ ج د ز: کزحشو زبان درازنایست (ج ز: پایست، د: پاست) ،
ب: کزحشو زبان درازنانیست ، ه: کزحشو زبان او زمانیست
آ۱۵ج: ازسخنست ، د ه: ازسخن است ، ز: سخن است
۱۶: ب- پس ازبیت شمارهٔ ۲۰ نوشته شده آ۱۶ ح: همت
آ۱۷د: بیش ؛ درو: ز- ورا آ۱۸ زح: عامست
آ۱۸ه: هردانهٔ نارصرف نامه است ، ج: پیرایهٔ ماه ؛
ح: پیرایهٔ نام حرف نام ست ؛ ز: نامست
آ۱۹ح: که شود آ۱۹و: زسوال

۲۰ زینسان که ترا سخن بلندست | خاموشی تو نه دلپسندست
کالا زخزینه نه ببازار | تا تنگ بشود ره ازخریدار
درگوش من ازسپهر نیلی | آمدچو نداء جبرئیلی
خوش خوش بتوکّل خداوند | دریاء گهر گشادم ازبند
هان ای شنوندهٔ خبردار | کردم خبرت بیا و بردار
۲۵ آن موج زنم کنون که از در | گردد همه دامن جهان پر
نقشی که بنامهٔ نخست است | هرچند که یک بیک درست است
من نیز چنانک خواندم این حرف | اینجا همه کرد خواهمش صرف
تا سرخوش جام اوّلین دست | گردد زشراب دومین مست

آ۲۰- زینسان که: ه- زین نکته ؛ ج: سخن ترا
آ۲۱ب: کالای نزینه ؛ ج د: کالازخزانه بر (د: پر) بازار ؛
ه: بخزینه ؛ نه: وزح- بر
آ۲۱ه: تا نیک شود ره خریدار ؛ از: ج د - حذف شده
آ۲۳ج: من خوش بتو
ب۲۳ب: درهای ب۲۴، آ۲۴، ۲۴ه: - آ۲۴، ۲۴
آ۲۵و: جهان بر
آ۲۷ح: آن حرف ب۲۷د: خوانمش
آ۲۸ج: جام اولین است
آ۲۸ ب ز: بشراب ؛ ج دوح: بشراب دویمین؛
ه: بشراب دومین دست

چون ساقی پیش صاف را برد　　عیبم نکند کسی بدین درد
یارب چو تمام گرد دا ین ماه　　دروی مدهی خسوف را راه
بیزد چو دقیقه راهنر بیز　　از چاشنی خودش نمک ریز
زانگونه کنش بسینها خاص　　کش در دل و جان نهند از اخلاص
وانچ از رقم گناه بینی　　کزوی ورقم سیاه بینی
امید که گاه ناامیدی　　بخشی سیه مرا سپیدی
چون یافت دل این امیدواری　　ای خامه بیار تا چه داری

آ۲۹ ب ج دو : ساقی اصل ؛　　ه : صاف بیش را
آ۲۹ ه : منعم نکند کسی درین درد ؛ ب : عیبی ؛ آ : بدن ، دو : برین ، ح : باین
آ۳۰ - چو : آب - که
آ۳۰ ب ج د ه و ح : ندهی
آ۳۱ ه : میزد چو دقیق راهنر بیز ؛　　دقیقه را : ب - دقیقه
آ۳۲ ب : زانسان کنیش
آ۳۲ - نهند از اخلاص : ب - بهند اخلاص ؛　　از : آ د - ار ، ج ه ز ح : ز
آ۳۳ - بینی : ه - ببستی
آ۳۳ ه : کزوی رقم سیاه ببستی ؛　　ب ج : ورقی ،　　د : ورق ، وز ح : رقم
آ۳۴ ج دو : بخشند
آ۳۵ - دل این : ه - درین　　آ۳۵ - ای خامه : ب - ای بخت ،
ه : این پایه ؛　　تا چه : و - آنچه ؛　　ج : چه آری

2461
261
17-3

راه نمودن فرزند قرة العین عین الدین خضر را که از ظلمات دنیا سوی روشنایی گراید رواه الله من عین الحیوة عمره کالخضر بصحة الذات *

ای چارده ماهه زرکانی　　هم خضر و هم آب زندگانی
اکنون که نداری از خرد ساز　　می پروردت زمانه در ناز
امّید که چون شوی خردمند　　خالی نکنی درونه زین پند

---

*ب : ... الحیات و عمره ... ،
ج د : راه نمودن قرة العین عین الدین خضر را که از ظلمات دینی سوی روشنایی گراید (د : گراید - حذف شده) رواه الله من عین الحیوة ،
ه : راه نمودن قرة العین الدین خضر را که از ظلمات دینی سوی روشنائی گراید رواه الله ،
و : حذف شده ،
ز : راه نمودن قرة العین الدین خضر را که از ظلمات دینی سوی ... ،
ح : ... دنیا بسوی روشنائی دین گراید ... الیوه و زاد عمره ... ،
آ ج : ماه زندگانی ، ه : ماه آسمانی ؛ د : ماه ؛ و : درکانی . آ ج : کامرانی
آ۲ ز : از ناز
آ۳ ه : خالی نکنی دری از زین بند ؛　　آ : بند

2461
260

از چارده بگذرد چو سالت گردد مه چارده جمالت
بر نکتهٔ عقل دست سایی بر گنج هنر گره گشایی
در چپ زدن خرد شوی راست دانی چپ خود ز جانب راست
دانسته شوی بکار دانی بر سرّ صحیفهٔ معانی
خواهی که دلت نماند از نور اندرز مرا ز دل مکن دور
پیوند هنر طلب چو مردان وز بی هنران عنان بگردان
خضر از پی آن نهاد مت نام کت عمر ابد بود سرانجام
لیکن نبود حیات جاوید تا سر نکشی بماه و خورشید
وانراست باوج آسمان سر کز جوهر علم یافت افسر
وان خواجه برد کلید این گنج کو بر تن خویشتن نهد رنج

ب۵ ـ هنر : ج دوح ـ هوس ، ه : گهر
آ۶ ح : وز چپ
آ۸ ج دو : خواهی که بتابد از دلت نور ؛ ه : نماید ، زح : بتابد
آ۸ ـ اندرز مرا : ج د ـ این پند مرا ، و : این رنج را ؛ ب ح : مکن ز دل
آ۹ ـ چو : ج د ـ ز
ب۹ ـ بی : ه ـ پی
ب۱۰ و : غمر
آ۱۲ ب : آبزاست ؛ ه ز : آنزاست بر اوج ؛ ج دو : بر اوج
ب۱۲ ـ علم : ج دو ـ عقل
آ۱۳ ج د : خواجه بود ؛ ه : آن گنج ب۱۳ و : دهد

2461
259
17-2

خواهی قلمت بحرف ساید بی دود چراغ راست ناید
گر دل نکنی بسهل خرسند نقدی به از آن گشاید از بند
تاک از پس غوره می دهد مل شاخ از پس سبزه می کشد گل
کانی که کنی ز بهر گوهر سنگت دهد اوّل آنگهی زر
چون باز کنی ز نیشکر بند خس در دهن آید آنگهی قند
آن نیست نشان علم والا کز خلق بری بحیله کالا
علم آن باشد که ره کند پاک نی زرق مزوران چالاک

ب۱۴ ـ راست ناید : ج دو ـ برنیاید
آ۱۵ ه : گر دل بنهی بسهل خورسند ؛ دو : خورسند
ب۱۵ ـ نقدی : ج ـ پندی ، دو : بندی ؛ ز : نقد دگرت دهند زان بند ؛
ه : این
آ۱۶ ـ پس : ب و ح ـ پی ، ه : ره
ب۱۶ ج ه : شاخ از پی سبزه می دهد گل ؛ ز : غنچه می دهد ؛ ب دو ح : میدهد.
آ۱۸ و : باز زنی
آ۱۸ ب : در رهت ، آید : ج د ـ افکن ؛ آنگهی : و ـ اول از
ب۱۹ وز : کر
آ۲۰ ج د : آن علم بود که ؛ ه : آن علم بود که ره کنی پاک ؛ باشد : و ـ شد ؛
ره : ز ـ دل
ب۲۰ ج : بی زرق و مزوران چالاک ، و : بی زرق و مزه زیار چالاک ،
دهز : بی زرق

2461
258

آن تخته درست کن بتکرار کاگه شوی از نهایت کار
چون من نشوی که هر زمانی سازم بدروغ داستانی
در گنج سخن دهد کلیدت و اندیشهٔ من شود پدیدت
آن به که بجهد کم بسیجی این نامه پیچ تا نه پیچی
من کین رقم ازهنر گرفتم زین کشته نگر چه بر گرفتم
تا توچه کنی مسی زراندود زان قلبه زنی چه باشدت سود

---

۲۲ - که هر : هـ - بهر

۲۳ هـ ز : سازی ، و : سازد

۲۳ ب ج د و ز : ور

۲۳ ج : زاندیشه شود چو من پدیدت ؛ و : ح - حذف شده

۲۴ هـ : وان ؛ بجهد : ج - بسهل ، د : بجهل

۲۴ ج د : زین نامه به پیچ تا نه پیچی ، هـ : وان نامه به پیچ نامه پیچی ؛
ب : نامهٔ ؛ ح : بپیچ

۲۵ آ : من که ؛ ج : هنر از رقم

۲۵ - چه : هـ - که

۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ : و - ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹

۲۶ - چه : ب ز - چو ؛ مسی زراندود : هـ - زراهش اندود ؛
ج د و : مس

۲۶ ب : زین قلبه زنی چه داردت سود ، ج د و ح : زین (ح : زان) قلب زنی چه آیدت سود ؛
هـ ز : قلب

2461
257
17-1

ور دل کندت هنر فزایی پیشه مکنی ثنا سرایی
کز مدح چو در طمع کشد رای در صف سران نباشدت جای
چون زین فن بد شوی شکیبا میگوی سخن ولیک زیبا
از کار گه حریر زن لاف خس پاره مکن چو بوریا باف
حرفی که ازو دلی گشاید از هر قلمی برون نیاید
زیبا نه بهر زبان توان گفت یاقوت بخار چون توان سفت
ور بر دهد این درخت قدت واوازه چو من شود بلندت

---

۲۷ ، ۲۷ آ ، ۲۷ ب : هـ - ۲۷ آ ، ۲۷ ب

۲۷ آ هـ : در دل

۲۷ ب : پیشه نکنی سخن سرایی ، ج د : پیشه نکنی هنر نمایی ،
هـ و : پیشه نه کنی (و : چه کنی) بنا سزایی ؛ ح : نکنی

۲۸ و : گر روح تو در ، ح : گر مدح تو در ، کشد : ج هـ - کند

۲۸ - صف : ج د - مدح

۲۹ - فن بد : ج د - بدهن ، هـ : سبکسا ، و : سبکپا

۳۱ ، ۳۰ : هـ - حذف شده

۳۰ ج : حریف

۳۰ آ : اخس پاره

۳۱ و : ازان

۳۲ - بخار چون : ج د - بخامه کی ؛ هـ : بخاده ؛ چون : و ح - کی. ۳۳ - بر : ج - پر

۳۳ ب : آوازه شود چو من بلندت ؛ واوازه : ج د - اندیشه ، وز : آوازه ؛ چو من : هـ - بخود

2461
258

زان مایه که افتدت بدامان | تنها نخوری چو ناتمامان
چون آمده گر یکیست ورهفت | بدهی ندهی بخواهدت رفت
باری کم از آنک ازتو چندی | آسوده شود نیازمندی
چون مرد بگرد مردمی گرد | نی همچو بخیل ناجوانمرد
سرمایهٔ مردمی مکن گم | کز مردمیست نور مردم
گرچه زرت از عدد بود بیش | درویش نواز باش و درویش
صد سر برد آسمان بشمشیر | تا یک شکم از علف کند سیر
موران که بزیر پا دوانند | یک جو بهزار جان ستانند

۳۴آ - مایه : و - باده ، ح : میوه
۳۴ب - نخوری : ب - مخورآن
۳۵آ ج د ز : چون آمد اگر (ز : خوان آمده گر) یکیست گر هفت ؛
ب ه : یکست (ه : بشست) وگر ؛ ور : و ح - گر
۳۵ب آ : نخواهدت
۳۶آ - از آنک از : ح - از ان نه کز
۳۷ب و ز : نه
۳۸آ - نور : و ح : قدر
۳۹آ - زرت : ه - که زر
۳۹ب - و : ه - حذف شده
۴۰ب - کند : ج د - شود
۴۱آ و : روانند

نقدی که رهش بدین گزندست | بی رنج دهی نگر که چندست
خواهی که بهتری زنی چنگ | دریوزهٔ کهتران مکن تنگ
سنجیده دهد چو ابر باران | رنجیده شوند دانه خوران
آنکس که دهد قراضه بی رنج | بهتر ز محاسب درم سنج
مستی چو کرم بود جمالست | در باده نمک زنی حلالست
گر برتو زند فقیر جانباز | در پیش خود از درم سپر ساز
کانرا که بکیسه نیست چیزی | خود را کشد از پی پشیزی
در شعبده مرد خنجر آشام | از پهلوی خویش میخورد شام

۴۲آ - رهش بدین : وز - باین (ز : بدین) رهش ؛ ج : برین برندست ؛ د : برین
۴۲ب - رنج : د - نقد ؛ ب : دهد ۴۲،۴۴ : و - ۴۳،۴۳ ۴۳ : ز - حذف شده
۴۳آ ه : بهتران زنی سنگ ، چنگ : آ - جنگ ، ج دو : پنج ۴۵آ ،۴۴،۴۳ : آب - حذف شده
۴۳ب و : بهتر ز محاسب درم سنج
۴۴آ - دهد : ه - شود
۴۵ : وز - حذف شده ۴۵آ - آنکس که : ج د - آنکه که ، ح : ابله که
۴۵ب - بهتر : ب - می باش ؛ محاسب : ج د - حساب آن ۴۶ : ز - حذف شده
۴۶آ ج د : مستی که کرم کند جمال است ؛ چو : ه - که
۴۶ب : ورباده ۴۸ : د - در حاشیهٔ صفحه نوشته شده
۴۸آ ز : آنرا که ؛ که : و - حذف شده ۴۸ب ج ه : بشیزی
۴۹،۵۰ : ج د - پس از بیت شمارهٔ ۶۲ نوشته شده
۴۹آ ه : درشعبهٔ مرد ۴۹ب و : می برد ؛ ج د : جام

۵۰ نا داشت که نیست با خرد خویش بازو زپی شکم کند ریش
آنک از تن خود جدا کند پوست او با دگری کجا شود دوست
تا پا ننهی بدستیاری از دوست مخواه دوستداری
بیداری پاسبان بی‌مزد گنجینه برد بشرکت دزد
یاری که بجان نیازمایی در کار خودش مده روایی
۵۵ صد یار بود بنان شکی نیست چون کار بجان فتد یکی نیست
کن برکف همگنان درم ریز جز در کف کودکان نوخیز
کاموخته شد چو خرد با سیم کالاء بزرگ را بود بیم
کودک زدرم شود گره گیر پیر از رقم سیاه تحریر

۵۰: و - حذف شده. آ۵۰ ه: پاداش که نیست درخور خویش؛ ح: تا داشت که.
آ۵۵ ه: پازو؛ ج د: ستم. آ۵۱ - جدا: ج د - همی، ز: جد
آ۵۱ ه: آن با دگری کجا کند دوست؛ ج دو: چرا.
آ۵۲، آ۵۲: ج - آ۵۲، آ۵۲. آ۵۲ د: دستیاری آ۵۲ ب: مجوی.
آ۵۳ - برد: د - بود.
آ۵۴ و: بده.
آ۵۵ ز: بنان بود سکی آ۵۵ - فتد: ج ده - رسد، و: بود
آ۵۶ ب: درکف آ۵۶ ج ده و ز ح: برکف
آ۵۷ - چو: ه - ز: خرد: ج د ح - خورد، و: رد
آ۵۸ - کودک: ج - کردم، و: کردن؛ د: کردم زرقم؛ ب: شود از دم.
آ۵۸ - پیر: ج دو - تیر

ور خود بغلط نعوذ بالله در سمت سیاقت افتد راه
۶۰ با انک شوی وزیر کشور دزدی باشی کلاه برسر
دانی زقلم هنر چه جویی از آب سیه سپید رویی
چون بر سر شغل و کام باشی می کوش که نیک نام باشی
درهرچه ترا شمار باشد آن کن که صلاح کار باشد
نیکی کن و گر بدی سگالی از حسن نیت مباش خالی
۶۵ گر بنشانی درختی ازخار آن خار نشان که گل دهد بار
نشتر که بزخم خون فشانست از بهر صلاح ناتوانست
آزار مجو چو سینه سوزی کازرده شوی تو نیز روزی

آ۵۹ ب: نعوذ و بالله ، ج: بعوذ بالله
آ۵۹ ه: درسمت سیاحت اوفتد ره ، ز: برسمت سیافت افتد ره ؛
ب: افتد ره ، ج د ح: اوفتد راه
آ۶۰ - با: ج د - یا
آ۶۱ ب: باشد زقلم هرآنچه جویی ، و: رانی چو قلم بهرچه جویی ،
آ۶۲ - و: ح - حذف شده
آ۶۳ - در: ب - وز ، ۶۵، ۶۴: ز - حذف شده
آ۶۴ - کن وگر: ه - کنی ار ، ح: کن اگر
آ۶۵ - بنشانی: ب ج د - زانک (ج د: زانکه) نهی ؛ و: درخت
آ۶۶ - بزخم: ب د - بزخمه ، ج: بجسم ، و: بخشم ؛
ز: بزخمه خون افشان است

ناخن که سرخراش دارد بترند سرش چوسر برارد
آتش که بظلم گشت خویش سیری نبود بهیچ رویش
شمشیر که کار اوست آزار باشد بنیام سرنگونسار
آزار کسی طلب همیشه کازردن خلق کرد پیشه
ناکس که خراش چون خسان کرد با او آن کن که باکسان کرد
گر دست رسد ببد فعالی رحمت نکنی بهیچ حالی
رندی که خورد بآرزومشت در حال بمشت بایدش کشت
برخویشتن آنک او نبخشود بخشودن او خرد نفرمود

آ۶۸ ه : تراش

آ۶۹ ـ گشت : ه ـ کشتن

آ۶۹ ـ رویش : ه ـ درویش

آ۷۰ ـ سرنگونسار : ج د ـ زان (د : ازان) گرفتار ، و : ازان نگونسار

آ۷۱ ـ کرد : و ـ ساخت ۷۲ : ز ـ حذف شده

آ۷۲ و : کسان

آ۷۲ ـ آن : د ـ حذف شده

آ۷۳ ه : دهد آ۷۳ آ : مکنی

آ۷۴ ح : بایدت

آ۷۵ ـ نبخشودن : و ـ بشکل ـ به بخشودن ـ نوشته شده ، ولی از روی نقطه متعلق به ـ ب ـ قلم کشیده شده است

آ۷۵ ج دوز : بخشیدن ؛ ه : بخشیدن او خرد نفرسود.

نا داشت که تن بزر کند ریش دانگی مدهش که تا برد بیش
مستی که زچه جهد ببازی آن به که رسن بدو نیازی
کوری که رود بگشت گلزار هان تا نکشی گرش خلدخار
آنرا که سزای تیغ باشد رحمت کنیش دریغ باشد
با آنک بود جهان پراز دوست ایمن منشین زخصم در پوست
درجنبش فتنه جا نگه دار برخار چه جرم پا نگه دار

---

۷۶ : ز ـ حذف شده

آ۷۶ د : نا داش که تن ز زر کند ریش ؛ ه : پاداش

و : نادان که تنش ز زر کند ریش ؛ ج : زر ؛ ح : کند بزر

آ۷۶ ج د : دانگی (د : دنگی) بدهش که تا کند بیش ؛ ه : وانکه بدهش ؛

و : دانگی بدهش که بر دش بیش ؛ برد : ح ـ کند

آ۷۷ ـ زچه : ح ـ به چه

آ۷۷ و : بدان ؛ ز : بدورسن ؛ ح : نبازی

آ۷۸ ـ هان تا نکشی : و ـ گه نکنی ؛ تا : آ ـ حذف شده

آ۷۹ ـ آنرا : ب ح ـ آن سر ، ج د : آن کس

۸۱ ، ۸۰ : ح ـ ۸۱ ، ۸۰

آ۸۰ و : زرخم

۸۱ : و ـ حذف شده

آ۸۱ ه : نگهدار

آ۸۱ ه : نگهدار

گر نتوانی بسر فرازی | با تیهو وکبک جرّه بازی
باری چو کلنگ دار برجای | پاس سر خویشتن بیکپای
شد چیره چو دشمن ستمکار | از وی نرهی مگر بهنجار
۸۵ باپنجه وران بچاره خیزند | از شیر بپای پس گریزند
مرغی که طپد بحلقهٔ دام | اندر خفه جان دهد سرانجام

آ۸۲ ج د : نتوانی بهر (د : بر) سرفرازی ، ه : گر بتوانی که سرفرازی ،
ح : گر خود نتوان ز سر فرازی
آ۸۳ ج : بر تیهو وکبک سرفرازی ، ه : پا ننهد جز کبک و بازی ،
با : دو — بر ؛ آ : تهو
آ۸۳ - باری : ه - باز ؛ ز : برجا
آ۸۳ ه : پاس سگ خویش شو سبک پای ؛ ب : باس ؛ خویشتن : ج و — خویش را ؛
آ : سگپای ، ز : سک پا
۸۵ ، ۸۴ : ح — ۸۴ ، ۸۵
آ۸۴ ه : شو خیره ؛ ح : ستمکار
آ۸۴ و : برهی
۸۵ : و — حذف شده
آ۸۵ - با : ب - تا ؛ ه : تا پنجه زنان بچاره تیزند ؛ بچاره : ز - بحار ، ح : بپای
آ۸۵ ح : وز
آ۸۶ ه : مرغی که فتد بحلقه و دام
آ۸۶ ج دو : اندر خور جان رهد سرانجام ؛ اندر خفه : ه - اندوخته

چون کار فتاد با گرانان | با صرفه زنند کاردانان
مردم چو دهد عنان بفرهنگ | از باد بگردد آسیا سنگ
بینائی عقل پیش میدار | بینا شو و پاس خویش میدار
۹۰ شب کور بود عسس چو در کوی | از دزد خورد طپانچه بر روی
منگر ز جهان فریب ناکی | کاندر پس آن بود هلاکی
چون خنده کند بپرده در برق | شمشیر زند ز شعله بر فرق
ایمن منشین بعالم خس | کز چرخ نرست بی بلا کس

آ۸۷ ب ج ده وز ح : افتاد چو کار با (ه : بر) گرانان
آ۸۷ ج دو : باخرقه ، ه : بافرقه : زنند : آ - زنند ، ب ح : زیند
آ۸۸ - مردم چو : ج - هرکس که ؛ د : هرکس که دهد عنان بفرسنگ ؛
ز ح : عنان دهد
آ۸۸ ه : نگردد
آ۹۰ - چو : و - که
آ۹۰ ز : درد ؛ خورد : ه - بود
آ۹۱ ه : فریب تاکی
آ۹۱ - پس : آ - بس ، د : پی ؛ ز ح : او ؛ بود هلاکی : ه - هلاک تاکی
۹۲ ، ۹۳ : و — حذف شده
آ۹۲ - بپرده در : آ - براه در ، ب : زپرده در ، ح : به پردهٔ
آ۹۳ ده : ز عالم
آ۹۳ ب : کز جز و نرست بی حذر کس ؛ ج : کز ده نزیست ؛ ه و : کز دهر

کنجد که زکام آسیاجست هم در لگد جواز شد پست
مغرور مشو بملک و مالی کان نیست مگر کهن سفالی
مال ارچه گشاد کارازانست تشویش دل و هلاک جانست
آن به که بحرص کم شتابی کز ننگ طمع خلاص یابی
تا دل تک و پو زند بسویی راحت نبود بهیچ رویی
چون قافله در گریز باشد خوابش همه خیزخیز باشد
خواهی که نگردی آرزومند می باش بهرچه هست خرسند
پویان حریص روی زردست خرسندی دل صلاح مردست
مردم چو زرر عنان بتابد همت شرف کمال یابد

۹۴آ - آسیا : ب - اوکیا
۹۴ب - در : ج - حذف شده ؛ جواز شد : آ جواز سد ، ب : جوال شد ؛
در لگد جواز : ح - در دهن جوال
۹۵آ و : شو ، ز : مرو ۹۶ه : گشاده
۹۶ب - دل و : ج دهـ - ده ، و : تن و
۹۷ج دهـ : گر (د : کز) سنگ ؛ کز : ز - ور
۹۸ح : تگ و پو
۱۰۰ه : دمساز بهرچه هست خورسند ؛ دوح : خورسند
۱۰۱ج دهـ وح : خورسندی
۱۰۲ج دهـ و : هرکس که زرر (دهـ و : زرز) عنان بتابد ؛ ح : چوزرز ؛ ز : بتابند
۱۰۲ز : یابند

2461
247
16-4

این سرخ گلی که خون فشانست سرخیش زخون سرکشانست
ایمن بود از شکنجه درویش زر هرچه که بیشتر بلا بیش
گشتی چو بسروری کلهدار شو ساختهٔ خدنگ خونخوار
ور نیز شوی وزیر مقبل از خامه زنان مباش غافل
ورزاهل قلم شوی کران گیر برنسبت جد شوی کمانگیر
ناوک زنی و زره گشایی ترکانه زمو گره گشایی
چون درصف پردلان کنی جای سر پیش نه اول آنگهی پای
مردانه که کار مرد ورزد آن به که زبیم جان نلرزد
گیرم زعدو عنان بتابد از مرگ کجا خلاص یابد
از پیش بلاست گرم خیزی مردن بقفاست چون گریزی

---

۱۰۳ آ و : آن ، ج : گل
۱۰۳ب ج : سرخوشانست ، و : بی کسانست ، ز : سرکسانست
۱۰۵آ ز : بسرکشی کله دار ؛ ب ج دهـ وح : کله دار ۱۰۵آ : سو ؛ ز : خوانخوار
۱۰۶ب - خامه زنان : ح - زخم زبان
۱۰۷آ ج دهـ : ور (هـ : از) اهل قلم شوی کمانگیر ؛ ب : کمانگیر
۱۰۷ب : برنسبت حق شوی کران گیر ؛ ز : حد شوی ؛ ج دهـ : مشو
۱۰۸آ - و : ز - حذف شده ، ج دهـ ح : گره گشایی (ح : کشائی)
۱۱۰آ - مرد : ب - کرم ، ج هـ : مرگ ۱۱۰ب - ز : ب - حذف شده ؛ ج هـ : بلرزد
۱۱۱آ ح : بتابی ۱۱۱آ ح : یابی ۱۱۲آ - بلاست : ج دهـ وح - بلاکه
۱۱۳هـ : بقفاش ، و : ز قفاست ؛ آ : خون

2461
246

کار نظرست پیش دیدن نتوان بقفاء خویش دیدن
بیرون اجل چونیست کاری تا نیست اجل بکوش باری
خون از دگری کسی کند خواست کو از سر خون خویش برخاست
مردانه که جان خود سپارد بر جان کسان چه رحمت آرد
تا دل بقرار خویش باشد شمشیر بکار خویش باشد
دلرا چو شود خزینه تاراج دشمن بسلاح نیست محتاج
بی دهشت اگر برزم رانی هم باز رهی و هم رهانی
ور بازوی دل نباشدت سخت هم سر بفدا کنی و هم رخت
آنکش مدد ضمیر باشد پیلش بنظر حقیر باشد

---

۱۱۴ وزح : بیرون ز اجل
۱۱۵ ج د ه و : چون
۱۱۵ ه : کو از سر خوی خویش برخواست ؛ ج د : برخواست
۱۱۶ — مردانه : ز — هرمرد ؛ سپارد : ج — سپارند ، ه : ببازند ،
د : سپارند ، ولی در بالای — سپا — بخط ریز — سو — علاوه شده
۱۱۶ ب : کسی ؛ ج د ه : آرند
۱۱۸ ج د ه : بصلاح
۱۱۹ و : وحشت ؛ برزم : ح — سمند ۱۱۹ ج : هم بازدهی و هم دهانی
۱۲۰ ج د : ور بازو و دل ، ه : ور باز دلی
۱۲۰ — بفدا کنی : ج د — بنه آنکهی
۱۲۱ ج : بینش نظر ؛ د ه و : بینش

باز آنک دلش هراس پیشه ست شیر نمدش چو شیر بیشه ست
لیکن سبکی مکن چنان هم کت دل برود ز دست و جان هم
در حمله مشو مبارز خام هنجار ببین و پیش نه گام
پایی که کند فراخ گامی از پایچه ریزدش سلامی
ور تو بغزا شوی سرآهنگ با سهل خصومتان مکن جنگ
لشکر نه همه دلیر باشد در دشت شگال و شیر باشد
گر خر بوحل فرو نماند قدر تک توسنان که داند
گر شب نبود سیاه و دیجور درخانه چراغ کی دهد نور
ور بر تو عدو کند زبان تیز چون مایهٔ کار هست مگریز

---

۱۲۲ — باز : ج د — با ؛ ه : با آنکه دلش هراس بیش است ؛ ز : بیشست
۱۲۲ — نمدش چو : ج د ه و — نمدیش شیر ؛ ز : ششست
۱۲۳ — و : وز — حذف شده
۱۲۵ ج : فراخ کامت ۱۲۵ ح : از پایی چه ؛ ج : سلامت
۱۲۷ ب ج ه : سغال ، و : شقال ، زح : شغال ، د : شغال شیر
۱۲۸ ه : کو هم بوطن فرو نماند ؛ ز : نماید
۱۲۸ — قدر : ب — ارز ؛ ج د ه : قدر گل و بوستان که داند
۱۲۹ و : شب گر
۱۳۰ ز : ور با تو کند عدو ؛ ب : زبان کند ، ه ح : عنان کند ، و : کند عدو عنان ؛
ج د : عنان
۱۳۰ ه : چون پایهٔ کار هست بگریز ؛ ج د : پایهٔ ؛ و : نیست بگریز

بر پرهنرست جوروبیداد کس را نبود زبی‌هنر یاد
چون رخت کلال خاک باشد از نقب زنش چه باک باشد
گر دیدهٔ طاهرت شود باز در عیب کسان نظر مینداز
ور یابی بینش یقینی آن به که سوی خدای بینی
۱۳۵ مپسند بهرچه رایت آسود آن کن که بود خدای خشنود
دوزخ مطلب چوکندهٔ زشت کاتش بود اول آخر انکشت
می باش چو شاخ سبز ذلکش کاتش زنیش نگیرد آتش
بفروز چراغ پارسایی کوراست سری بروشنایی
خواهی که رسی بچرخ گردان مگذار عنان نیک مردان

۱۳۱آ آزح : هنرانست، ج دهـ : هنریست
۱۳۱ب ـ ز : ج ـ حذف شده ؛ هـ : زپی ؛ د : یاد ۱۳۲ : ج دهـ ـ حذف شده
۱۳۲آ و : چون زحمت کان زخاک باشد ؛ ز : دلال
۱۳۳آ ب ز : ظاهرت ، ج دهـ وح : باطنت ۱۳۴ : ز ـ حذف شده
۱۳۴آ ج : وربینی دانش یقینی ۱۳۴ب ـ سوی : ج دهـ و ـ شوی ، ح : کنی ؛ ب : خدا
۱۳۵ب ح : خوشنود
۱۳۷ : ج دهـ ـ حذف شده
۱۳۷آ و : سبزه
۱۳۸ب ج : کز راست روی روی بشایی ، دهـ : کز (هـ : گر) راست روی رسی بشایی ؛
ز : سر
۱۳۹ب ح : مگزار

16–2

۱۴۰ با دولتیان نشین که خاری درصحبت گل شود بهاری
گرچه ندهند کندهٔ عود بویی رسدت بیاری دود
عطّار اگرچه تنگ خویست مشکش زنسیم تازه رویست
باهرکه نه دولتیست منشین کز سرکه نگشت کام شیرین
شمعی که بود زروشنی دور ندهد بچراغ دیگران نور
۱۴۵ دولت نه همان بود که یکچند فلسی دو سه را شوی خداوند
مردار جهان چو در پذیری مردارکشی بود امیری
دولت آن شد که دلفروزی وز ترک امل کلاه دوزی
در دامن نیستی زنی دست تا هست شوی بعالم هست

۱۴۰آ ـ که خاری : ج ـ بخواری ؛ د : خواری ۱۴۰ب ـ صحبت : ج دهـ ـ دامن ؛ ب : بود
۱۴۱آ هـ : کرچو نرسد زکندهٔ عود ؛ گرچه : ح ـ گیرم ؛ ندهند : و ـ بدمنده
۱۴۱ب ب : زیاری
۱۴۲آ ج : زشت رویست ؛ تنگ : د ـ زشت ، هـ : نیک ، ح : تند
۱۴۲ب ب ج دهـ زح : بنسیم ۱۴۳ب ج دهـ : کی سرکه بکام گشت شیرین
۱۴۴ب ج دهـ و : دیگری
۱۴۵ب و : شود خداوند
۱۴۶آ ج د : چه ۱۴۶ب ـ امیری : وح ـ نه میری
۱۴۷آ ـ آن شد : زح ـ بودان ؛ هـ : دل بسوزی
۱۴۷ب ـ ترک : ج ـ تنگ ، د : ننگ ، هـ : سنگ
۱۴۸ب و : تا نیست

2461
242

گر فقر باختیار یابی در حجلهٔ قدس باریابی
ور میطلبی از آنچ دوری هم فقر بود ولی ضروری
دانی که بخاطر هوسناک هرکس نرسد بعالم پاک
گر داعیهٔ رسد الهی توخود بجز او دگرنخواهی
ور غیب رهی دگرگشاید اندرز منت چه ره نماید
با این همه هم زجست وجویی کاهل مشوی بهیچ سویی
خواهی شرف بزرگواری می کوش بهمّتی که داری
کان تن که بهمّتی سرشته ست مردم نگری ولی فرشته ست
مفلس که دلش بسر فرازیست سلطان شدنش کمینه بازیست

آ۱۴۹ ز : حجرهٔ
آ۱۵۲ ب : ور
آ۱۵۲ هـ و ح : توخود بجزو (و ح : آن) دگرچه خواهی ؛ ج د : چه خواهی
آ۱۵۳ ز : ازغیب اگر دری کشاید ؛ رهی : ج هـ - در ، د و : دری ، ح : رهِ
آ۱۵۳ ج د هـ و ح : یالطف ترا رهی نماید
آ۱۵۴ ب ج د هـ و ز ح : کاهل نشوی بهیچ رویی (ز : روی)
آ۱۵۵ ح : شرف و
آ۱۵۶ ج د هـ : کادم (د هـ : کادم) که بهمّتی سرشتست (هـ : سرشته است) ؛
سرشته ست : ب ز - سرشتست ، و : که داری
آ۱۵۶ و : مردم بصفت ولی فرشتست ؛ ب ج د ز : فرشتست ، هـ : فرشته است
آ۱۵۷ - مفلس : ج - مردم آ۱۵۷ ب : بکینه سازیست

حکایت شبانی که از غایت همت تیغ را آیینهٔ وجاهت و قلم را عمدهٔ دولت خود ساخت *

گویند که در عرب جوانی بود دست زنسبت شبانی
بختش چو باوج رهبری داشت همت بفلک برابری داشت
زان پیشه کز اصل کار بودش اقبال رهی دگر نمودش
زان شیر دلی که داشت باخویش آلوده نشد بچربی میش
رفتی پدرش چو مستمندان دنبال چراءِ گوسپندان

---

*آ : ... ازرعایت ... ،
ب : ... وجاهت خود ساخت وقلم راعمدهٔ دولت شناخت ،
ج : ... ازغایت تیغ را آیینهٔ وجاهت وجاهت وقلم راعمدهٔ دولت ساخت ،
و : حذف شده ،
ز : حکایت شبان هنرمندکه ازغایت همت بلند تیغ را ...
آ ح : بوده ست ؛ ج : بنسبت
آ د : بختش چو بتاج درسری داشت ؛ باوج : ج هـ - بتاج ،
و : ساج ، ز : براوج ،
آ هـ : زان پیش که اصل کاربودش ؛ کز اصل کار : ج د و - که اصل (و : اصل) کار ،
ز : که کاراصل ؛ کز : ح - که
آ ج هـ : ره

2461
240

او سبق امید کرده پرکار در درس ادب شدی بتکرار
چون حرف قلم درست کردی دامن بسلاح چست کردی
تا یافت از ان هنر پرستی در هر دو هنر تمام دستی
روزی پدرش بپرده درگفت کای جان توگشته باخرد جفت
نوشد چو شکوفهٔ جوانی از جفت گریز نیست دانی
گر فرمایی زهمسری چند خواهیم بتی سزای پیوند
گفتا که چو کردنیست کاری جفت از نسب خلیفه باری
گفتش پدرای سلیم خودرای زاندازهٔ خود برون منه پای
گیرم که دهندت آنچ دل خواست بی خواسته کار چون شود راست
نقد سری و سواریت کو واسباب عروس داریت کو

آ۶ ه و: درکار آ۶ و: شوی گرفتار؛ ز: شده
آ۷ ج ده: بصلاح آ۸ ز: دران
آ۹ - بپرده درگفت: ج ده - نهفته برگفت (ه: میگفت)
آ۹ ب: کان جان آ۱۰ ج ه: گزیر آ۱۱ ج ه: بهمسری، ح: زهمسر
آ۱۱ ب: جویم؛ ز: جویم بتی برای؛ ح: جویم تنی؛ بتی: ج ده و - ترا
آ۱۲ ج: بعدازکلمهٔ - کردنیست - کلمهٔ - این - اضافه گشته وپس از روی همین کلمهٔ اخیر قلم کشیده شده است.
آ۱۳ - ای: و - حذف شده آ۱۳ - برون: ز - بدر
آ۱۴ - چون: و ز - کی
آ۱۵ و: نقد هنری روایت کو؛ ح: نقدی به برو
آ۱۵ - واسباب: ج ده - آیین، ز: اسباب

آورد جوان دولت اندیش شمشیر و قلم نهاد در پیش
گفت ار سببی دگر ندارم این هر دو نه بس کلید کارم
آنک این دو هنر بدست دارد شک نیست که هرچه هست دارد
افکند چو همت بلندم بر کنگرهٔ هنر کمندم
گر بازوی همتم همین است هرچ آن طلبم در آستین است
گویند بهمت آن جوانمرد شد برتر از آنک آرزو کرد
دولت چو برو فکند سایه شد محتشمی بلند پایه
فی الجمله بهرچه دست سایی همت چو قوی بود برایی
ای آنک زمن بیادگاری این پند زمن بیاد داری
جان پدر ار رسی بجایی بر جان پدر دمی دعایی

آ۱۶ - آورد: ز - اوراد
آ۱۷ - ارسببی: ه - آسیبی، ح: ارسبب
آ۱۸ ج ده: وان کین، و: آن کین، ز: آن کس
آ۱۹ ز: افکنده آ۱۹ ج ده: برکنگر این هنر کمندم
آ۲۰ ج ده ز: چون بازوی همتم چنین است، و: چون زدی همتم زرین است؛ ح: چنین ست
آ۲۲ ه ح: محتشم
آ۲۳ - سایی: و - یابی آ۲۳ - برایی: و - ببابی
آ۲۴ - زمن: ز - مرا
آ۲۵ و: ارسی آ۲۵ - دی: ج ده و ح - کنی

آغاز سلسلهٔ جنبانیدن مجنون و لیلی *

دندانه گشای قفل این راز — زین گونه درسخن کند باز
کان روز که زاد قیس فرّخ — رخشنده شد آن قبیله را رخ
زان نور خجستهٔ شب افروز — بر عامریان خجسته شد روز
بنشست پدر بشادمانی — بگشاد دری بمیهمانی
بیگانه و خویش را صلا داد — هم نزل فشاند و هم عطا داد
واندر پس پرده مادرش نیز — آراست زصفه تا بدهلیز
خوبان قبیله را طلب کرد — آفاق زنغمه پرطرب کرد
میریخت بخوبتر شماری — اندازهٔ هریکی نثاری
جستند حکیم طالع اندیش — کاگه کند ازحکایت پیش
دانا بشمار خود نظر کرد — گفت آنچ سراز شمار برکرد

---

* ج: ...جنبانی...، ه ح: جنبانیدن (ح: جنبانیدن از) داستان عشق مجنون و لیلی، و: حذف شده

۲ ه ز ح: کند درسخن ۲ ـ زاد: ه ـ شدز
۳ ز: فرخنده؛ شدآن: ه ـ مران؛ آ: قبله
۵ ز: بذل؛ فشاند: و ـ نهاد ۷ و ح: وآفاق
۸: ج ـ بعدازبیت شمارهٔ ۱۱ نوشته شده ۹ و: خویش
۱۰ ـ نظر: ه ـ طلب
۱۰ و: آنگاه سراز شماره برکرد؛ ح: گفته چوسر

کین طفل مبارک اخترخوب — یوسف صفتی شود چو یعقوب
باآنک زگردش زمانه — درفضل و هنرشود یگانه
لیکن فتدش گه جوانی — درسرهوسی چنانک دانی
ازعشق بتی نژند گردد — دیوانهٔ و مستمند گردد
اندیشه چنان کند بزارش — کز دست رود عنان کارش
مادر پدر ازچنین شماری — ماندند دمی بخار خاری
لیکن زنشاط روی فرزند — گشتند بهرچه هست خرسند
آن نکته بسهل برگرفتند — وآیین طرب زسر گرفتند
یکچند چو دور چرخ درگشت — آن گلبن ترشگفته ترگشت
سالش بشمار پنجم افتاد — زو نور بچرخ وانجم افتاد

---

۱۱ ح: اخترى ۱۱ آ: یاقوب ۱۲ ح: بود
۱۳ ز: اما؛ فتدش گه: و ـ قدری گهی؛ د: گهی ۱۴ ز: نژنده
۱۵ و: واندیشه چنان کند نزارش؛ ز: کندچنان؛ ب ج د ه ح: نزارش
۱۶ ـ دمی: ح ـ زغم
۱۷ ـ لیکن: ج د ه و ـ آخر
۱۷ ه: گفتند بهرچه هست خورسند؛ د و ح: خورسند
۱۸ ـ و: ز ـ حذف شده
۱۹ ج د ه و: یکچند برین چو دور بگذشت
۱۹ ب ح: آن (ه: کان) گلبن نو؛ ج د: کان، و ز: وان
۲۰ و: زان

شد تازه چو نیم رسته سروی | یا بال دمیده نو تذروی
نزد همه شد بهوشمندی | چون مردم دیده زارجمندی
زیرک دلیش چو بازخواندند | درپیش معلمش نشاندند
داناء رقم زبهر تعلیم | کردش بکنار تخته تسلیم
جهد ادبش بدانچ دانست | میکرد چنانچ می توانست
آراسته مکتبی چو باغی | هر لاله درو چوشب چراغی
زین سوی نشسته کودکی چند | آزاده و زیرک وخردمند
زان سوی زدختران چون حور | مسجد شده چون بهشت پرنور
هر تازه رخی چو دسته گل | بر گل زده حلقهاء سنبل
از مقنعه دام ماه کرده | دلها ززنخ بچاه کرده

---

۲۲ ، ۲۱ : د ه و — ۲۲ ، ۲۱ آ ج د ه : بابال دمیده شد تذروی ؛ ز : بابال ؛ و : دمیدهٔ تذروی ؛ ح : تدروی

۲۲ : ج د ه و — حذف شده ۲۳ آ ج د ه : درنزد ؛ و : ازنو بمعلمش نشاندند

۲۶ ، ۲۵ : و — حذف شده

۲۵ آ ب د ه : چنانچه ، ج ح : چنانکه . ز : بانچه

۲۵ ب : بدانچه ، ج ح ز : چنانکه

۲۶ آ — شب : ز — نو

۲۸ آ : وان ۲۸ آ ج د ه و : مکتب شده چون بهشت معمور

۲۹ آ — تازه : ح د ه و — لاله

۲۹ آ ز : زد

2461
235

بود ازصف آن بتان چون ماه | ماهی زده آفتاب را راه
لیلی نامی که مه غلامش | خالش نقطی زنقش نامش
مشعل کش آفتاب و انجم | دیوانه کن پری و مردم
تاراج گر متاع جانها | بنیاد شکاف خان و مانها
سلطان شکرلبان آفاق | لشکرشکن شکیب عشاق
گردن زن عافیت فروشان | تشویش ده صلاح کوشان
سر تا بقدم کرشمه و ناز | هم سرکش حسن و هم سراناز
نازی و هزار فتنه در دهر | چشمی و هزار کشته درشهر
چشمش زکرشمه مست بیهوش | آهو برهٔ بخواب خرگوش
خندان چو سمن بتازه رویی | شیرین چو شکر بتلخ گویی *

---

۲۱ آ — صف آن : ج د ه و — همهٔ ۲۱ آ — زده : ج د ه و ح — کزند ۲۴ آ ح : شکاف خانمانها

۲۶ آ ج د ه : گردن نه ۳۶ آ — صلاح : ه — خلاص ۳۷ آ — حسن : و — خلق ۳۸ آ — دشمر :

ج — ازنهر ۳۹ آ ج د : چشمی زکرشمه مست و مدهوش ؛ ب ز : بکرشمه مست و ؛

ه و : مست ومدهوش ۲۹ ب : بچهٔ ۴۰ آ ج د ه : چمن

* ۴۰ آ — بتلخ گویی : ج د ه و — بنغز گویی ، کلهٔ « تلخ گویی » درمعنای کنونی خود با مضمون شعر موافقت ندارد لیکن چون در چهار نسخهٔ معتبری (آ ب ز ح) که در دست ما بود همین کلمه با وضوح تمام « تلخ گویی » خوانده میشود آنرا حفظ نمودیم ، احتمال میدهیم که « تلخ گویی » در دورهٔ شاعر دارای معنای دیگری وشاید « شوخی » بمعنای امروزی بوده است . چنانکه معنای خود « شوخی » نیز درسابق « فضولی » یعنی پا بیرون نهادن از حد وغیره بوده است .

2461
234

از وسوسه چشم دیو بسته تسبیح فرشتگان گسسته
فی بت که چراغ بت‌پرستان طاوس بهشت و کبک بستان
فرموده کلاله را سواری داده مژه را سلاح داری
افکنده بدوش زلف چون شست او بی‌خبر و نظارگی مست
معجون لبش بدرفشانی پرورده بآب زندگانی
همخوابهٔ لاله گیسوانش همشیرهٔ انگبین دهانش
قندش نمکی طبرزد آلود خوش‌خواره‌تر از گوارش عود
خورشید غلام زادهٔ او مه داغ حبش نهادهٔ او
اندر صف آن بتان شیرین چون زهره بثور و مه بپروین
زانو زده قیس در دگرسوی هم‌چرب زبان و هم سخن‌گوی

آ۴۱ ج ده: شکسته آ۴۲ ز: نه آ۴۳ و: فرمود
آ۴۳ د: بمژه را صلاح، ه و: بمژه سلاح
آ۴۴ ز: افکند آ۴۴ – او: وح – خود
آ۴۵ و: پروردهٔ آب
۴۶: ج – بعد از بیت شمارهٔ ۴۸ نوشته آ۴۷ ج دز: نمک؛ ح: تبرزد
آ۴۷ ج ده وح: خوش خوارتر
آ۴۸ ه: صد داغ جبین؛ ج دوح: جبین
آ۴۹ دو: بنور؛ آ: پروین
آ۵۰ زح: از (ح: بر) دگرسو؛ ج ده: سو
آ۵۰ ج دهح: سخن‌گو، ز: ناخواناست

2461
233

نازک چو نهال نو دمیده خوش طبع و لطیف و آرمیده
شیرین سخنی که هوش می‌برد رونق ز شکرفروش می‌برد
خردی بزبان چو شکّر و شیر مست سخنش معلّم پیر
از رخ بدو شاه برد میکرد صد دل بدو خرده خرد میکرد
نالنده بتخته در دبستان چون بلبل مست در گلستان
لحنش چو شدی بروزن گوش از روزن جان برون شدی هوش
زان تن که نواء او شنیدی جان رقص کنان برون دویدی
از نامه بجان نورد می‌داد وز ناله صداء درد می‌داد

آ۵۱ ز: نورسیده آ۵۲ د: سخن
آ۵۳ ج ده: بودی سخنش چو شکر و شیر، و: بود از سخنی چو شیر و شکر؛
ح: بود از سخن چو؛ خردی: ز – حوری؛ آ: شیر و شکر؛
ولی در بالای کلمهٔ – شیر – بخط دیگری رقم – ۲ – و در بالای – شکر – رقم – ۱ – نوشته شده است.
آ۵۴ ج: خورد خورد، د: خورده خورد، ه: خورده خرد، و: خرده خورد، ز: خردخر
۵۵، ۵۶: و – حذف شده آ۵۶: لحنی که چو شد بروزن گوش،
ب ده و: لحنی که از و چو پر شدی گوش، ج: لحنی چو از و که پر شدی گوش
۵۸، ۵۷: وز – ۵۷، ۵۸
آ۵۷ – زان تن: ده – آن کس؛ تن: ج – کس؛ و: صدای
آ۵۷ آ: برو ۵۸: ج ده – حذف شده
آ۵۸ و: از ناله
آ۵۸ ب: صلای

2461
232

هرخوش پسری زلطف کارش گشته بهوس ندیم و یارش
وان لاله رخان ارغوان ساق نیز از دل وجانش گشته مشتاق
ایشان همه را بقیس میلی وان سوخته درهواء لیلی
لیلی خود از و خراب جان تر گشته نفس از نفس گران تر
هردو بنظاره روی در روی در رفته خیال موی در موی
لب مانده زگفتن و زبان هم دل گشته بهم یکی وجان هم
بیهوشی شان بگفتن راز خاموشی شان بپرده غمّاز
این زو بغم و گداز مانده دل بسته و دیده باز مانده

آ۵۹ ج د: سرخوش ، ه: سرخوش پسری لطیف کارش ؛ و: بلطف
آ۵۹ ج د ه و: گشتی ؛ ندیم و یارش: آ- درین دیارش ؛ ندیم: ز- قرین
آ۶۰- جانش: ب ج د ه و — جان
آ۶۱ ، آ۶۱: ج د ه ز - آ۶۱ ، آ۶۱
آ۶۱ ز: وایشان
آ۶۱ ب: واو ؛ و: وان دلشده
آ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۳ : ز- ۶۲ ، ۶۳ آ۶۲ ج د ه: ازان
آ۶۲ آب: گشتیش نفس نفس گران تر ؛ ه: از تنش آ۶۳ ز: دررو
آ۶۳ ج: وارفته ؛ ز: درو آ۶۴- وجان: ز- زبان
آ۶۵- بگفتن راز: و- به پردهٔ ناز آ۶۵: خامه شبشان ؛ پرده غماز: و- بگفتن راز ؛ غمّاز: ح- آواز آ۶۶- این زو: ه- آن رو ، و ح: هردو ؛ د: رو
آ۶۶ و: لب تشنه دو دیده ؛ ز: لب تشنه

2461
231
15-4

وان کرده نظر بروی این گرم وافکنده زدیده برقع شرم
این تن بهلاک باز داده او سینه بتیغ ساز داده
این گفته غم خود ازرخ زرد او داده جوابش از دم سرد
۷۰ این دیده درو بچشم پاکی او نیز ولی ببشرمناکی
این کرده بگریه خاک را گل او گریه فرود خورده دردل
این گشته بآب دیدگان مست او شسته زجان خویشتن دست
این کام خود از فغان خود دوخت او سینهٔ خود زآه خود سوخت
عشق آمد و خون بخون درآمیخت خونابهٔ دل ز دیده میریخت
۷۵ اندیشه متاع صبر گم کرد غم بر دل و دیده اشتلم کرد

آ۶۷ ه: اوکرده نظر ببوی اوکرم ، و: آن کرده نظر ببوی این کرم ؛ ح: آن کرده ، ج د: ببوی اوکرم
آ۶۷ ز: افکند ؛ ح: وافکنده زدیده پردهٔ ؛ برقع: و- پردهٔ
آ۶۸ ه: وین تن بهلاک سازداده ؛ ج د ه و ح: ساز
آ۶۸ و: آن سینه بتیغ بازداده ، ز: وان سینه بتیغ نازداده ؛ آ ج د ه: باز ، ح: ناز
آ۶۹ ج: واو ، و ز: وان ؛ ه: ازسردد آ۷۰- درو: ج د ه- بدو ؛ و: بخشمناکی
آ۷۰ و: آن ، ح: وان ؛ نیزولی: ز- دیده وروا ؛ ولی: د- بدو
آ۷۱ و: آن ، ح: وان
آ۷۲ و: آن ، ح: وان آ۷۳ آ: آن آ۷۳ د: وان ، ه: آن ۹۱-۷۴: ج- حذف شده
آ۷۴ و: وبخون بخون برآمیخت ؛ د ه: برآمیخت
آ۷۴ د ه و: بدیده ؛ آب ج ز: بگریخت
آ۷۵ ز: دید

2461
230

سلطان خرد برون شد از تخت هم خانه بباد داد و هم رخت
طوفان زتنور سر برآورد وآفاق بموج خون درآورد
افتاد زفرق عافیت تاج خازن شده و خزینه تاراج
فریاد شبان بمانده از کار میش آبله پای و گرگ خونخوار
مستان زشراب خانه جسته خم برسر محتسب شکسته
در داده پیاله ساقی شوق گم شد دوحریف در یکی ذوق
در شهر وفا درآمد آن بوی هم خانه خراب گشت وهم کوی
مجنون زنسیم آن خرابی شد بیخبر از تنک شرابی
ازخون جگر شراب میخورد وز پهلوء خود کباب میخورد
دزدیده درو نگاه میکرد میدید زدور و آه میکرد
مغزش زتف درونه درجوش چون مایهٔ دیگ زیر سرپوش

۷۶، ۷۷: و- حذف شده. ۷۶-۸۰: ه- بعد از بیت شمارهٔ ۸۴ نوشته شده ۷۶ آ- و: ز- حذف شده
۷۷ آ- و: ز- حذف شده؛ دهو: وافاق زموج خون برآورد
۷۸ آ ه: عاریت، و: عاقبت
۷۸ دو: خازن شده خانه را بتاراج؛ شده و: ب- شدوشد
۷۹ ب دهـ: بماند؛ و: نماند درکار ۷۹ ز: پا
۸۰ آ- ز: و- حذف شده؛ ح: جستند ۸۰ ح: شکستند
۸۱ آب و: داد؛ پیاله: ح- چوباده ۸۱ دهـ: جوق
۸۲ آ- و: ز- حذف شده؛ گشت و: ح- گشته ۸۴- خود: دهوح- دل
۸۵ آ- زدور: وز- درد ۸۶ آ و: زکف ۸۶ آ- مایه: دهو- گرمی

میبود زنیک و بد هراسش میداشت خرد هنوز پاسش
میدید مکین نقش بینان میکرد کران زهم نشینان
اندیشه هنوز خام بودش دل درغم ننگ و نام بودش
پوشیده بسان برق درمیغ گه حربه فرود برد وگه تیغ
ازدشنهٔ غم خراش خورده چه دشنه که دورباش خورده
صدرخنه دلش زخنجر غم هر سو خلهٔ مخالفان هم
آن تن که شود زتیغ روزن دوزند دگر بزخم سوزن
چون لاله جبین شگفته میداشت داغی بجگر نهفته میداشت
میسوخت چو شمع بارخ زرد درگریه وسوز خنده میکرد
دانا رقمش بتخته می جست او تخته بآب دیده می شست

۸۸: ز- حذف شده ۸۸ آ دهـ: میبود؛ وح: زنقش
۸۹ آ و: عام ۸۹ آ دهـ وز: دردل ۹۰ آ ب: پوشید
۹۰ آ و: فرو خورد گهی تیغ؛ برد: ب- خورد؛ برد و: زح- خورد
۹۱ آ: ازفتنهٔ ۹۱ آ- چه دشنه که: ج دهـ ح- صددشنهٔ، و: صددشنه و
۹۲ آ- خنجر: ج دهـ و- لشکر
۹۲ آ و: هرزخمه؛ خلهٔ: آب- حلهٔ، ج دهـ: نفس
۹۳ آ- آن: ز- چون؛ ج دهـ و: بتیغ
۹۳ آ ه: دوزنده گریز چشم سوزن؛ بزخم: و- زچشم
۹۴ آ ح: داغ ۹۵ آ ج: خند ۹۶ آ دهـ: می جست

استاد سخن زعلم میراند | او جمله کتاب عشق میخواند
وان لعبت دردمند دلتنگ | دل داده بباد و مانده بی سنگ
با آنک نمش بزیر گل بود | سیماء رخش گواء دل بود
خون دلش از صفاء سینه | پیدا چو می اندر آبگینه
برچهره زشرم پرده میدوخت | واتش بدلش گرفته میسوخت
هرچندکه غنچه بود سربست | میکرد زبوی خلق را مست
میسوخت چو مجمر اندرون عود | میشد بدماغ مردمان دود
بویی که زنافه در نکاپوست | پوشیده چگونه گردد از پوست
عاشق منگر که داغ پوشد | کو مقنعه برچراغ پوشد
دستی که کند عبیر سایی | انگشت برو دهد گوایی

---

۹۷ آ: بعلم ۹۸ آ ح: دردمندو
۹۸ آ- بیادو: ج دهـ - وباد؛ بی: ز- در؛ ح: بی ننگ
۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹: ز- ۱۰۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۱
۹۹ آ- نمش: ج دهـ وز- تنش ۹۹ ب ج دهـ وز ح: گواه
۱۰۲ آ- و: وز- حذف شده ۱۰۳ آ و: بود غنچه؛ هـ: سرمست
۱۰۳ ز: می سوخت مجمر پر از عود؛ ج دهـ: زمجمر درون؛ آب: بمجمر؛ و: درون
۱۰۴ آ ج: تک بوست، د: تک وبوست، هـ و: تک وپوست، ز: نکا بوست
۱۰۴ آ- چگونه گردد: ز- جگر بگردد؛ ج هـ: از دوست
۱۰۵: ز- حذف شده
۱۰۶ آ و: برآن؛ برودهد: ز- دهد بر

2461
227
15-2

بودند بزاری آن دوغمخوار | درچنبر یکدگر گرفتار
یاران که بهر کناره بودند | دزدیده درآن نظاره بودند
میکرد دو سینه جوش برجوش | میرفت دو قصه گوش برگوش
بیننده بنقش بینی ازدور | عاشق بحساب خویش مستور
هرکس سخنی بپرده میگفت | این خاک بخون فشاند واوفت
این داشت فسانه در مدارا | اوگفت حکایت آشکارا
رازی که زسینها بجوشد | او بازکند گر این بپوشد
باشد چو خریطه پرزسوزن | بندی دهنش جهد زروزن
آن لب که کلید شد زبانش | چون بسته شود کلید دانش
بر روی محیط پل توان بست | نتوان لب خلق را زبان بست

۱۰۹، ۱۰۸: ح- ۱۰۹، ۱۰۸ ۱۰۸ آ- دزدیده: ج دهـ- ازدور؛ و: درو
۱۰۹ آ ز: میرفت دو سینه جوش درجوش
۱۰۹ آ ج: میداشت، د: میکرد دو قصه گوش درگوش؛ ح: درگوش
۱۱۱ آ هـ: نپرده ۱۱۲ آ- و: ن ز ح- حذف شده: ج: خفت
۱۱۲ آ، ۱۱۲ آ: و- ۱۱۲ آ، ۱۱۲ آ
۱۱۲ آ و: آن؛ داشت: ز- راند، ح: گفت؛ در: هـ- و
۱۱۲ آ د: واو، و: این، ح: آن؛ اوگفت: ز- وان خواند ۱۱۳ آ دهـ: بسینها
۱۱۴: و- حذف شده ۱۱۴ آ د: بند، ز: دوزی، آ: دهدش، ب: دهش
۱۱۵: ز- حذف شده ۱۱۵- کلید دانش: ح- کشاید آتش؛ هـ: جانش
۱۱۶ آ د: نتوان ۱۱۶ آ ج: نتوان دهن مخالفان بست؛ لب: ز- همه

2461
226

پرده بر داشتن دمهاء سرد از روی لیلی و دیدن مادر پژمردگی آن گل و شمه از آن پرده دریدگی درد ماغ پدرش دمیدن و روان کردن پیر آب از دو دیده و لیلی را چون ریحان شفالین در گوشهٔ محنت پای در گل کردن *

چون رفت بگوش هرکس این راز — وز هر طرفی بر آمد آواز
کازاده جوانی از فلان کوی — شد شیفتهٔ فلان پری روی
در مکتب عشق شد غلامش — خواند شب و روز لوح نامش
مقصود وی آن بت یگانه ست — وان درس و تعلمش بهانه ست

---

*آ۲: ... پدرش پدرش دمیدن و دو روز روان کردن سر از دو دیده ... ،
ب: ... در گوشهٔ پای در گل کردن ، ج د ه: ... وشمهٔ ازین ... وروان کردن شراب از دو دیده و ... در گوشه جای کردن (ه: در گوشه کردن)، و: حذف شده ،
ز: آگاه شدن مادر لیلی از قصهٔ او با مجنون ،
ح: ... پرده دریدگی جوش در دماغ پدرش دمیدن و دود روان کردن پدر از دو دیده و لیلی را چون ریحان سفالی در گوشه ... ، آ۱ه: از
آ۲و: جوان آ۳و: نکو روی آ۳ـ لوح: ج د ه و ـ نقش
آ۴و ز: یگانست آ۴ز: وین درس و تعلمش بهانست ؛ و: بهانست

2461
225

۵ زو هرچه شنید یاد گیرد — تعلیم دگر بباد گیرد
آموختنش کجا بود هوش — کاموخته میکند فراموش
زین قصه بهر در سرایی — میرفت نهفته ماجرایی
تا گشت زگفت وگوی او باش — بر مادر لیلی این خبر فاش
مادر زنهیب شرم اغیار — بنشست بگوشهٔ دل افکار
۱۰ زان آتش ده زبانه ترسید — وز سرزنش زمانه ترسید
فرزند خجسته را نهانی — بنشاند زراه مهربانی
گفت ای دل و دیدهٔ مرا نور — ازروی تو بادچشم بد دور
دانی که جهان فریب ناکست — آسودگیش غم و هلاکست
هرکاسه که خوان دهر دارد — پنهان بنواله زهر دارد
۱۵ هر سرخ گلی که در بهاریست — در دامن او نهفته خاریست

آ۵ح: شنیده آ۶ب: برد
آ۶ه: کان سوخته آ۷ح: درو
آ۸ـ گشت: ج د ـ رفت، ه: رفته؛ ح: گفتگوی
آ۸ه: بامادر؛ خبر: ب و ح ـ سخن
آ۹ز: زنهیب و؛ شرم: ج د ه ـ چشم
آ۹ج ه و: دلفکار آ۱۰و: زمانه؛ ج د ه: پرسید
آ۱۰ه: از؛ د: پرسید آ۱۱آ: زروی
آ۱۲ـ دل و: ز ـ در بالای مصرع نوشته شده
آ۱۵ج ه ز: بهاریست آ۱۵ه: آن نهفته خاریست؛ ج ز: خاریست.

2461
224

هر نافهٔ خوش که بوی هشته ست | پنهان جگری درو سرشته ست
این پرده که در هوا کشیده ست | بس پرده که در هوا دریده ست
خامست امید نیک رایان | از عالم و عالم آشنایان
تو ساده مزاجی و تُنُک دل | وز نیک و بد زمانه غافل
۲۰ چون اهل زمانه را وفا نیست | زایشان طلب وفا روا نیست
هان تا نکنی عنان دل سست | کافتاده خلاص کم توان جست
القصه شنیده ام که جایی | داری نظری بآشنایی
ترسم که چو گردد این خبر فاش | بدنام شوی میان اوباش
تا خانه نکرد بر زمین میل | انباشته به دریچهٔ سیل

آ۱۶ ب ز: هشتست، ج دھ: بستست، و: مستست
آ۱۶ - پنهان: آ - بعدا: سرشتست: و - نشست است
آ۱۷ ب ج دھ وز: کشیدست
آ۱۷ ج د: ازهوا دریدست؛ ب ھ وز: دریدست
۲۲-۱۹: ج - حذف شده
آ۱۹ ز: مزای؛ دھ: سبکدل
آ۲۱ ز: زافتاده؛ کم: ح - چون
آ۲۲ ب دزح: بر آشنایی؛ ھ: بدلربائی
آ۲۳ - خبر: ز - سمن؛ و: باش
آ۲۴ د: نکرده در؛ وح: نکرده؛ بر: ج - از؛ ھ: درزمین سیل
آ۲۴ ح: انپاشته

2461
223

۲۵ آتش که بشاخ ارزن افتد | زود ار نکشی بخرمن افتد
کم خور غم پیش تا توانی | الّا غم عشق و ناتوانی
کین هر دو بلا چو سهل گیری | دیوانه شوی و یا بمیری
با این تن پاک و گوهر پاک | آلوده چرا شوی بهر خاک
جایی منشین که چون نهی پای | تهمت زده خیزی از چنان جای
۳۰ صوفی که رود بمجلس می | وقتی بچکد پیاله بروی
چون شهره شود عروس معصوم | پاکی و پلیدیش چه معلوم
آنکس که مگس ز کاسه راند | ناخوردن و خوردنش که داند
عشق ار چه بود بصدق و پاکی | خالی نبود ز شرمناکی
آوازه چو گشت در جهان عام | صرفه نکند کسی بدشنام
۳۵ گر دم نزنند کاردانان | چون بازرهی ز بدگمانان

آ۲۵ - که: ج دھ - چو
آ۲۵ - زود ار نکشی: ز - گر دیر کشی؛ و: بدامن
آ۲۶ ج دھ وزح: خویش آ۲۶ - عشق: و - خویش
آ۲۷ - چو: ج - ز آ۳۰ ح: البته چکد
آ۳۲ دھ: ناخورده وخوردنش چه داند، ز: ناخود و خورده را چه داند؛
ح: تاخوردن؛ که داند: ج - نماند، ب و: چه داند
آ۳۳ ز: زصدق ۳۴: ز - حذف شده
آ۳۴ و: آزرده چوگشت درجهان نام
آ۳۵ - چون: ز - کی

2461
222

نیک از دل نیک راز دارد بدرا زگمان که باز دارد
مادر بحدیث نیکخواهی لیلی بهلاک و سینه کاهی
بر زانوء درد سرنهاده لب بسته و خون دل گشاده
زان غم که درونه ریش میشد از دادن پند بیش میشد
با سوختگان حدیث پرهیز روغن بود اندر آتش تیز
بیمار زهرچه داریش باز لب را بهمان خورش کند ساز
مادر چو شناخت کو اسیرست وان کن مکنش نه جای گیرست
تن زد زنصیحتی که میگفت گفت آن خبر نهفته با جفت
بشنید پدر چو حال فرزند گم شد زخجالت و سرافکند
فرمود که سرو نوبهاری در پرده چوگل شود حصاری
ازپرده برون سخن نراند خواند پس پرده هرچه خواند
مه را بسرای بند کردند دیوار سرا بلند کردند
او ماند بکنج حجره دلتنگ میداد زگریه خاک را رنگ
هرناله که عاشقانه میزد آتش زلبش زبانه میزد
شد خانه زآه آتش اندود چون تربت مجرمان پرازدود

۳۶: ز- حذف شده آ۳۶ و: لیک اردل تنگ آ۳۶ ج: بگان آ۳۸ ح: کشاده
آ۳۹ و: باشد آ۳۹ و: باشد آ۴۱ ج د هـ ز: باز آ۴۲ - چو: ز- حذف شده
آ۴۲ و: خایگیرست آ۴۳ - گم: هـ - کر؛ ح: سرافکند آ۴۵ ز: شود چوگل
آ۴۶ ج د هـ و ز ح: سخن برون آ۴۶ و: برده آ۴۸ ز: مانده؛ حجره: ح - خانه
آ۴۸ ج د هـ: سرو را رنگ آ۴۹ - هرناله که: هـ - اوناله آ۴۹ ج د هـ و ز: زدلش آ۵۰ و ح: آلود

میخورد زآه خود بدل خار میزد زقفس بسینه مسمار
که خاک برخ چوسایه میرفت گاهی غم دل بسایه میگفت
صبری نه که دل براه دارد واندیشه بدل نگاه دارد
یاری نه که سینه را بکاود خونابهٔ دل برون تراود
با زیستنی چنانک دانی میبود بمرگ و زندگانی
چون دیو رمیده حال میزیست وز مردمی خیال میزیست
هرچند که مادر از سر سوز میبود بنزد او شب و روز
زو مشعله چون درخش میکرد غم را بدو نیمه بخش میکرد
لیک آنک ورا هواء یارست با مادر و با پدر چه کارست
نی خویش زدوست باشد افزون کین جان عزیز باشد آن خون

۵۱: ز- حذف شده آ۵۱ و: میزد نفسی بدیده مسمار؛ هـ: زتنش بدیده؛ ح: بنفس؛
د: بدیده آ۵۲ ز: بسینه
آ۵۲ هـ و: که نه آ۵۳ ج د هـ و: واندیشهٔ دل
آ۵۴ - یاری: ج هـ - ماری، ح: یارا؛ سینه را: ب - سینهٔ
آ۵۴ ج د هـ: خونابه زدل آ۵۵ هـ: بازیستی آ۵۶ چون دیو: و - مجنون که؛ هـ: میرفت
آ۵۶ هـ: انزمردمی خیال میرفت؛ د: مردمی آ۵۷ ز: بنز
آ۵۸ ج: او شعله درد خش میکرد؛ د هـ و: اومشعلهٔ (هـ: مشعلهٔ، و: مشعله) درخش میکرد؛
ز: زاومشعله خون آ۵۸ - بدونیمه: هـ - پدرینه، ز: بدوورونه، ح: بدونیم؛ و: بدرونه نقش
آ۵۹ و: آنرا که بدل هوای یارست
آ۶۰ وز: نه آ۶۰ آب ز: اوخون

خراب شدن مجنون با اول دور عشق و از مستی در پایهاء کوه افتادن و خبر یافتن پدر و سوی آن بخبر رویدن و از آب دیده و باد سینه سلسله در پای مجنون کردن و زنجیر کشانش پیش مادر آوردن *

چون ماند پری وش حصاری — درحجرهٔ غم بسوگواری
قیس ازهوس جمال دلبند — در درس ادب دوید یکچند
درگوشهٔ صحن و کنج دیوار — میکرد سرود عشق تکرار

---

* ب : ... سوی او بیخبر... و زنجیر... ج : ... باول نظر از سوز عشق ... و خبر یافتن پدر و دویدن ... و زنجیر کشانش بنزد مادر آوردن ، د : خراب شدن مجنون از نادیدن لیلی و چون دیوانگان سر در کوه و بیابان افتادن و رفتن پدر و از آب دیده و ... مجنون کردن و کشانش کشانش بسته بامادر آوردن ، ه : ... باول نظر از عشق و از مستی در پای کوهها افتادن و خبر یافتن پدر و دویدن و از ... باد سینه ... و زنجیر کشانش بسته بمادر آوردن ، و : حذف شده ، ز : زاری کردن مجنون در فراق لیلی و آگاه شدن پدرش از حال او ، ح : ... در پای کوه افتادن ... در پای کردن و ...

آ د : پری وشی ، ز : پری رخ

۲ب - ادب : ج د ه - هوس

۳ب - سرود : ه - حدیث

بی صرفه همی شتافت چون کور — بی رشته همی تنید چون مور
می بست بخامشی دهن را — میداشت بحیله خویشتن را
آهی بجگر فرود میخورد — و الماس بسینه خرد میکرد
زان ناوک غم که بی سپر بود — هر دم خلهٔ ایش در جگر بود
دزدیده سرشک دیده میریخت — وزدیده درنچیده میریخت
برحقهٔ لعل راستینش — خازن نه کسی جز آستینش
زین گونه بچارهٔ که دانست — میکرد شکیب تا توانست
چون سیل غمش رسید برفرق — از پرده برون فتاد چون برق
بیرون شد و کرد پیرهن چاک — وافکند بتارک از زمین خاک
گریان بزمین فتاد بی تاب — برخاک مراغه کرد چون آب
برداشت زخانه راه صحرا — چون خضر نمود میل خضرا *
میرفت چو باد کوه بر کوه — خلقی زپسش دوان بانبوه

آ ۴ز: همی دوید — آ ۶آ: آهو ، و: آهن

۶ب و: بدیده خورد ، ج د ه ح: خورد — ۷ب - بود: ج - حذف شده — ۷آ و: خله یش

۸ب - دیده: ب - دزدیده — آ ۹ه: پر ،

۹ب - خازن: ز - محرم — آ ۱۱ب - برفرق: ز - برق

آ ۱۲ - کرد: ز - کر — آ ۱۳آ: کرده — ۱۴ - ز خانه: ح - ز خاک

* ه: ابیات تحت شماره‌های ۲۶، ۲۷ موجود در صفحهٔ ۷۳ پس از بیت شمارهٔ ۱۴ اشتباهاً تکرار گردیده

۱۵: ز - بعد از بیت شمارهٔ ۱۷ نوشته شده — ۱۵ - کوه بر: ه - برسر

آ ۱۵ - پس: ب ج و - پیش: ز: ز پیش روان: ه: وانبوه

هرکس ز لطافت جوانیش — میخورد فسوس زندگانیش
اینش ز درونه پند میداد — وانش بجفا گزند میداد
طفلان بنظاره سنگ در دست — اینش زدو ان شکست وان خست
با این شغبی که در گذر بود — دیوانه زخویش بیخبر بود
میراند ز آب دیده رودی — میگفت چو بی دلان سرودی
میزد ز درون جان دم سرد — زان باد چو ریگ رقص میکرد
چون گشت یقین که مرد درویش — دارد سفری دراز در پیش
زین غم همه در گداز گشتند — گریان بقبیله باز گشتند
رازش بزمانه عام کردند — مجنون زمانش نام کردند
برد ند خبر ز روزگارش — سوی پدر بزرگوارش *
کان رو که تو می فشاندیش گرد — ز آسیب زمانه لطمهٔ خورد

آ۱۶ و: بلطافت؛ ه: جوانی آ۱۶ ه: میخورد دریغ و زندگانی؛ ج د و: دریغ
آ۱۸ د ه: بر دست آ۱۸ ب: آتش زده آن شکست آن خست؛ ج د ه: انش (ه: آتش) زدو این؛
و: آتش زده آن شکیب را خست؛ زدو: ز- بزد؛ وان: ح- واو
آ۱۹ ح: باآن؛ ب: شبغبی آ۱۹- دیوانه ز: ز- دیوانهٔ؛ ه: زخویش و
آ۲۰ ز: میخواند؛ ب: چون؛ و ح: چو بلبلان آ۲۱- ریگ: و- بید آ۲۲ ه: درویش
آ۲۲ ج د و ز: سفر آ۲۳ و: زان غم همه دل، در: ج د ه- دل؛ ح: گزار
آ۲۴ ه ز: زمانه، ح: بزبان آ۲۵- سوی: ب- بزد، ج د ه: پیش، ز: برد
* ح: بعد از بیت شمارهٔ ۲۵- گفتند براه سوگواری کای پیر ضعیف در چه کاری - افزوده
آ۲۶ ح: کان روی که می فشاندیش گرد؛ رو که تو: ز- روی که؛ د: فشاندیش

زحمت ز ولایت پدر برد — عشقش بولایتی دگر برد
زیبا رخی از فلان قبیله — بستش ز دو زلف در طویله
زان بند که در گلو فکندش — مجنون کن قیس گشت بندش
گر در پی او شوی بپرواز — باشد که هنوز یابیش باز
پیر از خبری چنان جگر دوز — زد نعرهٔ از درون پرسوز
خون از جگر دریده میریخت — نی نی که جگر ز دیده میریخت
هر جا جگرش بچشم تر بود — کش دل سوی گوشهٔ جگر بود
از دم همه خون جگر همی کرد — وز بی جگری جگر همی خورد
اشکش بجگر نمک نه کم داشت — گویی نمک و جگر بهم داشت
وان مادر دردمند پرجوش — کان قصه شنید گشت بیهوش
غلطید بخاک تیره مویان — آن گم شده را بخاک جویان

۲۷، ۲۸ و: حذف شده آ۲۷ ج د ح: ز ولایت بدر آ۲۷ ه: عشقت بولایت؛ ج د ح: بولایت
آ۲۸ ج د ه: بدو ۲۹: ز- حذف شده آ۲۹ ح: زین آ۳۰- باشد: ز- ساید
آ۳۱ ب ه: خبری (ه: خبر) جگرسوز؛ ج د و ح: خبر آ۳۱ آ: جگرسوز، ب: جگر دوز
آ۳۲- زدیده: ز- رسید آ۳۳ ه: دگر
آ۳۴ ج د: آندم چو همه جگر همی خورد، ه: اندم که چو او جگر همی خورد،
و: اندم همه خون جگر همی خورد، ح: آندم همه چون شکر همی خورد
آ۳۴ ح: از آ۳۵ و: جگر و نمک
آ۳۶ ز: کین قصه شنید رفت از هوش؛ ه: شنید و گشت خاموش؛ ج د: خاموش
آ۳۷ ج د ه و ح: وان؛ ب: دلشده

موی از دل ناامید میکند پیچه زسر سپید میکند
بیچاره پدر دوید بیرون همراه سرشک و همدمش خون
میرفت زسوز دل شتابان فریاد کنان بهر بیابان
چون گشت بسی بدشت و کهسار از کوه شنید نالهٔ زار
اندر پی آن ترانه زد گام افکنده ز اشک باده در جام
دریافت حریف راچومستان بازمزمهٔ هزار دستان
میگفت دران فراق خونریز باخود غزلی جراحت انگیز
درکرده سری بسان خاری در دامن کوه و درز غاری
دلرا بستیزه سنگ میداد رخ را زطپانچه رنگ میداد
چون چشم پدر فتاد بروی شد سست زسختی غمش پی
چون سوختگان دوید سویش بنشست بگریه پیش رویش

آ۳۸ ب: ازتن، ج ده وزح: ازسر
آ۳۸-پیچه: ب ج ده وزح-مجر
آ۳۹-همدمش: ه-همرهش، وز: همدم
آ۴۰-بهر: و-دران، ه: شتابان
آ۴۲ ب ز: افکند، ج ده: وافکند، ح: وافگند؛ و: وافکند سرشک
آ۴۳-حریف را: ب-حریف خود آ۴۴ ه ز: غزل
آ۴۵ ه: درکرد سری بسان خواری؛ بسان: و-میان؛ ز: خواری
آ۴۵ ه: از دامن کوه وکنج غاری؛ درز: ج د-کنج
آ۴۶ و: بستیز آ۴۶ ه: بطپانچه آ۴۷ ه: زسختی و

2461
215
14-4

دیدش چو چراغ مرده بی نور دور ازمن و تو زخویشتن دور
چون روی پدر بدید فرزند لختی دل پاره یافت پیوند
خم کرد تن ستم رسیده مالید بپای پیر دیده
پیر از جگر کباب گشته رخ شست بخون آب گشته
بگریست برو بخسته جانی بوسید سرش بمهربانی
میسوخت بزاری از گزندش میداد زسوز سینه پندش
کای شمع دل و چراغ دیده وی میوهٔ جان و باغ دیده
باآن خردی که داشت رایت چون درو حل اوفتاد پایت
درد که نهاد برتو این بار سوداء که کرد باتو این کار
باد که رسید برچراغت آه که بسینه کرد داغت
پیرانه سرم گذاشتی جهر برپیری من نیامدت مهر
بودم بگمان که گاه پیری مونس شویم بدستگیری

۴۹: ز-حذف شده آ۴۹-مرده: ه-دیده ۵۱: ه-حذف شده آ۵۱ ح: خم کرده
۵۲-۵۵: د-درحاشیه نوشته شده آ۵۳ ه: بدونجسته، و: بروچوخسته
آ۵۳ ز: بوشید؛ و: چومهربانی آ۵۴ ز: بسوز
آ۵۶ ز: افتاد آ۵۷ ج د و: دردی
آ۵۸ ه ز: بادی؛ و: بادی که رسید در؛ آ ح: درچراغت
آ۵۸-آه: ج-سوز، ه: دردی، و: آهی
آ۵۹ جهر: ج-موخهر-نوشته شده ولی ازروی-مو-تلم کشیده شده است، د ه: مهر
آ۵۹ ح: نیایدت

2461
214

چون بشکند این تن سفالین | غمخواره تو باشیم ببالین
خود گشت درین سفال پر درد | پیش از تن من سفال تو خرد
رو در که کنم که در چنین سوز | روزی بشب آرم اندرین روز
در یاب که عمر بر سر آمد | طوفان اجل بسر درآمد
۶۵ زد سیل طپانچه بر دل خام | هم حجره خراب گشت و هم بام
جنبید درای کاروانم | هودج طلبید ساربانم
بگسست پی از کمان سختم | وز زلزله سست شد درختم
پیری هوس جوانیم برد | مرگ آمد و زندگانیم برد
گر چون خلفان شوی جگرسوز | باشد خلف از برای این روز
۷۰ چندین نه بس است تلخی دهر | دیگر چه کنی تو عیش من زهر
چون کار جهان نیست غم فروشی | تو نیز سوی جهان چه کوشی

آ۶۱ ج دهـ و ح: غمخوار آ۶۲ ج دهـ و ح: خورد ۶۳،۶۴: ج ـ حذف شده
آ۶۳ ـ روحم: دهـ ـ رویا؛ ز: رو باکه کنم درین سوز؛ ح: که کنم؟ که
آ۶۳ دهـ: آیدم درین، ز: آورم بدین؛ و: سوز
آ۶۴ ـ بر: دهـ ح ـ ما، و: با
آ۶۵ ج: برگل فام؛ دل: دهـ و ز ح ـ گل آ۶۶ هـ: ساروانم
آ۶۷ و: بنشست؛ پی از: ح ـ زه آ۶۷ و: در سلسله
آ۶۹ هـ: گرچه خلفا آ۶۹ و: امروز، ح: این روز !!
آ۷۰ و: چندین بس نیست تلخی از دهر
آ۷۱ ـ چون: و ـ گر

شیری که خراش پنجه هستش | تو دشنه چه میدهی بدستش
آتش که بشعله خوی دارد | روغن ز دنش چه روی دارد
گر میگسلد زمانه کاری | مگسل تو باختیار باری
۷۵ من خود ز زمانه پا براهم | تو رشته چه میبری بچاهم
تنگست دلم مپوی چندین | دلتنگی من مجوی چندین
ای جان پدر بخانه باز آی | وی مرغ بآشیانه باز آی
بشتاب که تا درین غم آباد | پیش از اجلم رسی بفریاد
زین پس که بجستنم شتابی | جوئیم بسی ولی نیابی
۸۰ وآن مادر تو که در نقابست | او هم ز غمت چو من خرابست
زان پیش که دیده را کند پیش | محروم مدارش از رخ خویش
زانکش چو پلک بهم نشیند | چندانک نمائیش نبیند

آ۷۲ و: تراش؛ د: خستش، هـ: بستش
آ۷۳ و ح: زنیش آ۷۴ ج دهـ و ز: تاری آ۷۵ و ح: میدهی
آ۷۶ ب: بشکسته دلم؛ ج دهـ: بگسست؛ و: تنگ دلم مموی چندین؛
ز: مگوی، ح: مموی
آ۷۷ د: باز آ آ۷۷ ج و: ای؛ ح: در آشیانه؛ د: باز آ
آ۷۸ ـ تا درین: و ـ اندرین آ۷۸ ج د: از جهلم
آ۷۹ ج دهـ و: زان آ۸۰ ز: آن
آ۸۱ ج دهـ و ح: کند پیش آ۸۱ و: مدار ۸۲: ج دهـ و ز ـ حذف شده
آ۸۲ ـ زانکش چو: ب ـ زان که، ح: زان پس چو

2461
212
3
14-3

تشنه که بمرگ می‌نهد پی | شربت چه دریغ داری ازوی
مستی که سرش بخواب گردد | پرده دو سه تا خراب گردد
ما یم دو تیره روز بی کس | یک دیده بچشم ما تو بی بس
مپسند که از جمال تو دور | بی دیده شویم و بلک بی نور
دانی که بناء خاک سست است | پیمان حیات نادرست است
این دزد که در هوا بخنده ست | بنیاد بسی خزینه کنده ست
تا کیسهٔ تو نکرده خالی | شو برسر نقد خویش حالی
نقد تو همان بود که چندی | بینی بجمال ارجمندی
از وقت عزیز و عیش دلکش | یاران عزیز را کنی خوش
خود بگسلدت فلک زخویشان | تو خود چکنی کرانه زیشان
هر یک نفسی که میرود تیز | پیکیست سوی اجل سبک خیز

۸۵ز: یک دیده تو بی بچشم ما بس ۸۶ج دهـ: بی جمال
۸۶ـ و: ب ج دهـ وح ـ حذف شده ۸۷ـ خاک: ز عمر ۸۷ز: حیوه
۸۸ج و: ای (و: آن) دزدکه در هوای بندست؛ ح: آن؛ دهـ: بندست، ز: بخندست
۸۸ج دهـ و: خرابه (دو: خزانه) کندست؛ آب ز: کندست ۸۹آب ز: نکرد
۸۹ـ شو: ز ـ رو؛ ج دهـ: والی ۹۰ح: همه بود که خندان؛ ب ج دو: خندان،
هـ: چندان، ز: حندان ۹۰ج دهـ و: بکمال ارجمندان؛ ب ز ح: ارجمندان
۹۱ـ ازوقت: ج دهـ ـ ازعمر، و: ای عمر، ح: باوقت؛ وعیش: آ ـ وقت
۹۲ـ خود: ج دو ح چون؛ هـ: چون بگسلدت فلک زایشان ۹۲ج د: کار ریشان؛ هـ: کنار،
وح: کنار؛ ب: زایشان ۹۳ز: نیز ۹۳هـ: تنگست، وز: پیکی است

2461
211
14-2

آنرا که چنین شتاب خوانند | چون زآمدنش بخواب مانند
زینسان نفسی بجهل مشمر | عمرست نه باد سهل مشمر
آن تحفه که قیمتست جانش | ضایع چکنی به رایگانش
آخر پدر توام نه اغیار | بیگانه مشو چنین بیکبار
بیمار اگر چه دردناکست | بیمار پرست در هلاکست
زانجا که یکیست خون و پیوند | مرگ پدرست رنج فرزند
زآزردن دست و پا توان زیست | زآزار جگر کجا توان زیست
چون تیشه کند نجارش آهنگ | رنجیده تر از گهر بود سنگ
زانست شتر زبار نالان | کان بار شتر کشد نه پالان
آن غم که تو مستی ازشمارش | نی بر تو که برمنست بارش
این جای نه جای تست برخیز | وین کار نه کار تست بگریز

۹۴: و ـ حذف شده ۹۴ج: دانند ۹۴ـ چون: ب ـ کی
۹۶ـ و: این؛ د: قیمتی است ۹۶هـ: مکنی
۹۷آ: توئم ۹۷وح: چنین مشو؛ ز: مرو
۹۹ج دهـ: زینجا؛ ز: یکی است ۹۹هـ: پدرست و
۱۰۰ـ دست و پا: ج دهـ ـ دست (هـ: دوست) خود
۱۰۰ـ کجا: ج ـ چه سان
۱۰۱ـ چون: د ـ زان ۱۰۱ز: رنجید؛ گهر: و ـ کبد
۱۰۳ج دهـ وح: زان غم که تو بستی؛ ز: هستی، ح: پستی
۱۰۳ز: بر تو نه ۱۰۴ج د: این، ح: واین

2461
210

گیرم که بغم زبون توان بود بی خانه و جای چون توان بود
گر زان منی از ان من باش ورنه بمراد خویشتن باش
هرچند که عشق جمله دردست نیرو شکن صلاح مردست
لیکن مشو آنچنان زبون نیز کاتش چو درون زنی برون نیز
مرد ارچه بسوزدش همه تن دودی ندهد برون ز روزن
سستیست بلطمه پست گشتن وزجام نخست مست گشتن
گر واقعه چند سینه سوزاست مردی ز پی کدام روزست
مسپار بدست دیو تن را گرد آر عنان خویشتن را
صبر از پی روز درد و دوریست ورنه همه وقت خود صبوریست
سرمایه بیافت سهل چیزست نایافته در جهان عزیزست
زین غم همه گر مراد یارست غم هیچ مخور که در کنارست

---

۱۰۵ ح: زغم؛ هـ: توان زبون زیست؛ بود: ج دو ـ زیست
۱۰۵ و: بی جامه و جای چون توان زیست؛ بود: ج دهـ زیست ۱۰۶ هـ: ورنی
۱۰۷ ح: سلاح ۱۰۸ چو درون: ج دهز ـ بدرون؛ درون زنی: و ـ زنی رود ۱۱۰ ز: حذف شده
۱۱۱ آ: مستیست؛ ج دو: مستی (د: مستی است. و: مستیز) بلطمه بست گشتی، هـ: مستی است بلطمه مست گشتن
۱۱۲ ج دهـ و: وزجام نخست مست گشتی (هـ: گشتن). ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۳: و ـ ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۴
۱۱۲ هـ: حذف شده ۱۱۳ ـ و: ج دز ـ حذف شده
۱۱۳ آ: ار؛ وقت: ب ـ عمر؛ ج دو: ضرورست ۱۱۴ هـ: نیافت
۱۱۵ ـ همه گر: ب ـ که همه، ج دهـ و: که ترا

گر برمه آسمان نهی هوش کوشم که رسانمت در آغوش
آن مه که دلت از و خرابست لیلیست نه آخر آفتابست
ننشینم تا بچاره و رای با او ننشانمت بیکجای
لیکن نکنی چو دیورا بند دیوانه نشد سزای پیوند
این دیو دلی رها کن از خوی مردم شو و راه مردمی جوی
تا بو که زعون بخت پر نور همخوابه شود فرشته با حور
مجنون چو نوید کام بشنود بنشست ز مغزش اندکی دود
با پیر بشرم گفت گریان کای زاتش من دل تو بریان
از من بمن آنچ یک گزندست دانم که ترا هزار چندست
لیکن چکنم که نفس خودکام از حیله و دم نمی‌شود رام
بر دل که بنازکی لطیف است اندیشه من کلی عنیف است

---

۱۱۶ ز: گر بامه آسمان دهی هوش؛ هـ: گوش ۱۱۶ آ: در آگوش
۱۱۷ ب: از و دلت ۱۱۸ ـ ورای: ج دهـ و ـ سازی
۱۱۸ ج: بنشانمت ببازی، هـ: بنشانی است بازی؛ ح: بنشانمت؛ دو: ببازی
۱۱۹ ز: اما نکنند ۱۱۹ ـ دیوانه نشد: وح ـ وی را نه شوی ۱۲۰ ج دهـ: دیودی، ز: دیووشی
۱۲۱ ب: تا بوک ۱۲۲ ـ چو: ز ـ حذف شده ۱۲۲ ـ ز: و ـ وز ۱۲۳ ز: نرشرم
۱۲۴ ج دهـ وح: ا چه ۱۲۵ ز: اما
۱۲۵ ـ از: ج دهـ ـ زین؛ ز: ورم نمیرود ۱۲۶: وز ـ حذف شده
۱۲۶ هـ: این دل که بتازگی لطیفست؛ بنازکی: ج ـ بسان گل
۱۲۶ هـ: اندیشه موکل عفیف است؛ من: ب ـ مو، ج: مرا؛ من کلی: ج د ـ موکل

کوشم که بجهد گاه و بیگاه | درخود ندهم خیال را راه
باز افکند آسمان نیلی | در چنبر این غم بسیلی
خودگیر که از بلا گریزم | از بند قضا کجا گریزم
بیچاره وجود سست تدبیر | مرغیست برسیمان تقدیر
نا مرده زرشته جست نتوان | وین رشته زخودگسست نتوان
آن روز که بودم ازغم آزاد | می بود برای خود دلم شاد
واکنون که نه برقرار خویشم | این هم نه باختیار خویشم
کس را بمراد ره نیفتد | مردم بهوس بچه نیفتد
رستی گل اگر بخندهٔ خوش | چندان نگریستی بر آتش
انکشت سیاه را چه چاره | از سوختن هزار باره
چون عقدهٔ شادیست مشکل | هم برغم خویشتن نهم دل

آ۱۲۷-که: و- حذف شده آ۱۲۷ ج دهو: باخود آ۱۲۸ه-: غم
آ۱۲۹-بند قضا: ز چنبر غم ۱۳۱، ۱۳۰: و- حذف شده
آ۱۳۰-تدبیر: د- بشکل -تبوپذ- نوشته شده بهت آ۱۳۰ ج دهـ: بستست
۱۳۱: ز- حذف شده آ۱۳۱ه-: تامرد آ۱۳۱ ج دهح: بخود
آ۱۳۲ ج د: وانروز، ه-: امروز آ۱۳۳-و: ز- حذف شده
آ۱۳۳ ج دهو: وانهم؛ ز: به اختیار
آ۱۳۴-مردم بهوس: ز- دشمن بغلط آ۱۳۵ه-: رسته
آ۱۳۵ وز: خندان (ز: خندان) بگریستی؛ آ: مگریستی؛ ج دهح: در آتش
آ۱۳۶ و: سوختی آ۱۳۷ ز: عقدُ؛ د: شادی است

در بادیه تشنهٔ جگر تاب | از دیدهٔ خویشتن خورد آب
اشتر که زخود تهی شدش کاز | خورده ز گلوی خود خورد باز
گیرم همه خلق راحت الفنج | مجبور بود ببردن رنج
پروانهٔ شمع را که فرمود | کو از تن خود بر آورد دود
چون هرکسی از برای کاریست | زاندازه برون دگر شماریست
آنک آفت آسمان نداند | داند چو دران شکنجه ماند
توسن که نگردد از روش رام | هم رام شود زلت سرانجام
گر کار بدست خویش بودی | کار همه خلق پیش بودی
چون نیست زمردم آنچ زاید | تسلیم شدم بهرچه آید
تا یاری جان بقالبم هست | جان بدهم و یار ندهم از دست

آ۱۳۸ ب: بادیهٔ آ۱۳۹ ب: نشتر که زخون خود تهی شدش کار؛ آ: زخور؛
ه-: تهی کند کار؛ ج دو: کار آ۱۳۹ ج دهـ: آخر ز گلوی خود خورد خار؛
خود خورد باز؛ ب- خون خود بار؛ و: بار آ۱۴۰-راحت: ز- راست
آ۱۴۰ ج دهو: گنج آ۱۴۱ ز: پروانه و آ۱۴۱ ز: برآور آ۱۴۳ ب: بدان
آ۱۴۴-از روش رام: ه- آن روش نام؛ ح: از دوش
آ۱۴۴ ز: خود رام رود؛ زلت: ب- بلت، ج دهـ: دی، و: ولی آ۱۴۵: سش
آ۱۴۶ ج: به مردم آنچه باید؛ آز: راید، ج دو: باید، ه-: ناید
آ۱۴۶ ج دهو: بدانچه
آ۱۴۷-یاری: ج دو- هستی،
ه-: هستی و

یا همسر او شوم چو افسر | یا در سر کار او کنم سر
هان ای پدر من و سر من | من گوهر تو تو افسر من
زین گونه که بهر من دویدی | آزرده شدی و رنج دیدی
غمخوار گیم فکندت از زیست | ور تو نخوری غم دگر کیست
زین غم چو مرا قرار بر تست | غم زان منست و بار بر تست
باری که نشست بر دل ریش | برداشتنیست لابد از پیش
درد دل خسته را دوا کن | وان وعده که کردهٔ وفا کن
پذرفت پدر که سخت کوشد | کالا خرد و درم فروشد
پوید بدر طبیب چندان | کز درد رهند دردمندان
آن چاره کند که تا تواند | دیوانه بماه نو رساند
مجنون بوثیقتی چنان چست | شد با پدر و رضاء او جست
باهم دو ستمکش زمانه | رفتند ز دشت سوی خانه

آ۱۴۸ و: باهمسر اگر شوم آ۱۴۸ ج دوز: سر و کار او
آ۱۵۰ و: زان؛ که: د- حذف شده.
آ۱۵۱ ز: غمخوارهٔ کرم فکند؛ ح: فگند
آ۱۵۱ هـ: دگر غم
۱۵۳، ۱۵۲: و- حذف شده.
آ۱۵۴ ب: زان وعدهٔ؛ ج د هـ و ز: آن آ۱۵۵ هـ: بدرفت
آ۱۵۶ و: کوبد؛ هـ: پدر آ۱۵۸ - بوثیقتی: هـ - نه مشقتی
آ۱۵۹ و: دست

تسکین کردن مادر دماغ مجنون را بداروی تلخ نصیحت و از سر گرفتن لفظ و شیرینی زبان مفرح سودای او ساختن *

گوینده حکایت آنچنان کرد | کان خسته چو با پدر روان کرد
آمد بسرای خویش رنجور | نزدیک بمرگ و از خرد دور
مادر چو بدید حال فرزند | بگسست ز درد بندش از بند
بوسید چو مادران سرش را | ترکرد بگریه پیکرش را
گه جامه درید بهر سامانش | گاه از مژه دوخت چاک دامانش

---

* د: ... واز درد بر لفظ ...،
هـ: ... مجنون را بدان داروی تلخ ... سودای او تربیت نمودن، و: حذف شده،
ز: باز آوردن پدر مجنون را بخانهٔ خود،
ح: ... واز لفظ دُر بار و شیرینی ...
آ۲- روان: ج- چنان
آ۳- برگ و: د هـ- بردن ۳،۴،۵: هـ- حذف شده
آ۴ و: بدیده؛ ج: گوهرش را، ز: بسترش را
۵،۶: ج د- ۶،۵ آ۵،۵: د- آ۵،۵
آ۵- چاک: آ- درز؛ چاک دامانش: ب- درید امانش

گریان نفسی ببر کشیدش | پس جامهٔ پاره برکشیدش
شست ازنم دیدگان نخستش | از مشک و گلاب باز شستش
وانگاه تنش چو نقش خامه | آراست بجبّه و عمامه
زین لابه گری چو باز پرداخت | گرمی سوی مطبخ خورش تاخت
۱۰ آورد زراه مهربانی | مادر پختی چنانک دانی
میراند مگس زروی خوانش | می داد نواله در دهانش
مجنون که درونه پرزغم داشت | زاندیشه کجا غم شکم داشت
میخورد زبهر روی مادر | نی لقمه که شعلهاء آذر
چون خورد بقدر رغبت آن خورد | مادر سر سفره را بهم کرد

آ ج: پر ۷ آ- از: فح- فز؛ بان: ج دھ- پای
۸ آ ج ھ: وانگاه بتی چو نقش بخامه (ھ: خانه)،
و: وانگاه تنی چو نقش جامه؛ تنش: د- بتی؛ ح: جامه
۸ آ: بجبهه، و: بخبیه
۹ آ- سوی: ب- حذف شده؛ وح: مطبخ و
۱۰ آ ج ھ: براه، ز: زهروی؛ د: براه میهمانی ۱۰ آ- پختی: ز- خورشی
۱۱ آ آب ز: نانش، د: خانش ۱۱ آ ج دھ وز: میکرد
۱۲ آ- غم: وح- سر
۱۳ آ ز: نه لقمه که شعلهای آذر
۱۴ آ ج: خون خورد بقدر رغبت خورد، ھ: خون خورد بقدر قسمت خود؛
رغبت آن: وح- رغبتش؛ آن خورد: دز- خود

۱۵ درپیش نشست وزار بگریست | گفتا که به است مرگ ازین زیست
تا زاده شد از عدم وجودم | رنجی زجهان نیازمودم
دولت همه عمرم آنچنان داشت | کم زانده دهر برکران داشت
آزادم داشت بخت فیروز | زآسیب زمانه تا بامروز
واکنون که دمید صبح پیری | کافوری گشت زلف قیری
۲۰ بالاء چو تیر شد کمانم | وامد بتزلزل استخوانم
مپسند که درچنین زمانی | سوزد بغم گسسته جانی
باری که گهی نبردم آن بار | خود گوی که چون برم بیکبار
رندان که برند بر هوا سنگ | افزون نکنند جز بپا سنگ
گاوی که ببر ستد دلارام | گو سالهٔ خُرد برد بر بام

---

۱۷ وح: عمرِ
۱۷ و: کزاندوه، ز: کزاندوه، ب: برکران
۱۸ آ- آزادم: و- تاآدم؛ ب: پیروز
۱۹ آ- و: ز- حذف شده ۲۰ ز: آمد تزلزل
۲۱ آ وزح: بغمت ۲۲ آ: سودم، ، و: میبردم
۲۲ ھ: گوئی ۲۳، ۲۴: ز- حذف شده
۲۳ آ- رندان: ب- آنان ۲۳ و: حربه باسنگ
۲۴: ج دھ- حذف شده
۲۶، ۲۵، ۲۴: و- حذف شده
۲۴ آ- ببر ستد: ح- پر ستدش

۲۵ به گر ننهی اگر توانی — بر من ستمی بدین گرانی
زین واقعه وارهی بتمیز — تا مادر پیر وارهد نیز
داری بخرد درونه برجای — بیرون ننهی زعافیت پای
مردانه قدم برآری از گل — بندی بخدای خویشتن دل
تا بوک بصبر فرّخ آرام — از کام روان برآیدت کام
۳۰ کانجا که بود شکستگیها — صبرست کلید بستگیها
درّی که نشایدش نشان یافت — در درج صبوریش توان یافت
کاری که بصبر برگشادند — بار دگرش گره ندادند
ما هم زپیت چنانچ دانیم — جهدی بکنیم تا توانیم
مجنون ز درونهٔ پر آذر — بگریست بدرد پیش مادر

---

۲۵ ج د: برین
۲۶- وارهی: ه- رهی، ح: ارهی ۲۶- تا: ح- این؛ ج: پروا
۲۷ و: دارد؛ د: زخرد؛ ه: برپای
۲۸- قدم برآری: ح- برآر پای
۲۹ ج ده و ح: تا بوکه بصبر فرّخ انجام؛ ز: تا بوکه
۲۹ و: از کار روا؛ ب ج د ز ح: روا
۳۰ ج ده و: آنجا ۳۱ ج ده: دردی؛ و: نهان یافت
۳۲: ز- حذف شده ۳۲ ج و: باری ۳۳، ۳۴: و- حذف شده
۳۳ ج د و ز ح: چنانکه
۳۳- تا: ج د و- اگر

۳۵ گفت ای گهر مرا خزینه — پرورده مرا چو جان بسینه
ای کرده بلند پستی من — پیدا زتو گشته هستی من
یا رب که زبخت شادمان باش — وز غم همه عمر درامان باش
پند تو که عافیت پسندست — چون داروی تلخ سودمندست
لیکن چو ببرد دیوم از هوش — دیوانه به پند کی نهد گوش
۴۰ یا نقد مرا بدامن آرید — یا دست زدامنم بدارید
مادر چو شناخت سرّ کارش — کز دست شدست اختیارش
غمخوارهٔ او شد از سر درد — میسوخت بدرد و غم همی خورد
روزی دو سه برگ کار پرداخت — واسباب عروس یک بیک ساخت
پس گفت به پیرخانه تازود — پیرانه دود زبهر مقصود

---

۳۶ و: پند ار تو؛ ج ده: گشت
۳۷- غم همه عمر: ز- درد همیشه
۳۸ و: بندی که بعافیت
۳۹ آ د و: به بند
۴۰ ه: بدامتم
۴۱ ح: شده است ۴۲ ح: نه درد
۴۳ ده وز: روز؛ برگ: ج- پرکه؛ ح: برگ کار او ساخت
۴۳- و: ز- حذف شده؛
ح: واسباب عروسیش بپرداخت
۴۴ ج: پیرایه برد؛ ده وز: رود

توجّه نمودن سیّد عامریان سوی دارروخانهٔ دارالشفاء محنت و اندوه تا طلب شربت وصال خسته هجران کند و تلخ کام بازگشتن *

پیر از دل دردمند برخاست — اشتر طلبید و محمل آراست
از اهل قبیله مهتری چند — گشتند بهم ز خویش و پیوند
رفتند ز بهر خواستاری — در حلّهٔ لعبت حصاری
آمد پدرش بمردمی پیش — زاندازه نمود مردمی بیش
از راه کرم برسم تازی — بنشست بمیهمان نوازی

---

* آب ه‍ د و ز : حذف شده .

د : ... عامریان بجانب دارروخانهٔ... ،

ه‍ : ... عامریان بجانب دارروخانهٔ... تا طلب سربت وصال خسته هجران کند ،

ح : رفتن پدر مجنون بخواستگاری لیلی .

آ د ه‍ ح : برخواست آ- محمل : ه‍ - محنت

۲ : ز - حذف شده

آ ج د ه‍ و ز : خواستگاری ، ح : خواستگاری

آ ج د ه‍ و : حجرهٔ ، ز ح : خانهٔ

آ ه‍ : ز مردمی ب ۴ ح : پیش

خوانی بکشید مهترانه — پرنعمت و نزل خسروانه
چون سفره ز پیش برگرفتند — عیشی بنشاط درگرفتند
با یکدگر از طریق کاری — میرفت سخن ز هر شماری
هر جعبه چو تیر خود برانداخت — جویاء غرض سخن درانداخت
در جلوهٔ آن عروس نوخیز — میکرد عبارتی شکرریز
کایزد چو بناء دهر پرداخت — هر طایفه جفت جفت درساخت
زین رو همه را بزندگانی — از جفت گریز نیست دانی
چون هست چنین امیدواریم — کامید خود از درت برآریم
ناسفته درت که درخزینه ست — ماورد صفا در آبگینه ست
گویی بزبان خود که بی گفت — با گوهر پاک ما شود جفت

ب ۶ : برنعمت و نقل بی کرانه . ه‍ : پرنعمت و نزل بیکرانه ؛ ج د و ز ح : بیکرانه

و ۷ : نزنشاط آ ج د ه‍ : یاری و ۸ : زهر سخن

و ۹ : هر جعبه تیر خود بینداخت ؛ هر : ز - از ؛ ج د ه‍ : بیندانخت

و ۹ : هر طایفه جفت هر خویش ساخت ؛ جویاء غرض : ز - در پای سخن ؛ سخن : آج غرض ؛

ه‍ : سخن غرض ۱۱ ، ۱۰ : و - حذف شده آ ب - در : ه‍ - از آ ز : میراند عبارت

آ ج د ه‍ : هر طایفه جفت درخویش ساخت ؛ درساخت : ز - انداخت

آ ۱۲ - زین رو : ب ج د ه‍ - نیز ؛ ز : نزندگانی آ ۱۳ آب ج د و : گزیر

آ ۱۳ - خود : ز - جو ؛ ب : از درون آ ۱۴ ز : دری که درخزینه است

آ ۱۴ ج د : نادرد ، ه‍ : تادرد ، و : بادرد ، ز : باورد ، ح : مانند

آ ۱۵ ج د : می گفت آ ۱۵ و ح : من

قیس هنری که درزمانه — هست از همگی هنر یگانه
گر سینه بمهر او کنی گرم — دامادی او نیاردت شرم
این قصه چوکرد میزبان گوش — ازبس خجلی بماند خاموش
برخود قدری چو مار پیچید — وانگه بجواب دربسیجید
گفتا چه کنم که میهمانی — ورنه کنم آن سزا که دانی
هر نکته کزان کسی برنجد — رنجیده شود کسی که سنجد
گفتن که نه آن زداد باشد — پیمودن باد باد باشد
تیری که نه برهدف گراید — آن به که زجعبه برنیاید
شخصی که زنفس ناسرانجام — مارا بقبیله کرد بدنام
دیوانه و مست و لاابالی — وز مردمی زمانه خالی
از بی ننگی فتاده در ننگ — وز بی سنگی بخوردن سنگ
خلق ازخبرش بکوچه و در — انگشت بگوش و دست برسر

۱۶ـ همگی: ح ـ همه در ۱۷،۱۶: و ـ حذف شده ۱۷ج د: نرم ۱۷ب ج ز: نیایدت
۱۸ و: آن؛ ج د ه: مرزبان ۱۹ـ چو: ح ـ که؛ ب: بسجید، د ه و ح: بسنجید
۲۰ ه: نی کنم، ز: نه دهم؛ سزا: و ـ هنر
۲۱ ج: کزو؛ برنجد: ه ـ که رنجد ۲۱ـ کسی که: ز ـ هرآنکه
۲۲ ه: گفتا که، ح: گفتی که؛ و: نه از وداد باشد ۲۲ ح: بادو باد
۲۳ ب: درهدف ۲۴ ج د ه: زاصل؛ و: تاسرانجام
۲۴ـ بقبیله: ه ـ بفسانه ۲۵ د: لاوبالی ۲۵ ج د ه: از
۲۶ و: ازبس تنگی فتاد دلتنگ؛ ه: فتاد ۲۶ د: ازسخنش بخانه؛ ج ه و ح: بخانه

2461
197

زین گونه حریف ناخردمند — درخورد کجا بود بپیوند
حوری بستنبه داد نتوان — لولو بوحل نهاد نتوان
۳۰ خودگیرکه مابدست پیشی — جستیم رضای تو بخویشی
آشفته که حال خود نداند — تیمار عروس کی تواند
بروی چو کفایتش بسی نیست — نیروی تعهد کسی نیست
در دیو دلان توان نباشد — در دیوچه استخوان نباشد
باشد چو زنی ستون خانه — ناخفته به اندرون خانه
۳۵ آن زه که بشد کمانش ازکار — دیوک زندش بروی دیوار
مرغی که شترشدست نامش — بارست چو نام نا تمامش
مردانه توانش نام کردن — کو بارکسی کشد بگردن
به گر ننهی بپردهٔ روی — کش غم توخوری واوبودشوی

۲۹: ه و ـ حذف شده ۲۹،۳۰: ز ـ حذف شده ۲۹ب: بسفیه، ج: به ستیه
۲۹ج د: گوهر ۳۲ـ بروی چو: ج د ه ز ـ آنزاکه؛ چو: ح ـ که
۳۳ ه: توهم بعهداو نیست؛ نیروی: ز ـ پروای؛ و: تعهدش
۳۳ـ در: ه ـ ان؛ ز: دیوجو
۳۴ ه: ناخفته بماندروی خانه؛ ز: ناحفت؛ ج: باندرون، و: در اندرون
۳۵: ه ـ حذف شده ۳۵ و: نشد ۳۶ ح: شده است
۳۶ـ چو: ز ـ ز؛ نام: ح ـ پای ۳۷ز: کربار؛ ه: باری کس
۳۸، ۳۸: ه ـ ۳۸، ۳۸ ۳۸ ه: این قصه شود بگفت و باگوی؛ بپردهٔ: ب ـ به پیشهٔ؛
ج د: بپرده در، و ح: بپرده اش ۳۸ ه: سوی

2461
196
13–3

وانگه بخدائی خداوند — از صدق عقیده خورد سوگند
۴۰ کین در نشود گشاده تا دیر — کار ار ز زبان شود بشمشیر
جوینده لعبتی چو خورشید — شد باز بسوی خانه نومید
آهسته بگوش پیرزن گفت — کین سوخته طاق ماند ازان جفت
کم خازن آن خزینهٔ سیم — از آهن تیز میکند بیم
گر کار فتد بزور بازو — زین سوی سبک بود ترازو
۴۵ آن چاره که نی ببازوی ماست — ز اقبال قوی تری شود راست
نتوان ستدن ز پنجه ور رخت — الّا که بزور بازوی سخت
آن دنبه که گرگ ازو کند جوش — کی گنجد در دهان خرگوش
هدهد که ببرد باشه را تاج — شاهین کشد از کفش نه درّاج
گنجی که گرفت شحنه در جنگ — سالار ستاندش نه سرهنگ

۳۹آ، ۳۹آ: ه - ۳۹آ، ۳۹آ ۳۹آ ه: بخدای و ۳۹آ ه: عفیفه ۴۰آ ز: نرود
۴۰آ - کار ار ز: ج ح - گر کار؛ ه: کارد خبر از زبان شمشیر؛ و: کار ار زبان؛ ز: ب - حذف شده
۴۱آ آ ج د ه و ز: لعبت؛ ب: لعبت چو خوشید
۴۲آ - طاق ماند از آن: ز - باز ماند از؛ ازان: ح - و بی؛ آن: و - حذف شده
۴۳آ ج د ه: خزانهٔ ۴۳آ ح: تیر ۴۴آ ز: بروز؛ ه: یازو ۴۴آ ه: شود؛ ج: درازو
۴۵آ آ ب: این؛ و: که بی نیازی؛ ز: نه ۴۵آ - ز: و - حذف شده ۴۶آ ه ز: پنجه و رخت
۴۶آ - الا: ه - آن به؛ آ ز: بزور پنجهٔ ۴۷آ و: ازان؛ ح: ازان کند توش؛ ج د: کشد،
ز: زند؛ ه: گوش ۴۸: ج د ه - حذف شده ۴۸آ ب و ز ح: سپرد ۴۸آ - شهین: ب - بازی،
آ: شهین؛ و ز: شاهین ستد از کفش بتاراج (ز: ساراج) ۴۹آ و ح: در جنگ ۴۹آ د: بشرهنگ، و: به نیرنگ، ز: سرهنگ

شمشیر کشیدن نوفل از جهت جفت مجنون و در سواد لیلی کوکبه آراستن و در قتال مردان حی کوشیدن *

خوانندهٔ حرف آشنایی — زین گونه کند سخن سرایی
کان پیر جگر کباب گشته — وز بادهٔ غم خراب گشته
چون شد ز در عروس نومید — شد ساختهٔ گزند جاوید
شد در پی آنک تا چه سازد — کان عاشق خسته را نوازد
۵ کرد آنچ ز چاره کردنی بود — نامد بکفش کلید مقصود
چون از طرفی نیافت یاری — بر میر قبیله شد بزاری

---

* آ: ... از جهت جنت مجنون ...،
ب: ... سواد کوکبه ... و در احیاء مردان ...،
د: ... جهت مجنون سواد لیلی ... و در احیاء مردان ...،
ه: ... کوکبه آراستن، و: حذف شده،
ز: استعانت بردن پدر مجنون نزد نوفل و جنگ کردن نوفل با قبیله لیلی،
ح: ... نوفل بجهت ... کوکب آراستن و در قتال مردمان حی بسعی تمام کوشش نمودن.
۳آ - ز در: ج - پدر ۳آ - ساختهٔ: ح - خستهٔ آن
۵آ ز: آنکه ۶آ ج د و: نبود، ه: نمود
۶آ ز: تراری

نوفل ملکی بد آدمی‌خوی | آزاده و مهربان و دلجوی
ازکش‌مکش دل ستمکار | در سلسلهٔ بتی گرفتار
هم زحمت عاشقی کشیده | هم شربت عاشقان چشیده
افسانه قیس کاتش افروخت | هر لحظه همی شنید و میسوخت
چون حالت پیر دید حالی | کرد از بد و نیک خانه خالی
بنواخت بلطف و راز پرسید | وان قصّه که داشت باز پرسید
پیر از جگر شکایت اندود | دم برزد و کرد خانه پر دود
چون کار فتادگان بزاری | جست از پی آن رمیده یاری
او خود غم او زپیش دانست | وان مصلحت آن خویش دانست
قاصد طلبید و داد پیغام | سوی پدر بت گل اندام

آ۷ ج: آزاده مهربان؛ و: مرمان

آ۸ ـ گرفتار: ج ـ ستمکار ـ نوشته شده و بعد از روی کلمهٔ نامبرده قلم کشیده و کلمهٔ ـ گرفتار ـ علاوه گردیده است.

آ۹ ز: رحمت آ۹ ج: ضربت عاشقی؛ د ه و ز ح: عاشقی

آ۱۲ و: آن

آ۱۳ ج د ه و: پیر از نفس شکایت آلود آ۱۳ ج دو: خانه کرد، ه: خانه گشت

آ۱۴ ـ چون: ج د ه و ـ بر، ز: ن

آ۱۴ ه: این؛ رمیده: ب ـ امید

آ۱۵ د: ز بیشتر داشت؛ ج ه: برداشت

آ۱۵ ز: کان؛ ه: خویشتن داست؛ ج: پنداشت، د: بر داشت

آ۱۶ ه: بدریت؛ ز: دلارام

2461
193
13–1

کاندیشهٔ آن کند که بی‌گفت | دیوانه بماه نوشود جفت
گرگفت دگر بود درین زیر | گویم سخن از زبان شمشیر
شد پیک و پیام برد درحال | تا شد شنونده بردگرحال
بگشاد زبان چو آتش تیز | پس گفت جوابی آتش انگیز
کاندازه کرا بود درین راز | کز پردهٔ ما برآرد آواز
زهره بسلام کس نیاید | مه نیز بدام کس نیاید
باید چو عطاردی که جاوید | پروانه شود بشمع خورشید
دیوی که بود زحاضران دور | کش جفت کند فرشته یا حور
کاری که زنسبتش جدایست | کوشیدن آن نه نیک رایست
کرباس تو گرچه دلپذیرست | پیوند حریر با حریرست

آ۱۷ ـ کندکه: ه ـ کند آ۱۷ ز: شود بماه نو؛ ج د ه: نوکند

آ۱۹ ج د ه و ح: داد آ۱۹ ج ه: پاسخ سنونده در گرحال؛ د ز: پاسخ سنوید

آ۲۰ ـ چو آتش: ه ـ باتش، ز: خویشتن آ۲۰ ج د ه و ز ح: جواب

آ۲۱ و: ترا؛ راز: ه ـ کار آ۲۱ و: برآری؛ آواز: ه ـ این کار

آ۲۲ ـ بدام: ج ـ علام آ۲۳ ه: پروانهٔ خود

آ۲۴ ب: با دیو که شد ز آ۲۴ آ ب د ه و: کس جفت کند فرشته ما (ب دو: با، ه: یا) حور، ج: کی جفت شود فرشته با حور؛ ز: با حور

آ۲۵ ج د ه: نه نسبتش خدا یست (ه: حدا یست)

آ۲۶ ج: کرپاس؛ توگرچه: آ ـ ترا رچه؛ ز: ارچه

آ۲۶ ج د ه: حریر ما

2461
192

مینا که بسلک درکشی راست — از بهر صلاح چشم بد راست
گر مهتر ماست نوفل گُرد — مهتر نکند ستیزه با خرد
زان گونه زبون نه ایم ما نیز — کارزد گل ما بنرخ کشنیز
چندان غم جان و تن توان خورد — کز پرده برون سخن توان برد
افتد چو درون پرده کاری — جان کیست درین میانه باری
فرمان ده اگر بدین بهانه — مارا ببدی کند نشانه
ما نیز بکوشش صوابش — معذور بویم درجوابش
پیک آمد و بازداد پاسخ — نوفل زغضب شد آتشین رخ
لشکر طلبید و بارگی خواست — بیرون قبیله شد صف آراست
خویشان صنم که آن شنیدند — شان نیز بکین برون دویدند

---

۲۷ ه: بسنگ درکشد ۲۸ـ مهتر: ج ـ نوفل ۲۸ ج د ه و: خورد
۲۹ـ ما: ه ـ حذف شده ۳۱، ۳۰: ح ـ ۳۰، ۳۱
۳۰ ج: کزپرده سخن توان برد؛ د ه و ح: سخن برون، ز: برو سخن؛ برد: آ ـ کرد
۳۱ ج: برون: درون: ز ـ تکرار میگردد ۳۱ و ح: دران
۳۲ ج د ه و: درین (و: دران) میانه
۳۳ ج د ه و: نه ایم
۳۴ ـ آمدو: ح ـ آمده
۳۵ ه و ح: بیرون ز قبیله
۳۶ ـ که: ب و ح ـ چو؛ که آن شنیدند: ز ـ چو آن بدیدند؛ ج د ه: این
۳۶ ـ شان نیز: ج د ه و ح ـ مجموع

گشت از دو طرف روانه شمشیر — واویخت بحمله شیر با شیر
هر تیغ زنی بخنجر و خشت — سرها همه می درود و می کشت
میکرد سنان بچشم باریک — جاسوسی سینهاء تاریک
وان تیر که خون حلال میکرد — نی را بجگر نهال میکرد
ابروی کمان کرشمه انگیز — ناوک بکشش چو غمزهٔ تیز
پیکان جگر شکاف هر گُرد — میداد زبان و دل همی برد
مرگ آمد و جان ز سینه میرفت — بر نغمهٔ تیر پای میکوفت
بر رسم عرب بجهد و ناورد — میکرد ستیزه مرد با مرد
شمشیر کشیده هر دلیری — نوفل بمیان چو تند شیری
هر سو که فکند تیغ پولاد — کرد از سر مرد گردن آزاد

---

۳۷ ج د ه: آویخت ز حمله؛ و ح: آویخت، ز: وامیخت
۳۸ و: مشت ۳۸ ج د ه و: می برید
۳۹ ـ میکرد سنان: ز ـ می سنان ۳۹ ه: جاسوسی و؛ ب: دیده‌های
۴۰ ج: وان نیز کچون خلال میکرد؛ ه: نیز؛ د: چون
۴۱ ج د ه: غمزها ۴۲ ح: پیکان که جگر شگاف میکرد؛ هر: ه ـ سر
۴۲ ح: همی خورد ۴۵، ۴۴، ۴۳: ح ـ ۴۳، ۴۴، ۴۵
۴۳ ز: مرگ آمد جان ز سینه میرفت؛ ج: میبرد
۴۳ ـ تیر: ه ـ نیز؛ و: بیسر؛ ز: می گفت
۴۵ ـ تند: د ـ بره
۴۶ د ه: هر سر که فکند (ه: بکند)؛ ح: فولاد

زان کینه که بیدریغ میرفت یک هفته دو رویه تیغ میرفت
خلقی سوی لعبت حصاری تنگ آمد ازان ستیزه کاری
گفتند باتفاق پیران در سوخته به که خانه ویران
چون فتنهٔ ما برون زد این تاب آن به که کنیم فتنه در خواب
خیزیم و سبک زخون لیلی در خاک روان کنیم سیلی
آفت زجهان چو گشت گم نام غوغا ز دو سوی گیرد آرام
هم رخنهٔ فتنه بسته گردد هم دل زکزند رسته گردد
هم سکّهٔ قیس اندران راز بد سوختهٔ درونه پرواز
آمد سوی آن ستم رسیده نالیده زجان غم رسیده

۴۷آ - زان: هـ - وز ۴۸آ و ح: آمده زان؛ هـ: ازو
۴۹آ: بیران
۵۰آ ج: فتنهٔ زما؛ و ح: او؛ هـ: باب
۵۰ب - به: ب - حذف شده
۵۱آ - و: ب ج و ح - حذف شده؛ سبک: ز - روان
۵۱ب آ: خاکی
۵۲آ هـ: افتد زجهان چو رخت ناکام؛ ج د: چو رفت ناکام؛ و: بد نام
۵۲ب: فتنه ۵۳-۶۵: ز - حذف شده
۵۴: هـ - حذف شده ۵۴، ۵۵: و - حذف شده
۵۵آ هـ: کشیده
۵۵ب: نالنده، ح: نالید؛ ج د هـ: نالنده چو جان

رمزی که شنیده بود نه نهفت بگریست نخست و بعد ازان گفت
مجنون که ازان خبر شد آگاه برزد زدرون دل یکی آه
بر میر سپه دوید جوشان چون سیل که در رسد خروشان
بگرفت عنان مرکبش سخت میسوخت زخامکاری بخت
گفت ای همه مرهم از تو آزار بازا دل ازین ستیزه بازار
کان دوست که بهر اوست این رنج ماندست ازین شغب بلا سنج
گویند زغصّه مهترانش کاهسته کنیم برکرانش
یعنی چو وی ازجهان برافتد این مشغله از میان برافتد
هان تا نشوی کنون کمان گیر تا در نرسد بجان من تیر
تیری چه زنی که برمن آید برجان ز دریچهٔ تن آید

۵۶آ - نه نهفت: آب - نهفت، و: نبهفت، ح: به نهفت
۵۶ب - و: ح - حذف شده
۵۹ب ج د هـ: زکار سازی
۶۰آ - از: ج د هـ و ح - حذف شده
۶۰ب ج د هـ و ح: بازآر (د: بازار) دل از ستیزه بازار (هـ و: باز آر)
۶۱آ ح: مانده است؛ شغب: ج د هـ و - سبب
۶۲ب: کشیم
۶۳آ - جهان: هـ - میان
۶۳ب ح: مشعله
۶۴ب ج د هـ: ما

برخصم مکش بکینه‌جویی تیغی که بخون دوست شویی
آن نیزه مزن بدشمنان بیش کز وی دل دوستان کنی ریش
چون جامهٔ بخت من کبود است از کوشش مردمان چه سود است
ادبار فروشده بکارم اقبال ترا چه رنجه دارم
روز بدمن مراست ازپس تو کردی از آن خویشتن بس
نوفل چو شنید گفت مجنون از دیده گشاد در مکنون
لابد بنیام کرد شمشیر در بیشهٔ خویش رفت چون شیر
در گوشهٔ غم نشست نالان از حالت قیس دست مالان
از هر که حدیث او شنیدی آهی بدریغ بر کشیدی
آنک آدمیست و آدمی زیست داند که گزند آدمی چیست
حیوان دگر که بی شمارند از درد کسی خبر ندارند

۷۶-۶۶: ز-حذف شده آ۶۶ ب: درخصم ؛ و: زکینه
۶۸، ۶۷: و - حذف شده
آ۶۷-نیزه: ج-تیر
آ۶۷-کنی: ج-شود
آ۶۸ ه: درکوشش؛ ب: دوستان
آ۷۱ ب ج ده: زدیده گشاد ؛ وح: زدیده گشاد چشمهٔ خون
آ۷۳ ج ده: درگوشه نشست سخت نالان
آ۷۵-آنک: ه-کان
آ۷۶-کسی: ج-کسی دگر ، د: کشی

مهمان خواندن مجنون زاغان را در خانه چشم تا مردمان فتنه آنگیزرا بکاو بکاو از خانه بیرون کنند *

دانندهٔ این حکایت نغز از پوست چنین برون دهد مغز
کان روز که نوفل سپهدار بربست میان بعزم پیکار
چندان بزمین فتاد مردم کاندر ته کشته شد زمین گم
چون کوکبهٔ مصاف بشکست هرخسته که جسته بودی جست
خلقی ز دو سوی خسته وریش رفتند بسوی خانهٔ خویش
ماندند برآن بساط ناورد مجنون و یکی رفیق هم درد
دیوانه که جای دید خالی برجست چو دیو لابالی
رخساره زخون کشتگان شست هم درصف کشته خوابگه جست

---

* ب ح: ... بکاو کاو ... ،
ج ده: ... چشم خویش تا مردمان ... بکاو کاو (ه: ازکاو کاو) ازخانه بیرون کشند ،
وز: حذف شده
۱۶-۱: ز- حذف شده آ۲ ب: سپه دار
آ۲-پیکار: ج ده - این کار آ۳ ه: کز کشته شده همه زمین کم
آ۴ ب: زنده بود ، ج ده وح: رسته بود آ۶ ه و: بدان
آ۶ ح: رفیق و ؛ هم درد: ج ده و - پردرد آ۷ د: لاوبالی

افتاد چنان میان خون غرق کز کشته نبود تا بدو فرق
چون ماند فتاده بر زمین دیر تشنه جگری ز خون خود سیر
مرغان که باوج میپریدند گستاخ بسوی او دویدند
زاغی ببرش نشست خونخوار در دیده کشی کشید منقار
وآن یار دران اسیر بی صبر میدید و همی گریست چون ابر
چون کرد نگاه مرد هشیار کان چشم ز سرمه بیند آزار
شد بر سر آن خراب خونی تا واخردش ازان زبونی
پرّنده هوا گرفت چون دود وان سوخته خاست آتش آلود
زد نعره که این چه دوستداریست آزردن دوستان نه یاریست
چون دیده بدشمنی دلم خست از دشمن خانه چون توان جست
چندان بنظاره کرد شادم کاندر غم کوریش فتادم

---

۹ ج ده: افتاد (ه: افتاده) میان خون چنان غرق ۱۰ - ماند: ه - بود
۱۰ ج ده: تشنه جگر و زجان خود سیر؛ تشنه: و - بسته؛ ح: ز جان
۱۱ ج دو: براوج ۱۱ ج: دیدند ۱۲ ح: نشسته
۱۳ ج ده و: در دیده وی کشید منقار؛ ح: کشیده
۱۳ ه: وان یار درین اسیری صبر
۱۴ - کان چشم: و - چون جسم؛ بیند: ج ده - یابد
۱۶ ج ده و: خواست ۳۱ - ۱۷: ز - حذف شده
۱۷ - نه: و - حذف شده ۱۸ ه: چون دید بدشمنی دلم جست
۱۸ ج ده و ح: رست ۱۹ ح: کرده

۲۰ امروز اگر اتفاق آن بود کان کین کهن برون کشم زود
ای دوست بمن کجا فتادی کین دشمن را خلاص دادی
نی دیده که آفتیست در پوست وین دیدن من ز دیدن اوست
زین شرم که روی یار دیدست دستم ز گزند آرمیدست
بی قصد من ار ز غیب جایی میشد ز سرم چنین بلایی
۲۵ یارب که ترا چه آرزو بود کوشش بزیان من بدین سود
گر نیست سیاستی دگرگون کم زانک کنم ز خانه بیرون
دیده چه بدی اگر نبودی چه دیده که کاش سر نبودی
جان در سر این جریده کردم سر در سر کار دیده کردم
کو دشمن دوست روی منکر تا سر دهمش دو دیده برسر
۳۰ ای دشمن اگر بکشتن آیی یا تیغ بخونم آزمایی

۲۱، ۲۰ ه: حذف شده ۲۰ ج دو: امروز در اتفاقم (و: اتفاق) این بود؛ اگر: ح - که
۲۱ - دشمن را: ج - سوختند ۲۴، ۲۳، ۲۲: ه - (۲۳: حذف شده)، ۲۴، ۲۲
۲۲ ده: افتی است ۲۲ - وین دیدن: ج ده و ح - این آفت
۲۳: ج د - حذف شده ۲۴، ۲۳: و - حذف شده
۲۳ ح: دیده است ۲۳ ب: نرگزندش؛ ح: نرگز ندش آرمیده است
۲۴ ج ده: هوایی ۲۶، ۲۵: ح - ۲۶، ۲۵
۲۵ ج: بزیان من بود سود؛ دو ح: درین؛ ه: درین بود
۲۶ و: سیاست ۲۸ د: دل در سر و کار؛ ج ه: سر و کار
۲۹ و ح: روی بنگر ۳۰ - دشمن: د - آتش ۳۰ ب ج ده و: تا تیغ

چشمم بکش اوّل ارتوانی گر سر بری آنگهم تو دانی
کافتاد چو فرق بر زمینم رسوائی چشم خود نه بینم
زینسان بعتاب تلخ لختی میخورد جگر چو شور بختی
وان مرد سره که بود یارش حیران شده از طریق کارش
زان شیوه که حالتی عجب دید بگریست گهی گهی بخندید
گفت ای گهرت بمردمی پاک وز بهر تو صد هزار دل چاک
گر تو زحیات سیر گشتی در کشتن خود دلیر گشتی
آنرا که بود سر وفایی چون بیند رنج آشنایی
آن دیو بود نه آدمی زاد کز انده دیگری شود شاد
باآنک ز دیده رنج بودت چشم آنچ نمودنی نمودت
گر دیده بصد جفا کنی ریش معذور بوی ولی بیندیش
کان روز که روبرو نشینی رویش بکدام دیده بینی

---

۳۱ آ ج د ه و ح : بکن ۳۱ آ - بری آنگهم : ج د ه - رود آنگهی ؛ و ح : آنگهی
۳۲-۴۶ : ز - حذف شده ۳۲ آ د ه : کافتاده چو برق ؛ و : کافتاده چو برفرق بر زمینم ؛ ج : برق
۳۳ آ - جگر : و - شکر ؛ ه : در بالای - جگر - کلمهٔ - سر - افزوده شده است ؛ ج : شوره
۳۴ آ ج د ه و : آن ۳۴ آ ب ج د ه و ح : در طریق ۳۵ آ ج د ه و : حالت
۳۶ آ ج د ه و : مهر ۳۷ آ - خود : و - من
۳۸ آ ب ج د ه : چون قصد (ج د ه : قصّه) کند بآشنایی ۳۹ آ ب : وان
۳۹ آ ج د ه و : دیگران ۴۰ آ ج د ه : ای آنکه ۴۰ آ ج د ه : نمودی
۴۱ آ ه : معذوری خود بود بیندیش ۴۲ آ ، ۴۲ آ : ه - ۴۲ آ ، ۴۲ آ ۴۲ آ ه : آنروز

2461
183
12-4

مجنون که شنید نام دیدار گشتش بهزار جان خریدار
از وجد برقص شد چو مستان زد زمزمه چون هزار دستان
زان قصّه بدیههٔ نوانگیخت میگفت و ز دیده اشک میریخت
از گفت خودش چو وقت خوش گشت برداشت ز بیخودی ره دشت
او رفت چو باد بی سر و پای همره بشگفت مانده برجای
آمد بسوی قبیله نالان زان مرغ پریده دست مالان
گریان بهزار وای و ویلی شد تا بدر سرای لیلی
لیلی که شنید نالهٔ زار برکرد چو ماه سر ز دیوار
گفتا که تو کیستی بدین روز وین گریه چرا کنی بدین سوز
رنجیده منم درین جهان بس وین کار منست چون کند کس
تو ناله مکن که خسته ماییم تن زن تو که دل شکسته ماییم

---

۴۴ آ - چو مستان : ج - خروشان ۴۴ آ - زمزمه چون : ب ه - زمزمهٔ
۴۵ آ - نوانگیخت : ج د ه و ح - برانگیخت ۴۷-۵۱ : ز - حذف شده
۴۷ آ - او رفت : ج د ه - میرفت
۴۷ آ ج : وین بنشست زار مانده برجای ، د : وین یار نشست و ماند برجای ،
ه : وین چون بنشست و ماند برجای ، و : وین هم بنشست و ماند برجای ؛ ح : ماند
۴۸ آ ج د ه و : آمد بقبیله زار و نالان ۴۸ آ : پریده ، ب ج د ه : پرنده
۴۹ آ و : تا شد ۵۰ آ - که : ب ج د ه : چو
۵۰ آ د ه : بدیوار ۵۱ آ - چرا کنی : ج د ه و - چه میکنی
۵۲ آ - وین : ب د ز - این ؛ کس : ج - حذف شده ۵۳ آ - تو : ج ه - حذف شده

2461
182

آن یار عزیز مهرپرورد چون دید در آن نشانهٔ درد
گفتا منم آشناء یارت دارم خبری ز دوستدارت
لیلی که شنید دوست را نام غلطان بدر آمد از سر بام
بوسید بصد نیاز پایش پرسید بلطف جانفزایش
گفت ای سخنت بدین نکویی از بهر خدا که راست گویی
کان گم شده را چگونه دیدی وز صحبت او چرا رمیدی
روز از تف آفتاب چونست شبهاش بدیده خواب چونست
دلرا بغم که میسپارد غمرا برخ که میگذارد
پایش ز رحیل در چه سنگست رویش ز سرشک بر چه رنگست
اندیشهٔ چیست در گمانش افسانهٔ کیست بر زبانش
رنجه چه شوی برای آن یار گریه چکنی برای این کار
او یار منست یار تو نیست وین کار منست کار تو نیست

---

۵۴ ب ح: دیده؛ ج د ه ز: درو ۵۵ آ و: بارت ۵۶ آ - که: ج د ه و - چو ۵۷ ب و: بوسید
۵۸ آ - ای: د - این؛ ح: برین ۵۸ ب - راست: ج د ه و - باز
۵۹ ب ه: از ۶۰ ب و: شبهای ندیده؛ ح: ندیده
۶۱ آ و: بغمی ۶۱ ب و: برخی
۶۲ آ ج د ه و: برحیل ۶۲ ب و: بسرشک درچه
۶۳ آ ج د ه: کیست در (ه: بر) ۶۴ ب ه و: آن
۶۵ آ ج د: این بار منست بار او (د: تو)؛ او: ه - این، و: آن
۶۵ ب و: وان. ز: این؛ تو: ج - او

2461
181
12-3

مرد گذری ز سوز آن گفت از دیده دُرو ز لب گهر سفت
گفتا که مریز سیل اندوه کان لاله خوشست بر سر کوه
امروز برزمگاه نوفل شد در صف کشتگان مسلسل
چون کشته و مرده بود بیهوش با کشته و مرده شد هم آغوش
چشمی که نهاد از غمش داغ میکرد ز غصّه طعمهٔ زاغ
این سوخته گر نیامدی زود آن زاغ زیان چشم او بود
چون کرد عروس پرنیان پوش آزار دو چشم یار در گوش
خائید بدُرد لعل چون قند ناخن زد و روی و موی برکند
پس باز گشاد چشم را پشت تا دیده برون کشد بانگشت
چون دید عقوبتی چنان را طاقت برسید میهمان را
زد دست و گرفت آستینش افتاد بپای نازنینش
گفت ای پری این چه کار دیوست تن زن که فرشته در غریوست

---

۶۶ آ ج و: او ۶۷ آ ح: مریض
۶۹ آ و ح: چون مردهٔ او فتاده بیهوش؛ کشته و مرده: ز - مرده فتاده؛ بود: ب - بو
۶۹ ب - با: آ - چون، و: یا؛ باکشته: ه - ناکرده
۷۱ آ و: این زاغ؛ زاغ: آ ب - دود ۷۲ آ ه: برنیان گوش
۷۳ ب د ه: موی و روی؛ ز: و مویرا کند
۷۴ ب ه و: ز انگست، ز: به انگشت ۷۵: ه - حذف شده
۷۵ آ و ز ح: عقوبت ۷۵ ب - برسید: د - نبماند، ح: برمید
۷۷ آ - گفت ای پری: ح د و ه - گفتا پری (ه: بوی)

2461
180

یاری که تو زو بدین خطایی دارد چو من و تو روشنایی
اورا چو دو مردمست پرنور تو نیز مشو ز مردمی دور
روزی که رسد نوید دیدار با دوست دو دیده چون کنی جار
بینندهٔ دوست را مکن ریش شرمی هم ازان دو دیدهٔ خویش
وانکه بدو دیده خورد سوگند وانکس که بدیده داد پیوند
کان گوهر پاک ناشکسته است وان دیده ز چشم زخم رسته ست
لیلی چو شنید بیش و کم راز آمد قدری بخویشتن باز
جانش ز شکنجهٔ بلا رست شمعش ز طپانچهٔ عنا رست
از شادی آن سخن که بگذشت گرد سر آن رفیق میگشت
شرمنده شد از حق وفایش غلطید بعذر زیر پایش
از سوز دلش بسی دعا کرد وانگه ز بر خودش رها کرد

۷۸آ ه: ماری که تو زین بدین خطایی؛ تو زو: و- زید
۷۸ب ج د ه: آشنایی
۷۹آ- دو مردمست: ج د- ز مردمیست، ه: ز مردمی است؛ ب: مردمیست؛ پر: ز- یر
۸۰آ ج: شود ۸۰ب- جار: ج ه- یار، د: مار، ح: چار ۸۲آ ح: وانگه
۸۲ب- بدیده داد: ب- بریداو ز، ج د ه: برید باز، و: دو دیده داد؛ ح: دار
۸۳آ ج د و ز: ناشکستست، ه: ما سرشتست
۸۳ب ج د ه: وین دیده ز چشم زخم رستست (د: بستست)؛ ب و ز: رستست
۸۴آ ب: لیکن چو ندید بیش؛ شنید: آ- ندید ۸۵ب- عنا: ب- هوا، ج د ه و ز ح: صبا
۸۶: ه- حذف شده ۸۶، ۸۷: ز- ۸۶، ۸۷ ۸۸ب ج د ه و ز ح: جدا کرد

دراز شدن ظلم گیسوی لیلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون شبهاء فراق را بخیال لیلی و روشن شدن مهر نوفل در آفاق بر تیرگی روز مجنون و لرزیدن پدر پیر مجنون از دمهاء سرد پسر و سوی گرم مهری نوفل گریختن و گرم رویی کردن آن مهربان و گرما گرم شمسهٔ نسبت خود را که در پردهٔ حیا آفتابی بود سایه پرورد با مجنون تاریک اختر قران دادن و محترق شدن ستارهٔ مجنون و پیش از استقامت رجعت کردن *

توقیع کش مثال این حرف در نامه سخن چنین کند صرف

---

* ب: ... زنده داشتن شبهاء فراق را ...، ج: ... زنده داشتن شب فراق را ... از دمهای سرد او و سوی گرم ... شمسهٔ خود را که در پردهٔ حیا آفتابی سایه پرورد با مجنون ... ستارهٔ مجنون پیش از استقامت و رجعت کردن،
د: ... زنده داشتن شب فراق را بخیال لیلی و لیلی ... روز مجنون از دمهای سرد او و سوی ... شمسهٔ خود را ...،
ه: ... زنده داشتن شب فراق را بخیال لیلی و ... مهر نوفل لبس بر تیرگی روز مجنون و گرما گرم شمسهٔ خود را که در پردهٔ خیال آفتابی بود با مجنون تاریک اختر قران دادن، و: حذف شده
ز: ... کیسوی فراق لیلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون آن شب را بخیال لیلی و روشن شدن مهر نوفل ... پدر مجنون از دمهای سرد او و سوی ... و گرمای گرم شمسهٔ خود را که در پردهٔ حیا آفتابی،
ح: ... در آفاق و تیرگی ... پسر سودائی و سوی ... آن مهربان و بنت خود را که ...
۱آ ه: چنین سخن کند، و: سخن کند چنین

کان سوختهٔ خراب سینه اورنگ نشین بی خزینه
از نوفلیان چو بی غرض ماند لختی ز فراق در مرض ماند
چون پیکرش از نشان سستی آمد قدری بتن درستی
باز از وطن خرد برون جست زنجیر برید و رشته بگسست
میگشت بگرد کوه و صحرا چون خضر بروضهاء خضرا
نی دل خوش و نی خرد فراهم دیوانه و دیو هردو باهم
هجرش زده تیر برنشانه غم یافته مرگ را بهانه
یاران بتأسف از چنان یار خویشان بتحیر از چنان کار
او دشت گرفته زار و دلریش دشمن بملامت از پس و پیش
روبه که بتک نمونه باشد در پیش سگان چگونه باشد
گویی که بجال گه فتد پیش حالش بچه سان بود بیندیش

۲آ- سینه : آ- کشته ، ولی در بالای همین کلمه بخط ریز - سینه - علاوه گردیده
۴ب- آمد : و - اند ۵آ ح : وطن و ؛ برون : ج د هـ و - بدر
۵ب- رشته بگسست : ج د هـ و ح - بند بشکست
۶ب ج : بروزهای ۷آ ز : نه دلخوش و نه
۱۳-۸ : ب - حذف شده ۸ب آ : مرگ را بهانه ۹آ ج د هـ و : از چنین
۹ب د ح : بتاسف (ح : متحیر) از چنین ؛ ج هـ و : از چنین ۱۰آ آ : او دست گرفته زار دلریش ؛
و : از دوست بمانده زار ؛ او دشت : ج د هـ - دو دست ، ز : او دست
۱۲آ ، ۱۱ ، ۱۰ب : و - حذف شده ۱۰ب- دشمن : د خویشتن ۱۲ ، ۱۱ : ج د - ۱۱ ، ۱۲ ۱۲ : هـ ز - حذف شده
۱۲آ- بجال گه فتد : ج د - بخاک می فتد ، ح : فتد بجالگه ۱۲ب و : جایش

بومی که بروز جنبد از باغ کل مرغ شود ز سیلی زاغ
مسکین پدرش بچاره سازی چون شمع بخویشتن گدازی
در هر طرفی بدرد پویان درمان غریب خویش جویان
هرجا که نشست زار بگریست بی گریهٔ زار در جهان کیست
وان مادر خستهٔ جگرسوز شبرنگ شده ز بخت بدروز
روز طربش بشب رسیده خون جگرش بلب رسیده
خسته جگر و مژه جگر بار وز بی جگری شده جگرخوار
دردی که ز گوشهٔ جگر خاست از بی نمکی همه جگر کاست
روزی ز زبان راست بازی در گوش پدر رسید رازی
کز مهر و وفاء آن یگانه کاندر همه دهر شد فسانه
زان گونه شدست نوفلش دوست کان دلشده مغز گشت و این پوست

۱۳ب- کلمرغ شود : ب ج د هـ - ایمن نبود
۱۵آ- در : هـ - بر ، و : از
۱۶ : ج د هـ ز - حذف شده
۱۷آ- خستهٔ : ج د هـ - سوخته
۱۹ب- جگری : و - نمکی ؛ شده : ح - همه
۲۰ : و ز - حذف شده ۲۰آ ب ج د هـ : خواست
۲۰ب ج د هـ : و ز (د : از) بی جگری همی کند کاست ؛ نمکی : ح - جگری
۲۲ب : همه شهر شد نشانه ؛ و ز : شهر ۲۳آ ح : شده است
۲۳ب ب ج د هـ و ح : و او ؛ و : ز - حذف شده

گو ید که اگر دل آیدش باز | من دخت خودش دهم بصد ناز
پیر از خبری چنان دل انگیز | پر سوخته شد چو آتش تیز
دیدش سر و تن ز سنگ خسته | چهره ورم و جبین شکسته
پیراهن پاره پاره چون گل | خونابه چکان ز دیده چون مل
از تف هوا چو دود گشته | پشتش ز زمین کبود گشته
اوّل ز دو دیده سیل خون ریخت | وانگه نمک از جگر برون ریخت
کای چشم من و چراغ دیده | تو از من و من ز خود رمیده
دارم دل خسته درد پرورد | درمان دلم توئی برین درد
در خانه خلف چراغ باشد | نی از پی سینه داغ باشد

آ۲۵ د ه وزح: خبر آ۲۵ ب ج د وح: برسوخته

آ۲۶ ـ ز سنگ: ه ـ خراب و

آ۲۶ ـ چهره ورم: ب ـ سره قدم: ورم: ج د ه وزح ـ دژم

آ۲۷ ـ چکان: و ـ فشان: چون مل: ه ـ سنبل

آ۲۸ ج د ه: بزمین

آ۲۹ ـ خون: ه ـ غم

آ۲۹ ـ برون: و ـ بدر

آ۳۰ ـ خود رمیده: و ـ تو بریده آ۳۱ د: دردبر دارد

آ۳۱ ب ج د ه ز: بدین. وح: درین

آ۳۲ ز: نه از پی دردو داغ باشد؛

پی: د ـ بی

2461
175

دانسته بدم که روز پیری | گرد آوریم بدستگیری
اینم نه گمان که بخت ناشاد | شاخ خشکم دهد نه شمشاد
تو دشت گرفته زار و بیحال | مسکین دل مادرت بدنبال
زینگونه که از تو در بلائیم | دیوانه تو نیستی که مائیم
دریاب که عزم کوچ کردم | نزدیک شد آفتاب زردم
زان پیش که بارره کنم چست | درجستن من عنان مکن سست
انگار گل ترا خزان برد | وان همنفسی که داشتی مرد
زینگونه مده بدیو خودرا | بگذار زمام دام و ددرا
یاری که نیایدت در آغوش | آن به که ز دل کنی فراموش
شاخی که برش نه زود باشد | هیزم بود ارچه عود باشد
بید ار ندهد زمیوه مایه | باری بودش فراخ سایه

آ۳۳: روزی تیری؛ روز: ب ـ وقت

آ۳۴ و: آیم آ۳۴ ب ز: شاخ خسکم دهدز (ز: مه) شمشاد،

وح: خار خسکم دهد به (ح: ز) شمشاد؛ ج: خسکم

آ۳۵ و: بود دست گرفته زار و بدحال؛ آ: دست؛ ه: بیمال

آ۳۷ ـ عزم: ب ـ عمر

آ۳۸ ـ بارره: ب و ـ پابره. ج: بارگی آ۳۸ ه: جستی؛ ج د: مکن عنان

آ۳۹ ب: گل مرا، و: دل ترا آ۴۰ ـ دام: ج د ه وزح ـ دیو

آ۴۱ ح: کنی ز دل

آ۴۳ ه: ز دیده

2461
174

تو شاخ رسیده گشتی و تر نی سایه بمادهی و نی بر
گر جفت شدی علاقهٔ در شاید که نبودی این تحیّر
چون عشق بود بدل صوابست مه در شب تیره آفتابست
نوفل که بمهرتست منسوب دارد پس پرده دختری خوب
در گلشن حسن سرو چالاک چون قطرهٔ آب آسمان پاک
خورشید رخی خدیجه نامش پرورده بعصمتی تمامش
جویندش و نوفل از تکبر در رشتهٔ کس نه بندد آن در
زان رسم وفاکه در تو دیدست پیوند ترا بجان خریدست
در دل همه صحبت تو جوید وز شرم بروی تو نگوید
پرسد خبر تو گاه و بیگاه هم معتقدست و هم نکوخواه
گر سر برضاء ما کنی راست آن خواسته زان تست بیخواست

---

۴۴ ز: نه سایه بمادهی و نه بر؛ سایه: آب - میوه

۴۵ - شدی: و - شد این ۴۵ - شاید که: آ - بودی که، ب ح: باشد که، و: بردی و

۴۶ و: زدل؛ ح: بدل بود ۴۶ ز: تیر

۴۷ - بمهرتست: ح - به مهتری ست ۴۷ و ۵۴ و: دختر

۴۸ - سرو: و - چست ۴۸ - آب: و - پاک

۴۹ و: خورشیدوشی ۴۹ دوز ح: بعصمت

۵۰ آج دهوز: جویند (و: خویست) ولکن از تکبّر، ح: جوئنده ویک از تکبّر ۵۰ آ: در رشتهٔ، ز: کسی

۵۱ - د: و - از؛ ز: دیده، ح: دیده است ۵۱ ج دهو: گزیدست، ز: خریده،
ح: خریده است ۵۲ - تو: ح - کس ۵۳ و: او ۵۴ - زان: و - آن

۵۵ هم مادر امید خاص یابد هم جان پدر خلاص یابد
ور خود زنی از خلاف تیری بیجان شده گیر زال و پیری
گفتیم بتو غم نهانی از ما سخنی دگر تو دانی
دیوانه که این حدیث بشنید دیوانگیش زسر بجنبید
میخواست که از درون پرسوز گردد بخلاف پاسخ اندوز
لیکن چو فسون پیر بدچیست کرد از دم سخت دیو راسست
گویند که بودی آن خطا کار با مادر و با پدر وفادار
در خدمت هردو کام و ناکام از خطّ رضا برون نزدگام
در پای پدر فتاد فرزند گفت ای دم تو مرا زبان بند
با آنک خرد زمن عنان تافت از رای تو روی چون توان تافت
گر دل شد از آن یار چالاک پروردهٔ تست آخر این خاک

---

۵۵ - هم مادر امید: ج دهـ - مادر بامید

۵۶ - و: دو - حذف شده

۵۷ - از ما سخنی: ب ز - از ما سخن و، ح: آیا (ح: اما) سخن

۵۸ ب ج دهـ: آن ۵۹ و: اندرون

۶۰ - سخت: ز - گرم،

۶۱ ب ج دهـ ز: بود؛ وح: بود آن جفا کار

۶۲ - و: ح - حذف شده ۶۳ - رضا: ج دهـ - وفا؛ نزد: و - زند

۶۴ - خرد زمن: د - مرا خرد، وله در بالای - مرا - نخط ریز کلمه - زمن - نوشته شده

۶۵ - ازان یار: هـ - آزان دو یار؛ و: ازین فقیر بی باک

با آن حق نعمتی که داری واجب نکند حرام‌خواری
اینست چو خواهش الهی تن در دادم بهرچه خواهی
مادر پدر ازچنان جوابی بر آتش دل زدند آبی
رفتند زخانه بامدادان پیش پدر عروس شادان
بستند کمر بجست وجویی کردند بپرده گفت و گویی
نوفل که بخاطر آن هوس داشت پیش آمد و پاس آن نفس داشت
گشتند دو دل رمیده بی‌غم رفتند بسوی خانه خرّم
بردند ظرایف عروسی بغدادی و مغربی و روسی
صدگونه نورد مهترانه دروای عروس و زیب‌خانه
اسباب نشاط و مایهٔ سور شهد و شکر و گلاب و کافور
از گوهر و زر چنانک شاید وز عود و قرنفل آنچ باید

۶۶آ ج د هـ ز ح : با این ؛ و : خدمتی
۶۶ب و : نکنم ، ح : نه بود
۶۷ب ج : در دادم تن
۶۹ب - پیش : ب ج د هـ و ح - سوی ، ز : نزد ۷۲، ۷۱، ۷۰ : آ - ۷۱ ، ۷۰ ، ۷۲
۷۰ب ح : گفتگوئی ۷۱آ و ح : این ۷۱ب هـ و : این
۷۲ب ب : رفتند بجانه شادوخرم
۷۳آ ج ح : طرائفِ ، ز : طریف ۷۳ب - مغربی : ب - معبری
۷۴آ - صد : و - هر ۷۴ب ج د هـ و : داروی ۷۶آ - از : و - وز
۷۶ب ج هـ : ازعود وغرنفل (هـ : قلنفر) ؛ د : از

نوفل که از آن خبر شد آگاه شد باهمه نزل برسر راه
آراست بران نمط که دانی روزی دو سه برگ میهمانی
اشراف قبیله را طلب کرد عالم زنشاط پرطرب کرد
داماد عزیز را درون خواند در پیشگه بساط بنشاند
بنشست فقیه عیسوی دم بنیاد نکاح کرد محکم
هر محتشمی و نامداری میکرد بقدر خود نثاری
چون نافه گشاد گیسوی شام مه جلوه کنان برآمد از بام
در هر طرف از علاقهٔ دُر شد گردن و گوش آسمان پر
از روی عروس پرده برشد داماد بپرده خاص‌تر شد
در حجلهٔ لعبتانِ آذر بنشست فراز کرسی زر
آمد بنوا نی خوش آهنگ بر چرخ رسید نالهٔ چنگ

۷۷ب - شد با : و - باشد
۷۸آ ج و ز : بدان ۷۸ب و ز ح : روزِ
۸۰ب ج د هـ : نشاط
۸۴آ و ح : از طوق زره (ح : زرو) علاقهٔ در
۸۴ب - پر : د هـ و - بر ، ز : حذف شده
۸۵آ و : در شد ۸۵ب - تر : ج د هـ - در
۸۶آ ج د هـ : در حجرهٔ ؛ و : در حجله چو لعبتان آذر
۸۷آ - آمد بنوا : ب - اهو بنوای ؛ بنوا نی : هـ - بنوای نی ، و : بنوائی
۸۷ب آ ج د : جنگ ، ب : حنک

شد جلوه‌نما بت حصاری چون گل ز نسیم نوبهاری
نازک بدنی چو در مکنون مجنون کن صدهزار مجنون
هرکس بهوس نگاه میکرد مجنون میدید و آه میکرد
هرکس صفت جمال میگفت مجنون سخن از خیال میگفت
هرکس گهری خریده میریخت مجنون ز سرشک دیده میریخت
هرکس ز طرب بکار خود بود مجنون بهواء یار خود بود
هرکس شمعی بسوز برداشت مجنون همه سوز در جگر داشت
هرکس بطریق دوستداری میخواند دعاء سازواری
او قصهٔ جان ریش میخواند وافسون خلاص خویش میخواند
میکرد بسینه یاد دلخواه میشست بگریه دست از آن ماه
بیرون خوش و از درون نه دلتنگ تن حاضر و دل هزار فرسنگ

آ۸ ج ده وز: بنسیم آ۹ و: میکرد
آ۹ و: مجنون می دید و حال میکرد؛ ج: از وصال ۹۲،۹۳: ج ده وز-۹۲،۹۳
آ۹۲-گهری: د ح-گهر، ه: حذف شده؛ گهری خریده: و-در رنجیده
آ۹۲-ز: ب-نم، ج ده: و
آ۹۳ ج ده وح: بطرب آ۹۴ ج ده و: زهوش
آ۹۵: زطریق آ۹۵ ب دوز: سازکاری
آ۹۶-جان ریش: ب و-خاص خویش؛ ریش: آخویش آ۹۶ د: وافسوس
آ۹۸-و: و-حذف شده؛ ه: درون
آ۹۸-دل: و-صد

2461
/69

چون حنظل بد ز ذوق بی بهر بیرون ترو تازه وز درون زهر
میخواند وان یکاد هرکس او سورهٔ نوح و تبّت و بیس
مطرب ز طرب ترانه میزد او نالهٔ عاشقانه میزد
از همنفسی که دل نفورست عفریت نماید ارچه حورست
لوزینه که سازوار جانبست بر معده چو پرخوری زیانست
سیراب که شربتش چشانی زهرش بود آب زندگانی
مفلس که بکشت خوشه چین است خارخسکش گل انگبین است
چون کرد عروس جلوهٔ حور در پردهٔ مهد گشت مستور
بردند گهرفشان براهش زانجا بطرب سرای شاهش
در پرده عصمتش نشاندند صد هدیه بدامنش فشاندند
چون شد که آنک خرم و شاد همخوابه شوند سرو و شمشاد

۹۹: و-حذف شده آ۹۹ حنظل بد: ز-حنطلهٔ؛ بد: ب-حذف شده، ج د ه ح: تر
آ۹۹-وز: ب ج ده-و؛ وز درون: ح-اندرون
آ۱۰۰-وان: ب-واین آ۱۰۰، آ۱۰۱، آ۱۰۲: ز-آ۱۰۰، آ۱۰۱ ولی در بالای آ۱۰۲ حرف-خ-و در بالای شمارهٔ آ۱۰۱ حرف-م-نوشته شده؛ بیس: ح-بس
آ۱۰۱ ج ده: بطرب آ۱۰۲-از: ج ده-زان آ۱۰۳ ب د: سازکار
آ۱۰۳ و: در معدهٔ؛ چو: آح-حذف شده؛ آ ده ز: کرانست
آ۱۰۵-مفلس: و-مطرب؛ ب: بدشت آ۱۰۵ ج د: خارو
آ۱۰۶ ج ده ز: چون جلوهٔ آن عروس چون حور
آ۱۰۷ و: زرهش آ۱۰۷ ه: راهش آ۱۰۹-سرو و: ه-هردو

2461
/68

۱۱۰ مه در پی آنک کی شود جفت دیوانه ز ماه نو بر آشفت
از تخت شهی سبک فرو جست بر روی زمین چو خاک شد پست
از بس که گریست سینه پرتاب شد نقش بساط شسته زان آب
دیوانه بدرد خود گرفتار حیران شده ماه نو دران کار
نی او همه شب غنود از سوز نی لعبت نو ز بختِ بد روز
۱۱۵ شبگیر که ابر نو بهاری بگریست چو عاشقان بزاری
از باغ نسیم صبح میجست کان مرغ رمیده دام بگسست
بر شخص فرو درید جامه هم کفش گذاشت هم عمامه
بر بوی گلی که بود یارش دامن نگرفت هیچ خارش
بر نجد شد و طواف میکرد با خاطر خود مصاف میکرد

۱۱۰آ- مه: ه- نی؛ پی آنک کی: ب- که آنکه او؛ کی: و- کم
۱۱۰ب ه: بماو
۱۱۲ب- زان: ب- از ۱۱۵-۱۱۳: ز- حذف شده
۱۱۳ب- شده: د- شدو
۱۱۴آ- از: آ ب- ازان
۱۱۴ب- نو: د- تو
۱۲۹-۱۱۶: ز- حذف شده
۱۱۷آ- بر: ح- هر
۱۱۸ب ه: کارش ۱۲۰، ۱۱۹: ب- حذف شده
۱۱۹ب ه: معاف

۱۲۰ سوزان غزلی که دل کند ریش میخواند بحسب حالت خویش
در پیش خیال ناله میکرد وز خون جگر نواله میخورد
مادر که شنید قصّهٔ دوش سوی پدرش دوید بیهوش
ناخن زد و چهره غرق خون کرد دامن ز سرشک لاله گون کرد
بیچاره پدر ز پا در افتاد هم شیشه شکست و هم خر افتاد
۱۲۵ گشتند موافقان و خویشان زین واقعه جمله دل پریشان
آسیب زمانه چون در آید از شاخ سمن خسک بر آید
از هر ستمی که در سرشتست نا آمد روزگارِ زشتست
دوران بلا چو در رسد تنگ دیوانه بکودکان زند سنگ
اندیشه که گم کند هوس را یا رب که مباد هیچکس را

۱۲۰ب و: حالتی ۱۲۱ب د ه و ح: میکرد
۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲: آ- ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴ ۱۲۴، ۱۲۳: ب- ۱۲۳، ۱۲۴
۱۲۶، ۱۲۵: ح- ۱۲۵، ۱۲۶
۱۲۵آ و: متابغان؛ و: آ- حذف شده
۱۲۶آ و: کاسیب زمانه چون در آمد؛ ج د ه: در آمد
۱۲۶ب آ و: از شاخ خسک سمن براید (و: بُر آمد)؛ ج د ه: برامد
۱۲۷ب- نا آمد: ه- نا آمده، ح: از نامهٔ
۱۲۸آ- بلا چو: ب- چو بلا جو
۱۲۸ب ج د ه: زند بکودکان؛ آ: جنک
۱۲۹آ- کند: د- حذف شده

شنیدن لیلی آواز دف ترویج مجنون و از آن حرارت سوخته شدن *

گوینده این کهن فسانه — زان شعله چنین کشد زبانه
کان شمع نهان گداز شب خیز — پروانه صفت بر آتش تیز
چون یافت خبر که یار برگشت — واندیشهٔ دل قضاء سر گشت
روزی دو سه در رخ خلق بربست — وز خون دلش زمین جگر بست
نزدیک بمردن از دم سرد — نی رغبت خواب و نی غم خورد

---

* ب: ...جرآره ... ، ج: شنیدن مجنون (ولی در بالای کلمهٔ ـ مجنون ـ کلمهٔ ـ لیلی ـ افزوده شده است) دف از ترویج ... شدن و تربیت کردن نامه بسوی مجنون ،
د: شنیدن آوازهای دف لیلی از ترویج مجنون و ... ،
ه: شنیدن لیلی آواز دف از برای ترویج مجنون ... سوخته شدن وی، وز: حذف شده.
ح: ...حرارت سوختن و به آب تدبیر فرستادن نامه فرو نشاندن آن آتش.

۱۳-۱: ز ـ حذف شده آ۱ـ کهن: ب ـ نکو آ۲: زین؛ کشد: آ۲ـ کند ، ب: زند
آ۲ـ گداز: ج ـ کند ز آ۳ـ بر: و ـ چو
آ۳ و: زاندیشه دل فزای سرگشت؛ ح: قفائی
آ۴ و: روز دو سه در رخ خلق دربست؛ ح: دربست آ۴ـ وز: د ـ در؛ دلش: آب ـ جگر
آ۵ و: دمی آ۵ـ و: ب ـ حذف شده

آنرا که دل از شکیب فرد است — ای دوست چه جای خواب و خورد است
غمناک به پیچ و تاب باشد — بی غم همه شب بخواب باشد
از تافتگیست رشته در پیچ — کس تاب ندیده پنبه را هیچ
او خود غم عشق داشت برکار — شد با غم عشق غیرتش یار
کبکی که شکسته بال باشد — شاهین ز ندش چه حال باشد
چون رخنه فتد ببام خانه — بر ابر سیه نهد بهانه
بیمار که تب مدام دارد — طاعون رسدش چه طاقت آرد
چون غمزده را دران تحیّر — از خوردن غم درونه شد پر
بس کانده سینه شد فزونش — از دل بدهن رسید خونش
تیمار دلش بجان نگنجید — جان خود چه که در جهان نگنجید
شد در پی آنک دل بکاود — وز غم قدری برون تراود

ج: و ـ حذف شده، جای مصرع خالی است؛ ح: از شب تا روز یار در دست
آ۷ـ همه: و ـ حذف شده
آ۸ ج د ه: پس تافتگی است رشته را پیچ؛ ح: رسته را
آ۸ ج د ه: ندید رشته را، ح: ندید
آ۹ آ: داشی کار؛ ب د و: در کار
آ۱۰ـ کبکی: و ـ مرغی آ۱۰ د ه و: زندش آ۱۲ ح: تپ
آ۱۳ ج د ه و: زندش، ح: زندش ۱۴-۲۷: ز ـ حذف شده
آ۱۵ و: نکنجد آ۱۵ و: نگنجد
آ۱۶ـ وز: آب ـ وان؛ ه: طراود

کاغذ طلبید و خامه برداشت ترتیب سواد نامه برداشت
سوداء جگر بنامه میریخت خونابه زنوک خامه میریخت
کاغذ چو تمام شد نوردش از خون دو دیده مهر کردش
وانگه طلبید قاصدی چست کز باد بتک حریف میجست
دادش که ببر بران خرابش باز آر و بمن رسان جوابش
قاصد شد و ان صحیفه را برد وانجا که سپرد نیست بسپرد
مجنون که بدید نامهٔ دوست میخواست برون فتادن از پوست
برجست و بپای قاصد افتاد چون شاخ بنفشه دررہ باد
گرد از قدمش بدیده میروفت چون گریهٔ خویش پای میکوفت
زان ولوله چون دمی بیاسود بگشاد نورد نامه را زود
دید از قلم جراحت انگیز در دوده سرشته آتش تیز

---

۱۷ و: پرداشت
۱۸ ح: خون نابه؛ ج د: بنوک
۲۰ و: قاصد ۲۰ د ه: تنگ ۲۱: ه - حذف شده
۲۱ و: دادش که رسان آن چو یابش؛ ببر آن: ح - رسان به آن؛ ب: بدان خرابه ش
۲۱ و: باز آ ۲۲ - شدوان: ج د ه - ستد آن ۲۲ - وانجا: ج د ه - جایی، و: آنجا
۲۳ - بدید: و ح - شنید ۲۳ و: فتاد
۲۴ - و: آ - حذف شده ۲۴ - ره باد: آ - ده افتاد
۲۵ ج: میرفت ۲۵ و: بر گریهٔ خویش پای میکوفت
۲۷ - در دوده: ب - در دود، ه: در دیده؛ و: در دیده سرشت

نامه نبشتن لیلی از دودهاء دل سوی مجنون و ماجرای دل دزدیده بران آشنا عرضه کردن *

آغاز صحیفهٔ معانی بر نام خدای جاودانی
خلّاق جهان به بینیازی فیّاض کرم بکارسازی
بر پای کن بلند و پستی پروانه ده برات هستی
بر دامن گل نسیم گستر در حمل صدف یتیم پرور
دل گشته ازو خزینهٔ راز سلطان خرد خزینه پرداز
آنرا که هدایتی رساند اندازه کرا که واستاند

---

* ج د: ... دل سوخته سوی ... عرض کردن، ه: (سرسخن پس از بیت شمارهٔ ۸ نوشته شده) ... دل سوخته سوی ... دل در دیدار آن آشنا عرض کردن، و ز: حذف شده،
ح: ... از دود دل ... و ماجرای دل و دیده بر آن آشنا عرض کردن.
۱۳-۱: ز - حذف شده ۱ ج و: امانی ۱ آ ب و: آسمانی
۲ - به: د - حذف شده ۳ آ: پر پای
۳ ج: پروارده، و: پروازده؛ آ: براه
۴ - حمل: و - بطن؛ یتیم پرور: ه - ببست گوهر
۵ و ح: هم خازن و هم خزینه پرداز
۶ - اندازه کرا: و ح - حدی (ح: حد) که بود؛ وا: ه - دل

وانرا که کند زروشنی دور — آن کیست که باز بخشدش نور
وانکه زخراش سینهٔ خویش — خونابه فشانده ازدل ریش
کین نامه که هست چون نگاری — از دلشدهٔ به بیقراری
یعنی زمن ستم رسیده — نزدیک تو ای رسن بریده
ای عاشق دور مانده چونی — وی شمع زنور مانده چونی
چونست سرت ببالش خاک — خون از رخ تو که میکند پاک
روزت دانم که شب نشانست — شبهاء سیاه برچه سانست
ازمن بکه میبری حکایت — یاخود زکه میکنی شکایت
گریه بره که میکنی ساز — دیده برخ که میکنی باز
درگوش که ناله میرسانی — در پای که قطره میچکانی
بازار تو درکدام سوییست — سیلاب تو درکدام جوییست

۷ـ و: ج د ه ـ حذف شده ۷ ج: بار
۸ـ و: و ـ حذف شده ۸ وح: فشاند
۹ ه: این ۱۰ـ رسن: وح ـ زمن
۱۱ـ دور مانده: ه ـ دردمند ۱۲ ج: بتابش، و: بپاش
۱۳ـ خون: ح ـ خوی ۱۴،۱۳: ح ـ ۱۳، ۱۴
۱۳ ه: شب روانست ۱۳ ح: شبهائی فراق برچسان ست؟ ۱۴-۲۸: ز ـ حذف شده
۱۴ ه: قبل از بیت شمارهٔ ۱۹ نوشته شده ۱۴ و: از ما
۱۴ و: باخود: ح: باخود زچه ۱۵ و: برهی
۱۵ـ دیده: ب ـ خنده: و: برهی ۱۶: و ـ حذف شده

2461
161
11-1

همدرد تو زین غم نهان کیست — غمناک تر از تو در جهان کیست
جایت بکدام خاکدانست — رویت بکدام آستانست
تکیه بدرکه میکنی خواست — بالین گه تو که میکند راست
زنجیر بر کدام کویی — مجنون کدام خوبرویی
جانت که هزار داغ دارد — تسکین بکدام باغ دارد
چشمت که بروی خاک خفته ست — از نوک کدام خار سفته ست
پشت تو به بستر ذلیلان — چونست بسایهٔ مغیلان
غمرا بچه شکل میشماری — شب را بچه روز میگذاری
تا ظن نبری که من صبورم — نزدیک توام اگرچه دورم
غمناک مشو کم از تو غم نیست — بر سنگ سبوز شیشه کم نیست
دردت زمنست گرچه حالی — من نیز نیم زدرد خالی

۱۸: ج د ه ـ حذف شده ۱۸ ح: همدردِ تو
۱۹: ه ـ حذف شده ۲۰ و: بدری؛ ج: خاست
۲۰ـ گرتو: وح ـ ترا؛ که: ج د ـ حذف شده
۲۱ـ بر: ه ـ در، و: بری؛ ج: مویی
۲۳ب ج ه و: جسمت که بروی (و: جسمت بروی) خاک خفتست
۲۳ آب ج ه و: سفتست ۲۴ و: مقیلان
۲۵ـ شکل: ب ـ کار ۲۷: ج د ه ـ حذف شده
۲۷ـ کم: ب ج د ه و ـ که ۲۷ـ سبوز: ح ـ هنوز
۲۸ ج د ه و: اگرچه؛ ب: نالی

2461
160

شمعی که بر آتش است تا روز | پروانه کش است و خویشتن سوز
آبی که بغرق میکشد فرق | او هم بمغاک میشود غرق
چون عشق دلم زدست بربود | دل دادن کس کجا کند سود
چون ز آتش تیز پرنیان سوخت | از سوزن و رشته کی توان دوخت
چون در ز حصار گشت خذان | پیوند نشد بآب دندان
بگداخت ز سوز دل وجودم | وز اوج فلک گذشت دودم
تو گرچه ز عشق تنگ باری | باری قدمی فراخ داری
گر پیشروان شوی وگر پس | دستی نزند بدامنت کس
مسکین من مستمند بندی | موقوف سرای دردمندی
خو کرده بگوشهٔ ندامت | زندانی درد تا قیامت
پروردهٔ غم شدست جانم | فرسودهٔ محنت استخوانم

۲۹-۳۲: ز- حذف شده. ۳۰: و- حذف شده. آ۳۰ د ه: بغرق؛ ج: برق
آ۳۰- اوهم: ج- هم خود، د ه: هم او. ۳۲: و- حذف شده. آ۳۲ آ ح: سوخت
آ۳۳- نشد بآب: ه- ز آبه آب
آ۳۴- سوز: و- دو
آ۳۵ ج د: زعیش برکناری؛ تنگ باری: ه- برکناری، ح: تنگ و تاری
آ۳۵- باری: ه- برخود؛ ب ج د ه ح: قدمِ، ز: قدری
آ۳۶ و: روی وگر
آ۳۷ ه: سزای
آ۳۹ ه: فرمودهٔ غم

2461 /59

تا بسترتو زمین شنیدم | من نیز همان زمین گزیدم
گر حله برآری از حریرم | بینی همه نسخت حصیرم
چون سایه رود براه با من | فرقی نکنی ز سایه تا من
گنج تو ز مایه گشت دریاب | خورشید تو سایه گشت دریاب
گر هست ترا یقین مرا نیست | در هستی خود که هست یا نیست
گشتم بیگانگی چنان چست | کین هستی من ز هستی تست
هر خار که پای تو کند ریش | من از دل خود برون کشم نیش
هر تاب که بر تو ز آفتابست | سوزش همه بر من خرابست
هر آبله کافتدت برفتار | از دیدهٔ من تراود آزار
هر سنگ که پهلوی تو خستست | اینک تن من ازان شکستست
هر کوه که جای تست غارش | بر جان و دل منست بارش

آ۴۱ و: بینی همه نسخه برحریرم؛ ز ح: نسخهٔ
آ۴۲- نکنی: ج و- نبود
آ۴۳ ز: در تاب
آ۴۴ د و: بر؛ ج: کز نیستی خودم که، ه: بر هستی و خود خود که
آ۴۵- ز: آب ه- نم، ج د ز: به
آ۴۶ و: من از تن برون کم نیش؛ ز: برد؛ ح: کم؛ ج د ه: بیش
۴۷، ۴۸: ز- حذف شده
آ۴۹ آ ج د ح: خسته ست (ج د ح: است)
آ۴۹ آ ج د ح: شکسته ست (ج د ح: است)

2461 /58

هر باد که از رهِ تو خیزد | در سینهٔ من غبار بیزد
من بی تو چنین بغم نشسته | از هر که بجز تو روی بسته
تنهایی و گوشهٔ و دردی | وز آب دو دیده آب خوردی
مشغول بدین شکنجهٔ درد | کان گم شده را کجاست ناورد
آن سینهٔ بیفراغ چونست | زندانی بیچراغ چونست
ای خار چو پهلویش کنی ریش | از آتش آه من بیندیش
ای گرد چو بر تنش نشینی | باران سرشک من ببینی
روای دم سرد من براهش | خاشاک بچین ز تکیه‌گاهش
اینم نه گمان که یار دلسوز | شبها بوصال میکند روز
درکوی دگر همیزند گام | با یار دگر همیکشد جام
گر یار نو آمدت در آغوش | از یار کهن مکن فراموش
بیگانه مشو چنین بیکبار | آخر حق صحبتی نگه دار

---

۵۱ وزح : در دیدهٔ ۵۲ـ من : د ـ تن ؛ و : بغم چنین
۵۳ ج د ه : وز ؛ ز : همچه ۵۳ ج د ه : از ۵۴ـ گم شده : و ـ دلشده
۵۵ ج د : این ، ح : وان ؛ ه : این سینهٔ بیچراغ چونست ۵۵ ه : بیفراغ
۵۶ ز : ای خاک ؛ آ : پهلوش ، ح : پهلوش
۵۷ـ من : ح ـ ما ؛ ج : نه بینی ۵۸ : ه ـ حذف شده
۵۸ـ روای : د ـ دود ۵۸ـ بچین : و ـ به بین
۶۲ـ مشو چنین : و ـ چنین شدی ؛ ز : مرو
۶۲ ج ه ح : نگهدار

گر باده وگر خمار بودیم | روزی نه من و تو یار بودیم
گر لاله و سرو در شمارست | آخر خس و خار هم بکارست
گیرم که تراست لعل در چنگ | مفکن بدکان شیشه‌گر سنگ ،
گر تو خوشی از همای دیدن | نتوان سر ماکیان بریدن
کو آن نفس وفا شمردن | در کش مکش نیاز مردن (؟)
گفتن سخنی ز دوستداری | پس روی بتافتن ز یاری (؟)
دیدی که بمعرض هلاکم | چون باد برون شدی ز خاکم
بیگانه صفت خرام کردی | بیگانگی تمام کردی
بسیار می جفا چشیدی | بیخوابی و بیدلی کشیدی
اکنون که بوصل خفتهٔ شاد | همخوابهٔ نو مبارکت باد

---

۶۳ ح : گر بادهٔ دگر ؛ وگر : و ـ اگر
۶۳ـ روزی : ج ـ آخر ؛ ح : من و تو نه یار
۶۴ آ : در شمار یست ، ه : بیشمارست ۶۴ آ : بکار یست
۶۵ آ : مفکس ؛ گر : ج ـ حذف شده ۶۶ ه : دیدن بی
۶۷ـ کو آن : ه ـ کران ۶۷ ـ در : و ـ از
۶۸ ج د ه وزح : گفتی ؛ ب : سخن ۶۸ ج د ه وزح : بتافتی
۶۹ ج : شدی برون ۷۲ ، ۷۱ : ب ـ ۷۱ ، ۷۲
۷۱ ج د ه : بسیار همی جفا کشیدی ، و : بسیار جفای من کشیدی
۷۱ـ بیدلی : ز ـ رنجها ؛ ج د ه و : چشیدی
۷۲ـ خفتهٔ : ز ـ کشتهٔ ۷۲ ز : همخانه ؛ ح : تو

با این همه دوستار و یاریم | با یار تو نیز دوستداریم
بخت من اگر زمن شد آزاد | آنرا که رسید یار او باد
او گرچه که دشمنیست در پوست | از دوستیت گرفتمش دوست
ممکن نشود چو بر عدو زور | شوریده بمانم ار کنم شور
چشمی که کند ستیزه با خار | بندد ره روشنی بمسمار
آن یار که دوست داشت یارم | دشمن بوم ار نه دوست دارم
گر تو نکنی بهر یادم | از تربیت غم تو شادم
آنکس که زند ز عاشقی دم | از خوردن غم کجا خورد غم
آتش زدهٔ مرا بخر من | ترسم که کنی گله هم از من
سیلی که زند طپانچه بر سنگ | خود ناله کنان رود بفرسنگ
چون باز کشی ز دوست دامن | یا رنجه شوی بگفت دشمن

۷۳،۷۴: ج دهز ـ ۷۴،۷۳ آ۷۳ ج دهز: دوستدار یارم؛ وح: یارم
آ۷۳ ب: با یار تو یار تو یار و دوستداریم، ج: حذف شده و بجای آن آ۷۸ نوشته؛ دهوزح: دوستدارم
آ۷۴ دهز: بخت تو آ۷۴ ـ او؛ ج ده ـ من آ۷۵ ح: دشمنی ست آ۷۵ ج: دوستی ات
آ۷۶: ممکن نبود جو بر عدم زور؛ ج دوزح: نبود آ۷۷ ـ ره؛ ب ـ در
آ۷۸ ـ آن: د ـ از آ۷۸ ـ بوم: دهز ـ بود آ۸۰ ب ج ده: ز عاشقی زند؛ ز: و ـ حذف شده
آ۸۱ ـ که کنی گله: و ـ گله کنی؛ گله: ه ـ فکر
آ۸۲ ب و: با سنگ آ۸۲ وح: ناله زنان
آ۸۳ ه: بد وست آ۸۳ ـ یا رنجه: ج دهوز ـ با رنجه؛ ح: با رنجه شوی ز گفت دشمن؛
آ: شدی

2461
155

عشق از تو مگر غبار خود رُفت | کاز رده همی شوی ز هر گفت
۸۵ مرغی که بشاخ دل نه بندد | طیره شود ار گلی بخندد
نگشاید این دل ز بو نم | کز گریه شد ست اشگ خونم
بگذشت چو ز هر من ز تریاک | تو دیر بزی که من شدم خاک
درد تو رفیق جان من باد | همخوابهٔ خاکدان من باد
چون خوانده شد این ورق تمامی | دلسوخته پخته شد ز خامی
۹۰ غلتید میان خاک لختی | چون باد زده کهن درختی
پس قاصد نامه را بفرمود | کارد قلمی و کاغذی زود
قاصد بسوی قبیله شد راست | واورد و سپردش آنچ درخواست
دیوانه ز راز پرده برداشت | میریخت غمی که در جگر داشت
اوّل بگه قلم گزاری | کرد از سر خستگی وزاری

۸۴: ج ـ حذف شده آ۸۴ ـ از: دهـ ـ حذف شده؛ غبار: ج ه ـ عنان
آ۸۴ ب ج ده ز: بهر آ۸۵ و: به بندد آ۸۵ ج دهوز: تیره
آ۸۶ ب: بگشاید؛ این: و ـ ازین
آ۸۶ ح: کز گریه گره شده است خونم؛ ب: کر؛ شد ست اشک: ز ـ گره شد ست؛
اشک: آ ـ حذف شده، ج دُه: بسته
آ۸۹ ـ دلسوخته: ب ـ وان سوخته آ۹۰ ـ میان: ه ـ بسان
آ۹۲: واورد سپردش، ج دهز: آورد و سپرد؛ وح: سپرد آنچه او خواست؛
آ۹۳ ـ غمی: د ـ نفر، ه: میی
۹۴: و ـ حذف شده آ۹۴ زح: گذاری

2461
154

جواب نبشتن مجنون مرفوع القلم از سیاهی آبناک دیده جراحت نامهٔ لیلی را و ریشهاء سربسته از نوک قلم خاریدن و خون سوخته بر ورق چکانیدن و دهانهٔ جراحت را بکاغذ لیلی بستن *

آغاز سخن بنام شاهی — کاراست چو چرخ بارگاهی
خورشید فروز و انجم آرای — بیناکن عقل معرفت زای
سازندهٔ گوهر شب افروز — روزی ده جانور شب و روز
دیباچه گشای باغ و بستان — گویاکن بلبلان بدستان

---

* آ: ... از سیاهی آب ناکرد دیده ...، د: ... و دهانهٔ جراحت بستن،
ه: نامه نوشتن لیلی از دودهای دل سوخته سوی مجنون و ماجرای دل دزدیده بران آشنای جانی عرضه کردن و جواب نوشتن مرفوع القلم از سیاهی آبناک دیده جراحت نامه لیلی را، و: حذف شده،
ز: نوشتن مجنون جواب لیلی را، ح: ... آبناک دیده نامهٔ جراحت لیلی را ... بر ورق چکانیدن.

۱: آ - قبل از سر سخن نوشته شده. آ ب و: آغاز بنام پادشاهی
آ ۲ - و: ج د ه و ز ح - حذف شده. آ ۲ ز: معرفة
آ ۳، آ ۳: ه - آ ۳، آ ۳
آ ۴ و: به بستان

۵ برتر ز نشانه گاه فرهنگ — نزدیک شکستگان دلتنگ
در مکتب کن صحیفه پیوند — برکن مکن جهان خداوند
صنع از کمر قضاش طرفی — حم ز حمد او دو حرفی
زان صنع که کاینات چیزیست — ملک ازل و ابد پشیزیست
زین گونه ز نافه پوست کنده — پس بوی جگر برون فکنده
۱۰ کین قصهٔ محنت از غمینی — بر سیم بری و نازنینی
یعنی ز من خراب رنجور — نزدیک تو ای ز مردمی دور
بگذر ز من عتاب روزی — چندم ز عتاب تلخ سوزی
من خود ز زمانه در هلاکم — تو نیز مکش بخون و خاکم
اکنون که ز دست شد عنانم — از طعنه چه میزنی سنانم
۱۵ با تو بدلم دگر نگنجد — حقا که خیال در نگنجد

آ ۵ و: نشاطگاه
آ ۷ ج د ه: هم ز احمد او شده دو حرفی، و ز: حامیم ز حال (ز: ز حمد) او دو حرفی؛ ز حمد: ب - ز حمل
آ ۸ - چیزیست: ه - حرفیست
آ ۸ - ملک: ب - قدر؛ پشیزیست: ه - شکرفیست
آ ۱۱ ح: خراب ه
آ ۱۲ - ز عتاب: ج د ه - بخواب، ز ح: بعتاب
۱۵، ۱۴، ۱۳: و - حذف شده
آ ۱۳ ج د: بر هلاکم
آ ۱۵ - بدلم دگر: ب - بدنم اگر

باد ارچه گل آردم زکویت گل ننگرم از برای رویت
خواهم شب تیره باتو شینم تا سایه برابرت نه بینم
باجزتو چه کار تا تو هستی در قبله خطاست بت پرستی
عشق از دو صنم بود عنان تاب چون دین زتوجّه دو محراب
جان رفت زسینه دیر شد دیر نبود بیکی میان دو شمشیر
در سینهٔ من که میکند سیر اندیشهٔ تست نی غم غیر
نیلوفر ترکه تازه رویست ازچشمهٔ خور نه زآب جویست
یکدل زتو شد غبار هرکو بهر دگری دل دگر کو
غیرتو و پس درین دل گم یکدیده وانگهی دو مردم
تا یکسرمو بود بجایت یکمو نکشم سرازهوایت

۱۷آ ج: خواهم که شب؛ تیره: ه - تار؛ باتوشینم: ب - تانشینم
۱۷ب ه: چون سایه برابرت به بینم؛ ب: به بینم ۲۰، ۱۹، ۱۸: و - حذف شده
۱۸آ - باجزتو: ز - جز باتو، ح: باغیر
۱۹ب آ: چون رین؛ ج د ه ز: چون دین محمدی بمحراب ۲۰آ ح: رفته
۲۰ب ج د ز: نبود بیک نیام شمشیر؛ میان دو: ه - نیام
۲۱: ب - حذف شده ۲۱آ ج د ه و ز: میکنی
۲۱ب ز: نه؛ غم: د - حذف شده ۲۲آ - تر: ج د ه - من، ز: تو
۲۲ب - ز: آ ز - حذف شده ۲۳: و - حذف شده
۲۴آ و: غیر از توکسی درین دلم کم؛ ج د: دلی
۲۵ب - یکمو: ب ح - مویی، و: موی، هوایت: د ز - وفایت، ولی در نسخهٔ د - در بالای کلمهٔ - وفا - بخط ریز هوا - هم نوشته شده

تا در سر شمع نور باشد پروانه کجا صبور باشد
نزدیک بمردنم زدوری دور از تو وآنگهی صبوری
اینجا من و دلستانم آنجاست آنجاست دلم که جانم آنجاست
من تنگدلم تو در دل تنگ صحبت دو مکن بمنزل تنگ
آنرا که دو یار در دل آید شک نیست که دل فراخ باید
گر کرد سپهر بیطریقم تهمت زدهٔ دگر رفیقم
نی خواهش دل مرا بران داشت کز قبله به بت نظر توان داشت
بنشاند مرا چنین بر آذر حکم پدر و رضاء مادر
مهری که بسینه داشت رویم بر روی پدر چگونه گویم
آن یار که جز تو در کنارست سروست و مرا درخت خارست
گر گل بودم بدیده یا خار اولیتر از آن که روی آن یار

۲۷ب - دوراز: آ - درداز، ج: ره کز، د: وه کز، ه: وانکه
۲۸آ ج د ه: دل روانم
۲۹آ - تو در دل: و - چو منزل
۳۰ب - که دل: آ - دلی؛ که: ب - حذف شده
۳۲آ ز: نه؛ ج: برین، ح: بدان،
۳۲ب ج و: کز کعبه نظر به بت؛ د ه ز: کز کعبه ۳۴: ز - حذف شده
۳۵آ - آن: و - وان، ز: هر؛ جز: ب - بی
۳۵ب - و: ز - حذف شده ۳۷، ۳۶: ج د ه ز - ۳۶، ۳۷
۳۶ب ح: اولی تر؛ آ ه: بار

دعوی وفا کنم که یارم پس از تو بجز تو چشم دارم
چشمت چو کند بروی من ناز در روی تو دیده چون کنم باز
بادام دو مغز در یکی پوست از غایت سخت چشمی اوست
۴۰ زان مه که چو شب رمیدم از نور جز یک نظری ندیدم از دور
هرچند بعقد بود جفتم نادیده رخش طلاق گفتم *
گر بود نظر بدلفروزی دیدار توام مباد روزی
در سر نکنم دویی همه گاه گر سر دو کنی بتیغ کین خواه
مؤمن بوفا دو روی نبود ور هست یگانه گوی نبود
۴۵ بر من چه کشی بخشم شمشیر من خود شده ام ز جان خود سیر

۳۷آ ح: دعوای؛ کنم: و- کنی، ز: کیم ۳۸آ ج د ه: چشمت که کند بروی من باز (د ه: باز)؛
و: بسوی من باز؛ آ ز: باز ۳۸ب- باز: ه- دربر، ز: باز
۳۹ب- سخت چشمی: ه- چشم تنگی، و: سخت روی؛ سخت: ز- تنگ
۴۰آ- چو شب رمیدم: و- شب رمیده
۴۰ب ح: نظرش؛ ندیدم: آ- که دیدم
۴۱آ ج: بعتد ۴۱ب د: ناداده
* ز: بعد از بیت شمارهٔ ۴۱ ابیات زیر: از شعلهٔ آه در دهانم پر ابله بین همه زبانم
ما را به امان گر از تو ره نیست تو غمزه زنی مرا گنه نیست - افزوده است.
۴۳ب، ۴۳آ: ه- ۴۳آ، ۴۳ب ۴۳آ آ: دوی؛ همه گاه: ب- درین راه
۴۳ب ه: در سر دو کنی دو رویه که گاه، و: گر سر رودم بتیغ خونخواه
۴۴آ ه: دوری ۴۴ب- ور: ج ه- ار، د و: گر

بی قیمت و قدر و خوار و کاهان چون مرکب کور پادشاهان
بیدار برای آخرین خواب چون اشتر عید و گاو قصّاب
امروز که من بدین خراشم تو نیز مزن بدور باشم
جان کز تو رمید زخم غم خورد تن نیز درین شکنجه خم خورد
۵۰ آن دل که کشد ز دوست دامن ناچار خورد قفای دشمن
یاری که برد ز صحبت یار ماخوذ شود بسلک اغیار
در کوی تو دل که بوی جان یافت گم گشت چنانک کم توان یافت
گر باز بیابم آن دل گم ندهم بمه آنگهی بمردم
جانیست بموی تو گرفتار خواهیش ببند و خواه بگذار
۵۵ مرغی که پرش بریخت از تن بیهوده بود قفص شکستن
گر جان ز پی رحیل شد چست غم نیست که جان من غم تست

۴۷، ۴۶: و- حذف شده
۴۶آ ج د ه: بی قیمت و قدر کار خواهان ۴۶ب ح: بادشاهان
۴۷آ- بیدار برای: ج د ه- بیدار (ه: بیداد) ز بهر، ز: بید از بهر
۴۸آ و: درین ۴۹: و- حذف شده ۴۹آ آ: رمیده؛ زخم: ز- زهر
۴۹ب- تن: ز- جان ۵۰آ ج: آندم که. ۵۰ب- ناچار: و- ناگاه ۵۱آ- برد: ج د ه- بود
۵۱ب ه: باخود نشود بسنگ عیار؛ ماخوذ: و ح- منظوم؛ ج: بسنگ
۵۳آ ج د ه: چون باز ندانم این دل گم ۵۳ب ج د ه: بدهم همه
۵۴: ج د ه- حذف شده ۵۴ب- و: ز- حذف شده
۵۵آ- پرش: ح- قفص ۵۶ب- که جان: ج د- ز جان، ه: بجان

جان حیف بود بهاء این غم — آخر غم تست چون زنم کم
هرجا که کنم نشست یاخاست — چون در نگرم غم تو آنجاست
شبها زغمت بسوز من کیست — من دانم و شب که روز من چیست
همسایه نخفت از آه سختم — وز خواب ابد نخاست بختم
خوابم نه دگر زبعد ماهی — یابم زخیال تکیه گاهی
در خواب چو دامن تو گیرم — بیدار شوم ولی بمیرم
خفتن چو بجز چنین ندانم — میترسم از آنک خفته مانم
فریاد که دل وبال من شد — رسوائی من جمال من شد
بر خاک در تو سنگسارم — ور سنگ طلب کنی ندارم
بین برتن من نشان خاشاک — چون هندسهٔ بتختهٔ خاک

آ۵۷ـ حیف: و ـ خوب آ۵۷ـ زنم: ج د ه ـ نهم؛ کم: ز ـ دم
آ۵۸ه: خواست آ۵۸ـ در: و ـ می
آ۵۹ز: مشبها غمت؛ ج: بغمت؛ ه: بروز
آ۵۹ ج د ه: من دانم و من بروز (ه: بسوز) من کیست؛ شب: ز ـ من
آ۶۰ ه و ج: زآو آ۶۰د: ورخواب آید؛ ور: ز ـ و؛ ج ه: نخواست
آ۶۱ح: خوابم نه اگر زیاد ماهی؛ ب: مگر
آ۶۳، آ۶۳: ج د ه و ـ آ۶۳، ۶۳
آ۶۳ ج د ه: خفتن بجز این دگر ندانم
۶۴: و ـ حذف شده آ۶۴ز: خیال
۶۵: و ـ حذف شده آ۶۶ه: درتن

پشتم که رقم هزار دارد — جدول زخراش خار دارد
از خار مرا کبودی تن — گوئی زده اند جمله سوزن
پهلوی بنفش من نگر چیست — چون ابروی وسمه کردهٔ تست
چون تن بفراق اسیر باشد — خار و خسکش حریر باشد
با رنج خودم چنان خوش افتاد — کز راحت کس نیایدم یاد
اشتر که بخار خوی دارد — حلوا دهیش چه روی دارد
آن مرغ چه ترسد از بطانه — کو خار خورد بجای دانه
من بر در تو غبار در چشم — نی نی غلطم که خار در چشم
تو پای زخار من نگه دار — دامن زغبار من نگه دار
گر تیغ زنی برآستانم — من بنده بدوستی همانم
از من بگمان چنان رمیدی — کز کوی وفا عنان کشیدی

آ۶۷و: جذول
آ۶۹ـ بنفش من نگر: ب ـ بنفش کرده؛ د: بنفش من نگر چیست؛ ه: دگر
آ۷۰ـ و: آب ج ز ـ حذف شده ۷۳، ۷۲۰: و ـ حذف شده
آ۷۲د: حلواش دهی؛ ه: روئی
آ۷۴ـ برد: وح ـ دور نو
آ۷۵د: نگار؛ آ ج ه: نگهدار آ۷۵ آ ج ه: نگهدار
آ۷۶ـ برآستانم: ب ـ وگر ستانم آ۷۶ ج د ه: نمانم
آ۷۷ز: رمیده
آ۷۷ز: کشیده

تو فارغ و دل بسی فغان زد | بر ماه طپانچه چون توان زد
آسوده که با فراغ دل زیست | او کی داند که سوز من چیست
باغی که خزان ندیده باشد | برگ و گلش آرمیده باشد
یاری که دلش ز مهر پاکست | اورا ز گزند من چه باکست
ترکی که بر آهو افکند تیر | خوشدل شود از هلاک نخجیر
شاهین که دهد کلنگ را خم | از رنج دلش کجا خورد غم
برداشته‌ام ز خویشتن دل | بسم الله اگر کنند بسمل
چون بر سر گنج پاس دارم | از تیغ چرا هراس دارم
شب رو که برد زبانهٔ نور | جلاد بدشنه هست معذور

آ۷۸، آ۷۸: ه‍ـ آ۷۸، ۷۸
آ۷۸ و: تو فارغ و من دل زیان کرد
آ۷۹ ـ من: ح ـ دل
آ۸۰ ـ و: ج د ه‍ و ـ حذف شده
آ۸۲ ـ ترکی: ج د ه‍ ـ ترسم
آ۸۲ و: بود؛ هلاک: ج ـ هوای
آ۸۳ ـ شاهین: آ ـ شیری؛ ب: کلنگ را دهد
آ۸۳ ج: بجای بخورد ـ ابتدا کلمهٔ بخورم ـ نوشته شده و سپس بالای ـ م ـ حرف ـ د ـ اضافه گردیده است
آ۸۵ ـ تیغ: ه‍ ـ نفع؛ تیغ چرا: و ـ تیغ کجا
۸۶: ز ـ حذف شده
آ۸۶ و: شب رو که رود ز بابه پر نور

2461
145

برکشتن من چو کامکاری | مردار شدن چرا گزاری
میشی که زجان فتد بتاپاک | هم تیغ شبان سرش برد پاک
شد سوخته جان ناشکیبم | تا کی بزبان دهی فریبم
بس ابر که تند سر برآرد | آواز دهد ولی نبارد
دلها بستیزه خست نتوان | قاروره بره شکست نتوان
بر بیگنه آنکه شد ستم سنج | آخر بود از ندامتش رنج
درزی که بتاب رشته پیوست | مالد بفسوس دست بر دست
آن گرگ بود نه آدمی زاد | کز خوردن آدمی شود شاد
فریاد که خوردیم همه خون | زین فتنه خلاص چون بود چون
زنجیر گسستن است کارم | موئی زتو بگسلم نیارم

آ۸۸ ج د ه‍: بطاپاک ۸۹، ۹۰: ج د ه‍ ز ـ ۸۹، ۹۰
آ۸۹ ج د ه‍: دلسوخته جان و ناشکیبم ۹۱: و ـ حذف شده ۹۴-۹۱: ز ـ حذف شده
آ۹۱ ج د ه‍: بس کار ستیزه جست نتوان آ۹۱ ب: قارورهٔ پر
آ۹۳ ج د: آخر ز دلش هم (د: نه هم) بود رنج، ه‍: آخر ز دلش هم برد رنج؛ و: برد
۹۴، ۹۳: ح ـ ۹۳، ۹۴
آ۹۴ ـ گرگ: ب ـ دیو
آ۹۴ ـ آدمی: ه‍ ـ دیگری، و ح: خون دمی ۱۰۶-۹۵: ز ـ حذف شده
آ۹۵ ـ خوردیم همه: ج ـ خوردیم، د: خورد همدم، ه‍: خوردنم
آ۹۵ ـ بود: و ـ نیم آ۹۶ ه‍: یارم
آ۹۶ و: موی؛ د: نگسلم؛ ه‍: نگسلد بیارم

2461
144

گیرم نکشی بوصل بویم | کم زانک نگه کنی بسویم
بردار ز مطرح هلاکم | افتاده رها مکن بخاکم
چون ثبت شد آنچ بود شایان | وان نامهٔ درد شد بپایان
تاریخ فراق یاورش کرد | عنوان سرشک برسرش کرد
بسپرد بقاصد سبک سیر | تا بستد و بر پرید چون طیر
برد آن ورق و بناز نین داد | غنچه بکنار یاسمین داد
چون نامه بدید ماه بی صبر | از نومیدی گریست چون ابر
بگشاد و بخواندنش بسیجید | در هر رقمی بدرد پیچید
از پوزش و عذر بیکرانش | تسکین تمام یافت جانش
از خواندن نامه چون بپرداخت | تعویذ گلوی خویشتن ساخت

آ۹۷ و: گیرم که کشی بوصل رویم ؛ ح: ندهی ز وصل ؛ بویم: د ـ بسویم
آ۹۸ ج: کنی نظر برویم ؛ دھ: کنی نظر ، و: نظر کنی
آ۹۸ ج: مکن رها
آ۹۹ چون ثبت: ج دھ ـ بنوشته ؛ و: آنکه ؛ ھ: شاهان
آ۹۹ ج د: کان ؛ ھ: آن ناله و درد شد بپایان
آ۱۰۰ ھ: تاریخ فراق باورش کرد ؛ و: تاریخ ؛ ج: باورش ، ح: پادرش
آ۱۰۱ ھ: تا بستد و برید با طیر
آ۱۰۴ ج د و ح: بگشاد و بخواندش و بسنجید ؛ و: ب ـ حذف شده ؛ ھ: بسنجید
آ۱۰۴ و: از هر ورق ؛ رقمی: ج د ھ ح ـ ورقی
آ۱۰۵ ج د ھ: از پرسش ؛ و: و ح ـ حذف شده

غزیمیت دوستان جانی سوی مجنون و او را از دیو اغ کوه با فسون در حلقهٔ مردمان در آوردن و سایه گرفتن او از درختان سایه دار و چون باد سوی باغ دویدن و آهنگ مرغان باغ کردن و با بلبل گلبانگ زدن *

چون نافه گشاد باد نوروز | بشگفت بهار عالم افروز
ابر از صدف سپهر یکسر | در گوش بنفشه ریخت گوهر
سرو از علم بلند پایه | بر فرق سمن فکند سایه

---

* ب: ... باغ دمیدن و ... ، ج: ... بسوی مجنون ... در حلقهٔ مردان در آوردن ... و چون باد هر سو دمیدن و ... ، د: ... بسوی مجنون ... بر دمان آوردن و سایه دار و چون باد هر سو دویدن ،
ھ: ... بسوی مجنون ... از درختان سایه دار ، وز: حذف شده
ح: ... از درختان سایه دار ... و با بلبل نالان گل بانگ زدن .
۱۱ـ۱: ز ـ حذف شده آح: کشاد
۳ـ سرواز: و ـ سرو ـ ولی بالای بین ـ حرف ـ ز ـ افزوده شده
۳ـ سمن: ب ـ چمن ، و: گل او ؛ ح: فکند

2461

از شبنم گوهرین شمایل — آراست گلوی گل حمایل
غنچه بدر آمد از شبستان — پرشیر شدش ز ابر پستان
بید از سر خنجر گهردار — شد بر سر یاسمین گهربار
نازک تن لالهٔ دلفروز — لرزنده شد از نسیم نوروز
با شاهد و می نجسته نامان — گشتند بهر چمن خرامان
هر کس بعزیمت تماشا — مجنون و دلی رمیده‌ها شا
هر کس شده در کنار آبی — مجنون خراب در خرابی
هر کس بسوی چمن شتابان — مجنون رمیده در بیابان
هر کس صنمی چو گل در آغوش — مجنون رمیده خار بر دوش
هر باد که از بهارش آمد — بگریست که بوی یارش آمد
هر گل که شکفته دید بر خاک — کرد از غم دوست پیرهن چاک

آ۴ ج: از شبنم عنبرین جلاجل ؛ و: گوهر ؛ د ه: جلاجل
ب۴ ج د ه: آراست گل از گلوی حایل
آ۵ و: شد دست ؛ ه: ز ابر نیسان آ۶ ب ح: دلافروز ، ه: دلاف
ب۷ و: زنده شده آ۸ چمن: ب ـ طرف
ب۹، آ۹: ج د ه ـ آ۹، ب۹ ب ج د ه و ح: دلِ
۱۰ ج د ه ـ حذف شده ۱۲، ۱۱: ح ـ ۱۱، ۱۲
آ۱۱ ـ چمن: و ـ کسی ۲۶ ـ ۱۲: ز ـ حذف شده آ۱۳ ح: در آگوش
ب۱۲ ـ رمیده: ب ـ همه زخم ب۱۳ ـ باد: ج ـ خار ؛ ه: آید
ب۱۳ ه: آید آ۱۴ ج د ه: در خاک

۱۵ یکروز درین چنین بهاری — میگشت بگرد چشمه ساری
با خود بهزار جان گدازی — میخواند نشید عشقبازی
پیرامن او ز خویش و پیوند — حاضر نه کسی مگر دی چند
آنکس که بکوه و دشت خو کرد — زو انس نشاید آرزو کرد
آهو که خورد بدشت خاشاک — با شد جو خانه نزد او خاک
۲۰ مرغی که ز سبزه داشت مفرش — زندان قفص کجا کند خوش
مردی که گرفت میل صحرا — در خانه بری رود بصفرا
او بود و غمی و باد سردی — کز دور پدید گشت گردی
یاری دو ز محرمان دردش — خونابه زداء روی زردش
بودند بکوه و دشت پویان — آن گم شده را بخاک جویان
۲۵ صحرا چو غبار می نوشتند — تا بر سر خلوتش گذشتند
در کوچ گهش جمازه راندند — وز دور جمازه را نشاندند

آ۱۶ ـ بهزار جان: ج د ه ـ غزلی بجان آ۱۶ ح: می گفت ؛ نشید: و ـ نوید
آ۱۷ د: پیرامنی آ۱۷ ـ مگر: د ـ بجز ؛ ه: مگر کسی
آ۱۸ ح: بدشت و کوه
آ۲۰ ج د ه: بسبزه
آ۲۱ آ: مردم ؛ ج د ه: مردم که گرفت خو صحرا ، و: مردم چو گرفت میل خضراء ؛ ح: خضرا
آ۲۱ و: از خانه بری رود بصحرا ؛ ح: بصحرا آ۲۲ ـ بودند: ه ـ باد
ب۲۲ ه: کز دود بدید ؛ آب: بدید آ۲۳ ح: یار ؛ دو: ه ـ وز
ب۲۴ و ح: وان آ۲۵ ـ غبار: ج ـ بغار ب۲۶ ج د ه: از

2461

رفتند پیاده پیش مجنون ریزان زدو دیده دُر مکنون
دیدند بگوشهٔ خرابی غولی بکنارهٔ سرابی
زنجیر زهمدمان گسسته در حلقهٔ دام وددنشسته
۳۰ از دامن پاره خاک می بیخت وز دیدهٔ تر سرشک میریخت
گفتند که ای رفیق چونی درخون جگر غریق چونی
آخر چه شدت که وارمیدی وزصحبت دوستان پریدی
خو باز گرفتی از همه کس با شیر و گوزن ساختی بس
زینسان نبرند آشنایی مردم نکند چنین جدایی
۳۵ هرجنس زمردم وددودام در صحبت جنس گیرد آرام
قمری که نوای عشق سنجد با زاغ نشانیش برنجد
بوم آید سوی بوم منحوس طاوس بجلوه‌گاه طاوس
تو مردم و دانشی زحد بیش چونست که با ددان شدی خویش
برخیز که گل شکوفه نوکرد دلها بنشاط می گرو کرد

۴۱-۲۷: ز- حذف شده ۲۷- پیش: و- سوی ۳۰ ج د ۵: ... پاره اشک میریخت
۳۰ و: از دیدهٔ دُر: تر: ح- دُر ۳۱ ۵: گویند
۳۱ آ ه: خوئی ۳۲ ح: شدی: وارمیدی: و- آرمیدی
۳۲ ۵: رمیدی ۳۴ و: ویشان نبرند آشنایی ۳۴ و: نکند
۳۵ ۵: دد دام ۳۶ ج: ندای ۳۶ و: باداغ
۳۷ و: بوم آمد سوی بوم منحوس: بوم: ۵- بزم
۳۸- و: ۵ و ح- حذف شده ۳۸ و: شوی

۴۰ وقت چمنست و بوستان هم ما منتظریم و دوستان هم
امروز اگر دمی چو یاران باشی بمراد دوستداران
گلگشت چمن کنیم چون باد باشیم بروی یکدگر شاد
بینی رخ دوستان جانی بی دوست مباد زندگانی
مجنون زدو دیده آب بگشاد وانگه گره جواب بگشاد
۴۵ گفت ای شب و روزتان همه سور بادا شبتان زروزمن دور
من کز غم جهان شدم فرد بازم بجهان چه جاء ناورد
پیرایهٔ من اگرچه زشتست چون خوی گرفته‌ام بهشتست
زان گونه ببانگ بوم شادم کز بلبل مست نیست یادم
در دشت چنان خوشست خارم کز باغ کسان خبر ندارم
۵۰ غولی که بدشت خو پذیرد در باغ بریش جا نگیرد

---

۴۰ ب ج د: چمن است
۴۱ آ: باران ۵۶-۴۲: ز- حذف شده
۴۳- بینی: و- ببیش ۴۴ ح: بگشاد
۴۴ ح: وانگه گره از جواب بگشاد
۴۵ ۵: گفت ای همه روزتان همه سور؛ ح: در زیر- تان- بخط دیگر- شما- افزوده: همه: ب و- بهم
۴۵- دور: ۵- روز ۴۶ ج ۵: چنان
۴۷ ب ج د ۵ ح: ویرانهٔ ۴۹ آ ب ح: در دست ۴۹ و: کز
۵۰ ج د ۵: بومی که بدشت خو پذیرست؛ ح: پزیرد
۵۰- جا نگیرد: آ ب- سایه گیرد، ج د ۵: سایه گیرست

آنرا که خیال یار باشد | با سرو و گلش چکار باشد
بگذار چمن که یار من نیست | وان گل که مراست در چمن نیست
یاران زچنان جواب دلدوز | راندند بسی سرشک جانسوز
گفتند که ای نشانهٔ درد | زندان دلت خزانهٔ درد
۵۵ شک نیست که روی یار دیدن | خوشتر ز گل و بهار دیدن
لیکن گل تو که رشک باغست | او نیز دران چمن چراغست
گه گه که دلش بگیرد از کاخ | جان تازه کند بسبزی شاخ
هرجا که بنفشهٔ ببوید | از قامت تو فسانه گوید
هرخار که دید جان بکاود | واندوه ترا برون تراود
۶۰ هرفاختهٔ که برکشد آه | از سوز غمت زند علی‌الله
آید بچمن چو نازنینان | با همنفسان و همنشینان

آ۵۱ ـ و: ج ـ حذف شده
آ۵۲ آب ح: بگذر که (ب: گلروی) چمن چو یار من نیست؛ که: و ـ چو
آ۵۳ ـ زچنان جواب: ج ـ زجواب آن؛ آ۵۳ ج: راندند زدیده اشک دلسوز
آ۵۴ ـ ای: ه ـ این آ۵۵ ـ و: ه ـ حذف شده
آ۵۶ ـ گل تو: و ـ آن گل نو آ۵۶ ب: درین
آ۵۷: ز ـ حذف شده آ۵۷ ـ بسبزی: وح ـ بسبزه و
آ۵۸ ـ تو: ج د ـ او؛ ه: او افسانه جوید
آ۵۹ و: اندوه تو زان برون تراود
آ۶۰ ـ از سوز غمت: ه ـ از سوخته

ایشان همه با نشاط همرنگ | او گوشه گرفته با دل تنگ
برخیز مگر زبخت روشن | بینی گل تازه را بگلشن
مجنون که شنید نام مقصود | بر شد ز دلش بر آسمان دود
۶۵ با همنفسان زجای برخاست | بر ناقه نشست و محمل آراست
رفتند ازان خرابه پویان | در جلوه گه نشاط جویان
یاران عزیز در چمن گاه | بودند نشسته چشم در راه
دیدند چو روی عاشق مست | گشتند ز رفق برزمین پست
درخدمت آن غریب دلریش | کردند بشاشتی زحد بیش
۷۰ گرد از رخ نازکش فشاندند | در صدر تنعّمش نشاندند
هرکس ز دل رمیده ترسان | میکرد نوازشی دگرسان
او دل بولایتی دگر داشت | نی از خود و نی ز کس خبر داشت

آ۶۲ ب: بگرنگ آ۶۳ و: تو؛ ه: گوش؛ آ: بادلی
آ۶۳ ـ مگر: و ـ ونکو، ح: یکی آ۶۳ ـ بینی: د ه ـ یعنی، و: بین آن
آ۶۴ ج: پرشد؛ و: پاشید دلش، ه: بآسمان
آ۶۵ د ه: برخواست آ۶۵ ـ محمل: ج ـ مجلس آ۶۶ ه: بویان
آ۶۷، ۶۸: و ـ ۶۸، ۶۷ آ۶۷ ـ چشم در: ه ـ برسر؛ ب دوز: برراه
آ۶۸ ـ زرفق: ه ـ ازرق آ۶۹ ـ غریب: ب ـ رفیق، وزح: عزیز
آ۶۹ ج ه: بشارتی. آ۷۱ ج د ه و: پرسان
آ۷۲ ح: نوازش ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵؛ ح ـ ۷۳، ۷۲، ۷۵، ۷۴
آ۷۲ ج د ه وزح: بولایت آ۷۲ ز: نه ازخود و نه؛ نی زکس: و ـ ازکسی

نی رنجه شدو نه گشت خشنود | کازار و نوازشش یکی بود
یاران بنشاط و عیش سازی | او با دل خود بعشقبازی
ایشان بشراب و دوستگانی | مجنون و سرشک ارغوانی
مطرب غزلی کشیده دلکش | مجنون بنشیده خویشتن خوش
هر ناله که زد زجان ناشاد | هرکس که شنید کرد فریاد *
چون خوشدلیش بفرق برشد | یکباره زخویش بیخبر شد
ازحلقهٔ دوستان برون جست | زنجیر برید و رشته بگسست
میرفت ولی بتاب گشته | ناخورده قدح خراب گشته
دیوانه و مست و عاشق زار | با این سه حریف چون بود کار

۷۳،۷۴: ز-۷۳،۷۴ آ۷۳ و: نی رنجه شده زکس نه خشنود؛ ز ح: نه
آ۷۳-و: ج-حذف شده آ۷۴-و: ح-حذف شده ۷۵-ایشان: ز-جمله؛ و: د ه و ح-حذف شده
۷۵-وسرشک: و-جبرشک ۷۶،۷۷: و-۷۶،۷۷
آ۷۶ب: کشید؛ و: غزل نشید آ۷۶ ه: مجنون شنیده گشت دلخوش
* ج: ابیات ۶۲-۶۸ با تغییر ناچیزی که در پائین نظر میرسد بعد از بیت شمارهٔ ۷۷ تکرار گردیده است:
۱- در موقع تکرار بجای ابیات ۶۲، ۶۳، ۶۱، ابیات ۶۱، ۶۳، ۶۲ نوشته شده.
۲- در موقع تکرار بعضی از کلمات تغییر یافته است. مثلاً: در مصرع آ۶۳ بجای - بینی - کلهٔ - یعنی،
در مصرع ۶۵ بجای - مجلس - کلهٔ - محمل و در مصرع آ۶۸ بجای - زبرفق - کلهٔ - برفق - نوشته شده است.
آ۷۸ ح: خوش دلش؛ بفرق: ج-بمغز، ه: بمغز آ۷۸ ح: یکبار
آ۷۹-برون: و ح-بدر آ۷۹-رشته بگسست: و-بند بشکست؛ رشته: ح-بند
آ۸۱-عاشق: آ ه-عاشق و. و: خامش و

یاری که گرفت دامنش تفت | دامانش بدست ماند و او رفت
آنان که ره وفا نوشتند | رفتند تکی و بازگشتند
او سایه برید از آن چمنها | سوی چمنی کشید تنها
بنشست بزیر زاد سروی | چون در پر طوطی تذروی
در لاله و گل نظاره میکرد | جانرا بشکیب چاره میکرد
دید از سر شاخ بلبلی مست | درجستهٔ صوت خویش میجست
دل در غم گل بخاری سفت | بر یاد سمن سرود میگفت
مجنون ز نشاط آن ترانه | چرخی بنمود عاشقانه
مرغ از سر سوز در مقالت | مجنون بمیان وجد و حالت
چون دید نشان آشنایی | داد انده سینه را روایی
گفت ای ز شراب عاشق مست | با غمزدگان بناله همدست

آ۸۲ و: مفت آ۸۲ ب: دامنش؛ ه: دامانش زدست رفت و او رفت؛ ماند: ز-ما
آ۸۳ ز: آنهاکه آ۸۳ ب ج د ه و: یکی، ز: یکی
آ۸۴ ح: زین آ۸۵ ب ه: دربر. و: درپی؛ ح: تذروی
آ۸۶ ز: دلا؛ و: پار
آ۸۷ ج د و ح: بلبل آ۸۷: درجستهٔ، ب ز: درخستهٔ (ز: خسته) صوت
خویش می خست، و: درجستن صوت خویش میجست؛ ح: درجستن
آ۸۸ و: درد دل گل بخاری سفت؛ درغم گل: آ-دربرغم
آ۸۸-برباد: و-باباد ۸۹،۹۰،۹۱،۹۲: و-۸۹،۹۰،۹۱،۹۲
۹۱: ج د ه ز-حذف شده. آ۹۱ و: دوایی

سازت که نوای جان نوازیست محجوبه گشای عشقبازیست
در موسم گل که نوکنی ساز بس عشق کهن که نوشود باز
من با تو بعشق هم شرابم زیرا که تو مست و من خرابم
بویی کشم و کنم خرابی فریاد ازین تنک شرابی
چون زمزمهٔ وفاسگالی بهر گل بیوفا چه نالی
چندین که بهر چمن گذشتی در گرد گل و شکوفه گشتی
گر چون گل من ببوستانی دیدی سمنی و ارغوانی
گو تا به تبرکش ربایم گه بر دل و گه بدیده سایم
چون سرو من آید اندرین باغ تا در دل لاله نوکند داغ
گویی ز زبان من دعایش بوسی بهزار عذر پایش
وانگه بعبارتی که دانی این قصه بگوش او رسانی
کای دعویٔ مهر کرده با من وانگه ز وفا کشیده دامن
دور از تو ز من نمانده جز پوست دوری و نعوذ بالله از دوست

آ۹۳ و: سازی که نوای جان طراز نیست

آ۹۴-نوکنی: ج د ه-میکنی، ح: توکنی آ۹۴-نوشود باز: و-گردد آغاز

آ۹۵-زیرا: ز-زرا مرد ۹۵، ۹۶: و-۹۵، ۹۶

آ۹۶ و: بوی آ۹۷-زمزمه: ب-من زنی

۱۰۱: و-حذف شده آ۱۰۳ ج د ه-: آنگه آ۱۰۴ ز: کا

آ۱۰۵ ج د ه: دور از تو نمانده ام بجز پوست؛ ز: نماند

آ۱۰۵ ب: نعوذ و بالله؛ از دوست: ج د ه-ایدوست

2461
/33
9-3

بر بوی گل آمدم درین گشت ور نه چه کمست خار در دشت
گلزار که بیرخ تو بینم آن به که بکنج غم نشینم
روزی که درین چمن نهی پای بر نطع شکوفه خوش کنی جای
در هر طرفی بتازه رویی پوشیده نشان من بجویی
هر خار که خون ناب دارد سینخش ز دلم کباب دارد
لاله که بدل گره شدش دود از آه منست آتش آلود
نرگس که ز قطره بست گوهر از درد منست چشم او تر
ازرق که بنفشه را بدوش است از ماتم من کبود پوش است
رخسار سمن که زرد سان است از گونهٔ زرد من نشان است
سوسن که چنان زبان دراز است از من بتو در بیان راز است
وان غنچه که خون درو بصد توست آن هم جگر منست در پوست

آ۱۰۶ ب: آمدی؛ ج د ه: بدین؛ آ: دشت

آ۱۰۶ ج د: ورنی، ز: وزهر

آ۱۰۷-گلزار: ب-گل باز، و: هر باغ

۱۰۸: ح-حذف شده آ۱۰۸ ج: برین

آ۱۰۹-در: و-وز آ۱۱۰ ب: بدلم

آ۱۱۱ ج: شدش گره ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲: ج د ه ز-۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۴

آ۱۱۵ ج ه وز: در میان، د: در میانه

آ۱۱۶ آ د ه-: توست، ب: توست، ز: بگل-توست، ج و: پوست

آ۱۱۶ د: وان

2461
/32

هر سبزه که گرد آب رسته — از اشک منست روی شسته
هر جا که ازین دو چشم بیخواب — در چشمه نشان خون دهد آب
دامن مکشی زجوی خونم — رنجه مشوی زبوی خونم
زینسان چمنی چو پر طاوس — افسوس که بیتو بینم افسوس
چه سود خرامش تو در باغ — چون جلوهٔ کبک بنگرد زاغ
او در سخن از درونهٔ ریش — بلبل بنشاط و بازی خویش
پیغام رسان بگریه تر بود — پیغام پذیر بیخبر بود
مجنون دل از آه پاره میکرد — بلبل بچمن نظاره میکرد
مجنون ز وفا فسانه میگفت — او با دل خود ترانه میگفت
مجنون نفسی زشوق میزد — او زمزمهٔ بذوق میزد
مجنون غزل فراق میخواند — او نیز باتفاق میخواند

آ۱۱۷- اشک: د- رشک، ه: درد
آ۱۱۸ و: ازان آ۱۱۸ ج د ه: درچشم
آ۱۱۹ ج د ه وز ح: نکشی آ۱۱۹ ج د ه وز ح: نشوی
آ۱۲۰- بیتو بینم: آ- هست بی تو
آ۱۲۱ آ: سگرد، ب د ه: ننگرد
آ۱۲۳- و بازی: ج د ه- بازیٔ، ز: بازی، و: وفعرهٔ، ح: فعرهٔ
۱۲۴، ۱۲۵: ج د ه ز- ۱۲۴، ۱۲۵ آ۱۲۵- ز وفا: ج- ز فا
آ۱۲۶ و: بذوق آ۱۲۶ و: بشوق، ز: زذوق
آ۱۲۷ ج: غزلی

2461
131
9-2

مجنون زسر شک لاله میساخت — او با گل و لاله عشق میباخت
چون دید که گفته ناصوابست — قاصد نه میانجی جوابست
نالید دمی زبخت ناشاد — وز سایهٔ سرو جست چون باد
دامن زگل پیاده پرداخت — برخار پیاده رخش می تاخت
در کوه شد و بتیغ بر شد — پیکان فراق را سپر شد
باز آن ددگان که صف شکستند — گردش چو سپهر حلقه بستند
از آب دو دیده بی مدارا — میداد گهر بسنگ خارا
میریخت ز دیده سیل اندوه — چون ابر بهار بر سر کوه
بی سنگ ز دوری دلتنگ — میسود فتاده روی بر سنگ
گویی که ز رنگ چهرهٔ زرد — بر سنگ عیار زر همیکرد
گنجینه دل متاع دردست — پیرایه عشق روی زردست

آ۱۲۸ و: سر شک
آ۱۲۹ ج د ه و: بمیانجی، ز: میانجی ۱۳۰: ز- حذف شده
آ۱۳۰- وز: ج د ه و- در آ۱۳۱ و: دامن بگل و بباده می تاخت
آ۱۳۳ ه: بخار بباده عشق می باخت؛ آ: بباده؛ خرشی تاخت: ج د عشق می باخت؛ و: می باخت
آ۱۳۲ ج د ه: بر کوه آ۱۳۳ ه: دو گان
۱۳۴، ۱۳۵: ه- ۱۳۴، ۱۳۵ ۱۳۴: ج- حذف شده
آ۱۳۴ د ه ز: وز آب، ح: او ز آب
۱۳۵، ۱۳۶: ح- ۱۳۵، ۱۳۶
آ۱۳۶ ج: می بود؛ د ه: میبود فتاده روی در سنگ

2461
130

دل دادن مجنون سگی را که در کوی دلدار دیده بود و بازوی خود را طوق کردن او ساختن و تن استخوان شده را گزندِ دهان و مزدِ دندان او کردن و بزبان چربش نواختن *

یکروز بگاه نیمروزان — کانجم شد از آفتاب سوزان
گردون زحرارت تموزی — در سایه خزان بپشت کوزی
آتش زده گشت کوه و کان هم — تفسیده زمین و آسمان هم

---

* ج : ...گزند دندان او کردن او کردن و ... ،
د : ... شده را مزد دهان و گزند دندان او کردن ... ،
ه : ... شده را گزند دهان و مزد دندان و زبان خویش نواختن ، و : حذف شده ،
ز : ... سگی را بروزی در کوی ... و مزد دندان ،
ح : ... دلدار بود ... شده را گزیدهٔ دهان ...
آ ـ شد از : ه ـ شده ، وح : شده ز آ۲د : زحرارتی
آ۳ ـ بپشت کوزی : ج ـ زنقش توزی ، د ه : زنفس سوزی (ه : توزی) ، و : بسینه سوزی
آ۴ آب وز : گشته ؛ کوه : ج ـ دشت

جایی نه که دیده را برد خواب — ابری نه که تشنه را دهد آب
مرغان چمن خزیده در شاخ — در رفته خزندگان بسوراخ
خورشید چنانچ تیزی اوست — بگشاد چو مار از آدمی پوست
در حوضهٔ خشک از آتش و تاب — صد پاره شده زمین بی آب
در دشت سرابهاء کین توز — چون وعدهٔ سفلگان جگرسوز
مرغابی از آرزوی آبی — خون خورده بگرد هر سرابی
ریگ از بط پخته در کرانی — چون تا به بروز میهمانی
از گرمی ریگهای گردان — پر آبله پای ره نوردان
هرکس بچنین هوای ناخوش — در حجرهٔ سرد کرده جا خوش
مجنون بکنار هر سوادی — گردنده بسان گردبادی
افروخته روی و تن بخون غرق — در آتش و آب مانده چون برق
بالاش زغم دو تاه گشته — رخساره زتف سیاه گشته

آ۴ د ه : که نه ؛ و : که نه دیده را بود ؛ برد : ب ـ بود آ۴ ه : ابری که نه دشتی را ؛ و : که نه
آ۵ ـ مرغان : ه ـ مرغان چو آ۵ ج و : خزیدگان ، ه : چرندگان
آ۶ ج د ه ز : چنانکه آ۶ ـ ما را ز : د ـ بارز ؛ ج ه ح : نه
آ۷ ج د ه : نه ؛ و : وز ـ حذف شده آ۸ و : در دست ؛ ج : شرابهای ، ه : سرآبهای
آ۹ ج د : نه آ۱۰ ه : ریگ از بط خسته در خرانی
۱۰ ز : روز آ۱۱ ه : رنگهای گردون ؛ ج د : گردون ۱۲ : د ه ـ حذف شده
آ۱۳ ح : باخوش آ۱۳ ـ گردنده : وح ـ می گشت
۱۴ ، ۱۵ : ج د ه ز ـ ۱۵ ، ۱۴ آ۱۴ ز : رو ؛ بخون : آ ـ نحوی

هر جا که رسید کرد زاری بگریست چو ابر نو بهاری
هر سو که شنید بانگ رودی یا خاست ز گوشهٔ سرودی
مستانه برقص پای بفشرد گه زنده شد و گهی فرو مرد
گاهی ز سلب درید پیوند گه پوست زتن بگاز برکند
آمد قدری چو در سرش هوش گشت از همه حالتش فراموش
با این صفت رمیده خویان ناگه بقبیله رفت پویان
میگشت چو بیخودان بهر سوی خونابه روان ز دیده چون جوی
دید از طرف گذر بسویی غلطیده سگی بکنج کویی
خارش زده و خراش خورده وز پهلوی خود تراش خورده

---

۱۷ آ ـ سو: وز ـ جا ۱۷ و: تا، د۵: خواست
۱۸، ۱۹، ۲۰: و ـ ۱۸، ۲۰، ۱۹ ۱۸ آ ـ فرو: ب و ـ می
۱۹ آ ز: کار سمب دریده پیوند
۱۹ آ ـ زتن بگاز: ح ـ تن فگار: ج ز: بکارد ۵: بکارد پرکند؛ ب و: می کند
۲۰ آ ج د۵: برهرش ۲۰ آ ـ از: ب ج د۵ و ح ـ آن
۲۱ آ و: جویان
۲۲ آ ـ بیخودان: ب ـ بیخودی، ج د۵ و: بیدلان؛ آ: زهر، ز: سو
۲۲ آ ز: جو
۲۳ آ ـ دید از طرف: ۵ ـ از هر طرفی؛ ج د و ح: از طرفی
۲۳ آ د: غلطید؛ بکنج: و ـ بخاک ۲۴ آ ـ خورده: ۵ ـ کرده
۲۴ آ ح: از پهلوئی خود تراش کرده؛ ج ۵: کرده

۲۵ در گرد سرش چو فرق نقاب وز سلخ تنش چو میش قصاب
بگذاشته صلح و جنگ را پی نه خشم و نه عفو مانده در وی
خم یافته در تهی گهش راه گشته شکمش همه تهی گاه
از دم دهنش فراز مانده دندانش ز خنده باز مانده
سر تا قدمش جراحت و ریش شویان بزبان جراحت خویش
بی لقمه گلوی لقمه خوارش لیسیدن دست و پای کارش
مجنون چو بحال او نظر کرد در پیش دوید و دیده تر کرد
پیچید بگردنش بصد ذوق وافکند ز زر بگردنش طوق
بگرفت برفق در کنارش می شست بگریهاء زارش
جایش ز کلوخ و خار میرفت وز پای و سرش غبار میرفت
دامن بتهش فکنده در خاک میکرد بآستین سرش پاک
گه پیش رخش بگریه نالید گه در کف پاش دیده مالید

---

۲۵ آ ـ فرق: ۵ ـ کرد ۲۵ آ ـ وز سلخ: ب ـ در یخ؛ وز: ج د و ـ در؛ ۵: میش و قصاب
۲۶ آ ـ صلح: ج ـ خشم؛ و: جنگ و صلح ۲۶ آ ب: نی خشم
۲۷ آ ب: غم ۲۸ آ ج: هنش ۲۸ آ ج د۵ ز: بخنده
۲۹ آ ـ و: آب ـ خفته شده ۲۹ آ ـ شویان: ۵ ـ شوید ۳۰ آ ج: خارش
۳۱ آ ج: بکار او ۳۳ آ ـ ۵: وافکنده، ح: وافکند؛ ز: بگردنش زر زر
۳۳ آ ج: بوفق بر کنارش؛ د۵: بوفق
۳۴ آ ـ کلوخ و: و ـ کلوی ۳۴ آ ز: پا؛ ۵: پای سرش
۳۵: ب ـ خفته شده ۳۵ آ ج د و ز: فکند، ح: فگند ۳۵ آ و: سرش بآستین

2461
/26
2461
/27

گاهیش بمهر گشت دایه گاهیش بدست کرد سایه
بوسید سرش برفق و آزرم خارید برش بناخن نرم
گفت ای گلت ازوفا سرشته نقشت فلک ازنوا نوشته
هم نان کسان حلال خورده هم خوردهٔ خود حلال کرده
کرده زره حلال‌خواری با منعم خویش حق گزاری
جانت زحلال‌خوارگی مست واسودگیت حرام پیوست
میلی نه بخفتن از شتابت بیداری عین عین خوابت
پیکار پذیر پاسبانان بیدارکن خراسبانان
ایمن زتو پاسبان بهرسوی معزول زتو عسس بهرکوی
از سایهٔ تو رمیده نقّاب چون سایه که او رمد زمهتاب

---

۳۷ و: گه بر سر او فکند سایه ؛ د: بدشت
۳۸ ج: بوق و آزدم ؛ د ه: بوفق ۳۸ ز: تنش
۳۹ ز: ای دلت ۳۹ آب ج د و ح: از وفا
۴۰ - کسان: د - سگان ؛ ز: کرده
۴۲ ج د ه: بحلال ۴۲ - و: و - حذف شده
۴۳ و: میلت ۴۴، ۴۴: و - ۴۴، ۴۴
۴۴ ج ه: بیکارترین ، د: بیکارترین ، و: بیدارترین ، ز: پرکارترین
۴۴ ج: جراسبانان ، د: حراس بانان
۴۵: وایمن زتو پاسبان بهرسو ؛ ج د ز: سو ۴۵ ج د ه ز: کو
۴۶: ج د ه ز - حذف شده ۴۶ و: که آورد بمهتاب ؛ ب ح: وارمد

شب روز دمت بپویه معذور چون دیو زحلقهٔ فسون دور
دزدی که شد ازدهانت خسته الّا بگزند جان نرسته
از خاستن شب سیاهت میمون شده خواب صبحگاهت
درکهف وفا چو راه برده نغنوده بچشم اگر نمرده
درصحبت صدق گشته تابع گه سابح بوده گاه رابع
صد روضهٔ خوش بزیر پایت در روضه که بهشت جایت
ورگشته شبان گوسپندان ازگرگ ربوده مزد دندان
از سرکشی تو درجوانی سگبان تو کرده شیربانی
توپیش جوان و مست بوده وز شیر و پلنگ جان ربوده
معشوقهٔ خسروان بنخچیر وافکنده بدوش زلف زنجیر

---

۴۷ ب: شب و روز توشد زپویه معذور ، و ح: شب روکه زدست تو بمعذور (ح: تست معذور) ؛ معذور: ج - معزول ۴۸ ه: شد زدکه از زبانت خسته
۴۹ د ه و: خواستن ۵۰: ز - حذف شده
۵۰ - کهف: آ - کوی ؛ ج: در زیر - برده - کلّ - جسته - علاوه شده
۵۰ آ: بغنوده ، ج د ه: بغنوده ، و: بغنوده بچشم اگر غنوده ؛ ح: بمرده
۵۱ ج د ه و ز: گه رابع بوده گاه سابع ۵۱ ب: روضه که ، ج د: روضه گهی ، ح: روضه گهه
۵۲ - گشته: ز - بوده
۵۴ - تو: ب - بتو ؛ ج د ه و: پاسبانی
۵۵ - پیش: آ ب ح - پیر ، ز: تر و ۵۵ ج د و ز: ان
۵۶ و: بر دوش گرفته زلف زنجیر

بوده همه وقت گردنت پر | از طوق زر و علاقهٔ دُر
از تک زدنت بدست زوری | هرگنبد تو بپشت گوری
آهو که از و جگرخورد شیر | تو بی جگرش فکنده درزیر
بر تختهٔ پشت هر شکاری | تعلیم گرفته روزگاری
عالم شده درفن ددودام | زان کرده خرد معلّمت نام
صدخون زلبت چکیده برخاک | وز لوث خیانتت دهن پاک
وامروز که باز ماندی ازکار | خواری همه را مرا نهٔ خوار
گر تو سگی از سرشت دوران | اینک سگ تو منم بصدجان
کو سلسلهٔ تو تا ز یاری | درگردن خود کشم بزاری
باری بزنم بهم و پیوند | با تو بموافقت دمی چند

۵۷ـ بوده : و ـ کرده

۵۸ـ از : ب ـ آن : ج و : بدشت : ح : بدشت روزی ۵۸ح : یوزی

۵۹ز : خورد جگر ؛ آ : سیر ۵۹ـ بی : ز ـ از

۶۰ـ گرفته : ج ـ دو دفعه نوشته شده و یکی قلم زده شده است.

۶۱و : زان روکرده معلمت نام ؛ ح : کرد ۶۲ج د و : صدخوی ؛ ب ح : درخاک

۶۲ـ لوث : آ ـ گوشت ؛ ح : جنایت

۶۳ـ و : ج د ه و ز ح ـ حذف شده

۶۵ـ زیاری : ب ـ بیاری . و : برای ۶۵و : درگردن جان کنم نثاری

۶۶ و : آرم بطریق مهر و پیوند ؛ ه : بزنم

۶۶ز : بموفقت

هرچند شکار کار من نیست | کس در هوس شکار من نیست
آنک از سگ کو شکار جوید | گویی که زمرده کار جوید
لنگی که بتک دوانیش تیز | در اوّل تک بماند ازخیز
جوله چه برد تنسته را نام | این جمله تنست وآن همه گام
پای تو که گشت بردر یار | بر چشم منش سزاست رفتار
پشت تو که سودش آن کف پاک | حیف است و هزار حیف درخاک
چشمت که بران ستانه سودست | برروی زمین چراغنودست
ازحسرت آنک چشم آن ماه | دیدست بجانب تو گه گاه
خواهم که شکافم این دل تنگ | در وی کشمت چولعل درسنگ

۶۷ـ هوس : و ـ طلب ۶۸ ج د ه ز ح : آن کز ؛ و : آن کز سگ او

۶۹ : ه ـ حذف شده ۶۹ ج د : لیکن بتک ار دوانیش تیز ؛ و : کبکی که

۷۰ : وز ـ حذف شده ۷۰ ج د ه : حوله (د ه : جوله) که بود ؛ تنسته : ب ـ تننده

۷۱ : وان جمله بتست در همه کام ؛ د : حملهٔ تست ؛ تنست : ب ـ نشست .
ج : تکست ؛ ح : زان همه ۷۱ـ گشت : و ـ رفت ۷۱ه : منست

۷۲ و : سود ؛ آن : ج د ه ـ از ۷۲ز : حیفست هزار حیف برخاک ؛
و : ب ج د ـ حذف شده ؛ و ح : برخاک

۷۳ ج : دران ؛ ز : برآستانه سوده ؛ ح : سوده است

۷۳ز : غنوده . ح : غنوده است

۷۴ح : دیده است

۷۵ه : شکاف

خاکت بمژه فشانم از پای | در دیده کشم که هست ازان جای
هستیم من و تو هر دو شب گرد | لیکن تو بناله و من از درد
دل نیست که از ره صوابی | درخدمت تو کشم کبابی
دارم جسدی گسسته جانی | گر دل کشدت باستخوانی
چون باز گذر کنی دران کوی | بر خاک درش نهی زمن روی
هرگه جگریت بخشد آن یار | یادی بکنی ازین جگرخوار
هرخس که برو گذارد گامی | ازمن برسانیش سلامی
هرجا که نهاد پای روشن | بسیار ببوسی ازلب من
خواند چو ترا درون دهلیز | یادش دهی از سگ دگر نیز
زنجیر خودت نهد چو بر دوش | از گردن من مکن فراموش
روزی اگر آن بت پری چهر | دستی بسر تو ساید از مهر

ب۷۷ ز: اما

آ۷۹: جسد؛ و: جسد شکسته

آ۸۰ و: کنی گذر بآن

آ۸۰ و: رهش زمن نهی

آ۸۱ و: هرجا جگرت به بخشد آن مار

آ۸۱ ب و: کنی (و: بکن) ازمن؛ ز: بکنی؛ ه: ازآن

آ۸۲ ج: بر؛ وح: بران گذار (ح: کشاد)؛ ب: گزارد، د: گذار

ب۸۳- بسیار: وز- زنهار

آ۸۵- خودت: ب وح- زهرت

2461
121

آگه کنیش زمهر جانم | وین قصه بگویی اززبانم
کای آهوی ناوک افکن مست | یک تیر تو وز آهوان ششست
از تیر تو جان آدمی زاد | روزن شده همچو دام صیاد
آن کز پی صید تو زند گام | خودرا فکند بحلقهٔ دام
هرکز پی تو شود کمان گیر | بر سینهٔ خویشتن زند تیر
تا طره بخون دلیر کردی | از غمزه شکار شیر کردی
چشم سیهت که بی نظیرست | آهوی سیاه شیرگیرست
تو شیرکشی بهر شکاری | مردم زسگان کیست باری
بگذار که چون سگان نهانی | باشم بدرت بپاسبانی
دم لابه کنم برآستانت | نالم بوسیلی سگانت

ب۸۲ ب: این

آ۸۸ ج: کان؛ و: نافه؛ مست: ه- چشم

آ۸۸ ه: یک تیر ز آهوان آن خشم؛ تو و: ب- زتو، ج د: زتو

۹۰: ز- حذف شده

آ۹۱- کز: ز- کس، ح: کان؛ ۹۲: ز- حذف شده

آ۹۳- بی نظیرست: ز- شیرگیرست

ب۹۳ ز: بی نظیرست

آ۹۴- مردم: وح- مجنون؛ سگان: ج د ه- شکار، ز: شمار

آ۹۵ ه: بگزار آ۹۶ و: کنان؛ د: آسمانت آ۹۶ آ: نالم؛

وز ح: مالم بوسیلهٔ (ز: به طفیلی)؛ ب: برسیلی، ج د ه: بطفیلی

2461
120

با آنک بود فغان من زار آنجا که توئی ترا چه آزار
مهتاب که نور پاک دارد از بانگ سگان چه باک دارد
هرچند که دارم از عدد بیش داغ سگی تو بر دل ریش
هم میطلبم فراغ دیگر دل میکشدم بداغ دیگر
گیرم نه بمردمی سلیمم آخر بدرت سگ قدیمم
گر نیست چنانم ارجمندی کز زلف خودم قلاده بندی
کم زانک ز نعمت حضورم سیراب نظر کنی ز دورم
من خود ز حیات خود بکویم دیگر تو چه میزنی بچویم
در خانه گرم نمیگذاری باری ز درم مران بخواری
ور لقمه نمی دهی بچنگم باری مزن از کرشمه سنگم
زینسان شغبی بکار میکرد دیوانگی آشکار میکرد

۹۶آ- فغان: ز- مقال ۹۷ز: زانجاکه
۹۸و: سگی ۹۹ج د: خویش
۱۰۱آ- بمردمی: و- زبهر دل ۱۰۱و: سگی
۱۰۲ه: هست ۱۰۲آ- کز زلف: ج- کز لطف ۱۰۳آ: زروییم
۱۰۴آ: زحیوة: بکوبم: ج- چه گویم، دهز: بگویم
۱۰۴آ- دیگر: وح- آخر: جدهه: برویم، ز: بجویم
۱۰۵آ- خانه: ه- خاک
۱۰۶آ ز: گرلقمه: جد: طعمه، ه- طعنه
۱۰۶آ- کرشمه سنگم: ب- کرم بسنگم

2461
119
8-3

او برسر این فسانهٔ درد وانبوه بگرد او زن و مرد *
هرکس بنظارهٔ چنان زار مانده بتحیّر اندران کار
نادان ز سر کرشمه خندان در گریهٔ زار دردمندان
بیغم که دلش گره نبندد از گریهٔ پرغمان بخندد
آنرا که نه سینه داغ باشد داغ دگرانش لاغ باشد

---

* ج: بجای ابیات شمارهٔ ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸- بیتهای شمارهٔ ۱۱۰، ۱۰۸- قرار گرفته
وپس از افزودن:

تو فارغ و دل بسی فغان نرد بر ماه طپانچه چون توان زد
آسوده که با فراغ دل زیست او کی داند که بسوز من چیست-

بیت‌های شمارهٔ ۱۱۱، ۱۰۹- نوشته شده است

۱۰۸آ- فسانهٔ: ب- فسانه از
۱۰۸آ ب ج دهز: وانبه (ه-: انبه) شده گرد
۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹: و- حذف شده
۱۱۰، ۱۰۹: دهز- ۱۰۹، ۱۱۰
۱۰۹آ- چنان: ه- دران
۱۰۹آ- اندران: ج- ازچنین، ه: ازچنان
۱۱۲، ۱۱۱: ح- ۱۱۱، ۱۱۲
۱۱۱آ ج د: نخندد
۱۱۲آ- نه سینه: ج- زسینه، ه و: بسینه، ح: بدل نه
۱۱۲آ و: دگرش

2461
118

دریخ چوکس آتشی فروزد گرید بگداز اگرنسوزد
از یخ بترست سینهٔ سرد کز گریهٔ کس نباشدش درد
آنکو دل غیر دید ناخوش آتش زنش ار نگیرد آتش
از گِل بود ارچراغ خانه آتش زنیش زند زبانه
گل بهتر ازان دل گل اندود کز شعلهٔ کس نباشدش دود
آن سوخته پیر دوزخ آشام خوش گفت که سوخته به ازخام
حاصل بچنان نظاره گاهی مجنون شکسته میزد آهی
پرسید یکیش ازان میانه کای کرده زعافیت کرانه

۱۱۳آ-کس : ه-گر
۱۱۳ب ج د ه : گیرد بگداز (د : بگذار) اگربسوزد ؛ گرید : ز-اید ؛ ح : گر ؛ و : سورد
۱۱۴ : ج د ه - حذف شده
۱۱۴آ ب : پنبهٔ
۱۱۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵ : و- ۱۱۷ (۱۱۶-حذف شده) ۱۱۵ ، ۱۱۸
۱۱۵آ ج د ه : آن کز (د : کر) دل غیب (ه : عیب) دید ناخوش ، ح : دیده
۱۱۵ب-زنش ار : ج د ه -زن اگر ، و : زنیش ؛ ح : بگیرد
۱۱۶آ ح : آن گل بود از ؛ ار : آ ج-از ، ه : این
۱۱۷ : ب - حذف شده
۱۱۷آ-دل : و-پی ؛ دل گل : ه - گل پر
۱۱۷ب- شعله : و-گریهٔ ؛ کس : د- دل
۱۲۰آ و : یکی ؛ ح : زان

این سگ سگ کیست اندرین گرد وین غم غم کیست باچنین درد
خون بهر که میخوری بدینسان وز بهر که میکنی چنین جان
سگ راچه خبرکه کام توچیست یا نیک و بد پیام تو چیست
اوراچو زعقل نیست تمکین تعظیم ویت چراست چندین
دیوانه بدرد پاسخش داد کای از غم من دل تو آزاد
طعنم چه زنی بسگ پرستی من نیز سگم ز روی هستی
مرده زغمی که کم ندارد سگ بهتر ازو که غم ندارد
ورنیز بپای سگ زنم بوس زان پای خورم نه زین لب افسوس

۱۲۱آ د ه : آن ؛ ج و : آن سگ سگ کیست اندران (و : اندرین) درد
۱۲۱ب و : چیست ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲ : ج- حذف شده
۱۲۲آ-خون : و-غم ۱۲۲ب د ه و : از
۱۲۳ب د : بانیک وزبد ، و : بانیک وبدش ، ح : بانیک وبه بد ؛ د : با ؛ ه : وز
۱۲۴ب-ویت : د-دلت ؛ چراست : آ-مدار
۱۲۵ب ه : کای از دل تو غم من آزاد ، و : کای از غم تو دل من آزاد
۱۲۶ب د : مستی
۱۲۷ : و- حذف شده
۱۲۷آ ب ج د ه و ح : مردم
۱۲۷ب-وکه : د ز-آنک ؛ غم : ه-کم
۱۲۸آ و ح : گرمن تهِ پای
۱۲۸ب- پای : ز-لب ؛ خورم : ج د ه و ح- بود

کین پاکه بشهر وکوی گشتست پیش در یار من گذشتست
روزیش بکوی آن پری کیش دیدم گذران بدیدهٔ خویش
تعظم ویم نه ازپی اوست کش دوست گرفتم ازپی دوست
مهمان چو سگ آیدم ازین کو آهو طلبم بود ز آهو
از یار چو بهره خار باشد با بوی گلم چکار باشد
نالید بدین ترانه لختی شورید بسان شوره بختی
پس گریه کنان زجای برخاست میرفت وندیده درچپ وراست
برکوه شد و نفیر میزد وز دل بستاره تیر میزد

آ۱۲۹ ز: گشته ، ح: گشته است آ۱۲۹ ز: گذشته ، ح: گذشته است

ب۱۳۰ ه: دیدم گران

آ۱۳۱ آ: از بی دوست

۱۳۲: ج ــ حذف شده

آ۱۳۲ ده: مهمان سگان آهوان کو ؛

و ح: ازان

آ۱۳۳ ه: آن یار چو بهر خار باشد

آ۱۳۴ ج ده ح: برین

آ۱۳۴ آب ده ز: شوریده بسان شوربختی ؛

شوره: و ح ــ شور

آ۱۳۵ و: میرفت بدیده ازچپ و راست ؛

ز: میرفت ندیده ؛ ب ده ح: ندید

غنودن نرگس لیلی از بیماری
ومجنون بیخواب را درخواب
دیدن وبنفس تندخویش ازجای
جستن وبیرون پریدن وکمر کوه
گرفتن ومجنون را برتیغ کوه خراشیده
وخسته دریافتن ودست سلوت
برخستگی او سودن ومرحم راحت
رسانیدن*

افسانه سرای شکرین گفت زالماس زبان گهرچنین سفت
کان گوشه نشین روی بسته بودی همه وقت دل شکسته

---

*آ۱: ... ازجای برجستن ... ، ب: ... وبنفش بندخویش ... ومرحم راحت برجراحت رسانیدن ،

ج: ... برخستگی او مالیدن و ... ، د: غنودن نرگس لیلی از درخواب دیدن وبنفس
تندخویش ازجای جستن و وبیرون بریدن وکمر کوه تیغ کوه خراشیده وخسته
دریافتن و دست سلوت برخستگی او مالیدن و ــ بعضی کلمات ناخوانا درعنوان فوق نوشته نگردید ،

ه: ... ازجای جستن . و: حذف شده ،

ز: درخواب دیدن لیلی مجنون را و رفتن بدیدن او ،

ح: ... ومجنون را به تیغ کوه ... ودست سنگون برخستگی او ...

آ۱ آب: ازین شکر آب: چنین گهر آ۲ ــ وقت: و ــ روز

چون غمزدگان بخاک خفتی خاشاک زخوابگه نرفتی
گاهی ز جگر نواله کردی گه جان بعدم حواله کردی
آمیختنی نداشت با کس مونس غم آشناءِ خود بس
پرداخته دل زصبر و آرام گشتی همه شب چو ماه بربام
هنگام سحر زبخت ناشاد چون ابر گریستی بفریاد
گفتی چو شبش دراز گشتی باخود زفراق سرگذشتی
چون سرخ گل فلک برستی ناخفته زگریه روی شستی
ناگاه شبی زبعد سالی بگرفت زاندهش ملالی
میخورد غمی دل خرابش وز خوردن غم ربود خوابش
دید از نظر خیال پرورد دیوانهٔ خویش را بصد درد
کامد بنظارهٔ جمالش نالید بسی ززلف و خالش
گه شست بخون دل سرایش گاه از مژه رُفت خاک پایش

۳ب هـ و : برفتی ۸،۹ : ج د هـ - ۸،۹
۹آ - گل فلک : ب - گلی زگل ؛ ج هـ ز : گلی
۱۰ب و : زاندوهش ، ح : براندهش
۱۱آ ج د هـ و ز ح : غمِ
۱۱ب - و ز : آ ب ج د هـ - در ؛ ز : درخودن ۱۲ب ز : بصدر
۱۴آ - دل سرایش : ب و - دیده جایش
۱۴ب ج د هـ ز : گه (د هـ : گاه) ازمژه روفت ؛ ح : گه ؛ گاه ازمژه : و - ناخواناست ؛
رفت : و - روفت

ز الماس سرشک سینه میسفت و افسانهٔ روزگار میگفت
میخواند قصیدهاءِ دلسوز میکرد گله زبخت بد روز
زان ناله که زد بخواب دریار بینندهٔ خواب گشت بیدار
چون جست زخواب تا نشیند وان دیدهٔ خویش باز بیند
نی یار و نه آن وفا سگالی بستر تهی و کنار خالی
لختی ز طپانچه رویرا کوفت خونابه زرُخ بآستین روفت
آهی زد و سوخت پردهٔ راز وز پرده برون فتادش آواز
درخانه همه مزاج دانان بربسته دهن چو بی زبانان
زان بیم که خواست زهره سفتن کس زهره نداشت پند گفتن
چون سبزهٔ این کبود گلشن آراسته شد زصبح روشن

۱۵آ - سرشک سینه : ج - مژه سرشک ؛ آ : می رفت
۱۶آ ح : میگفت
۱۷آ ج د ز : بریار ، هـ : بایار ، و : ازیار ۱۷ب : بینندُ
۱۸ب و : ... خویش را به بیند
۱۹آ ج د هـ و : نه یار ؛ ز : نه یار نه
۲۰ب ج د هـ : خونابهٔ دل زآستین روفت ؛ ز : ز دل
۲۱آ ج د هـ و ز ح : فتاد
۲۲آ ج : همی ۲۲ب ز : دهان ۲۳ : ز - حذف شده
۲۳آ هـ : زهر ۲۴آ ج د هـ : سبزه ازین ؛ و : سبزه
۲۴ب ج د هـ : چو صبح ، و ح : بصبح

۲۵ خورشید باوج رفت خندان چون نور دل نیازمندان
آن مهد نشین بجهد برخاست برپشت جمازه محمل آراست
بگشاد زمام را بتندی کامد زتکش صبا بکندی
میراند شتر بدشت پویان آن گم شده را بخاک جویان
برنجد رسید و بارکی راند لختی چپ و راست درطلب ماند
۳۰ چون شیب و فراز راسبی جست وز هرخاری چو گلبنی رست
دیدش چو زبن شکسته شاخی افتاده میان سنگ لاخی
برپشتهٔ کوه پشت داده بر بالش خار سر نهاده
آورده صباش بوی لیلی مژگانش بخواب کرده میلی
اوخفته و سر بخاکدانش شیران شکار پاسبانش

۲۶ـ بجهد: ب ـ زمهد، و: زجای؛ ده: برخواست
۲۷ ۲۷، ۲۷: و ـ ۲۷، ۲۷ ۲۷ ده: کاندر تکش
۲۸ـ میراند شتر: ب ـ میراند بکوه و، و: زانجا آمد
۲۸ ز: وان گم شده را بدشت جویان ۳۰، ۲۹: ح ـ ۲۹، ۳۰
۳۰ ج: درهرخارکی؛ وز: ده ـ در
۳۱ـ چو: ب ـ خذ شده؛ چونزبن: ج ـ چونرتن، د: چوبدین، ه: چوتنی، و: چوبه بنی، ح: به تن
۳۲ ج د ه ز: خاره
۳۴ و ح: وگرداو ددانش
۳۴ ج: شیران و شکال؛ شکار: د ه ز ـ وشغال

۳۵ از بوی ددان صید فرسای از کار بشد جمازه را پای
آن تشنه جگر زجان خود سیر آمد سبک از جمازه در زیر
اندیشه نکرد ازان دد و دام درخوابگه رفیق زد گام
با عشق چوصدق بود همدست هر یک زددان بجانبی جست
او پهلوء یارخویشتن رفت جان جلوه کنان بسوی تن رفت
۴۰ افشاند غبارش ازتن ریش بنهاده سرش بزانوی خویش
ازگریهٔ زار دلّ مکنون میریخت ولی بروی مجنون
آن چشم که راه خواب میزد بر عاشق خفته آب میزد
یعنی که زگریهٔ گهربار زد بر رخش آب و کرد بیدار
باران چونشاند سبزه راگرد ازخواب درآمد آن گل زرد
۴۵ مجنون که زخواب دیده بگشاد چشمش بجمال لیلی افتاد

---

۳۵ ج د ه: ازبیم، و: بربوی؛ ز: فرسا
۳۵ ج د ه و: شده؛ ز: شده جمازه را پا
۳۶ د ه: اوتشنه جگرزخون؛ جان: ب ـ خون ۳۷: ه ـ خذ شده؛ ازان: ز ـ از ۳۸ د: هریکی؛ ه: زدوآن؛ بجانبی: و ح ـ بگوشهٔ، ز: بجانب
۴۰ و: غبار ۴۰ ب ج د ه وز: بنُهاد ۴۲ـ آن: ب و ـ از
۴۲ و: خسته؛ آب: آ ـ آه ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶: ج د ه ـ ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۵
۴۳ ـ یعنی: و ـ لیلی؛ ز: زدیدهٔ
۴۳ و: زدبرخ یارکرد بیدار؛ ز: برخش
۴۴ ب ح: فشاند، ه: نشاند ۴۵ـ که: و ـ چو

از جانش بر آمد آتشین جوش زد نعره و بازگشت بیهوش *
چون سکّه میزبان دگر گشت مهمان عزیز نیز درگشت
بیمار که دارویش بتر کرد دردش بطبیب نیز اثر کرد
او داشته دل ولی سپرده این یافته جان ولیک مرده
او خفته میان خاک مانده این بر شرف هلاک مانده
او باخبر از گزند این غم این بیخبر از خود و ازو هم
او داده ز دل بیاد این هوش این کرده ز یاد خود فراموش
بودند چو سایه خفته برخاک تا چشمهٔ خور نگشت از افلاک
آمد چو دران قصاص هجران در هر دو ز بوی یکدگر جان
جستند ز جا فرشته وحور چون مرده بمحشر از دم صور

آ۴۶ و : از خونش بر آمد آتش جوش * ج د ه : بعد از بیت شمارهٔ ۴۶ بیت :
یعنی که ز گریهٔ گهر ریز شد آتش سینه ز (ز : ه - حذف شده) آتش تیز - افزوده است
آ۴۷ ه : تیز تر گشت ؛ وز : برگشت آ۴۸ - بتر : ز - دگر
آ۴۸ - نیز اثر : ه - مربر آ۴۹ - او : آ - این ؛ ح : داشت دلی
آ۴۹ آن آ۵۱ ج د ه : او را خبر
آ۵۱ ج د ه و : از ان هم ؛ ح : ز او
آ۵۲ - بیاد این : ه - بباد از آ۵۳ و : در خاک
آ۵۳ ج د ه : تا سایهٔ ؛ خور : آ - خون ؛ از : ح - ز
آ۵۴ ه : آمد چو قصاص هجر چندان
آ۵۴ و : ببوی

بازوی رضا دراز کردند واگوش مراد ساز کردند
مجنون ز جگر نفیر میزد لیلی ز کرشمه تیر میزد
گشت آن پری از دو چشم غمّاز دیوانهٔ خویش را فسون ساز
از ساعد و زلف کرد تسلیم زنجیر ز مشک و طوقش از سیم
چون بود دو دل یکی بسینه یعنی که دو در بیک خزینه
تن نیز بیک سبیله شد راست نقش دویی از میانه برخاست
در ساخت بهر دوست با دوست وامیخت دو مغز در یکی پوست
شد تازه دو چاشنی بیک خوان شد زنده دو کالبد بیک جان
آسود دو مرغ در یکی دام وامیخت دو باده در یکی جام
آراسته شد دو تن بیک ذوق افروخته شد دو دل بیک شوق

آ۵۶ - مراد ساز : ز - رضا دراز ؛ و ح : باز آ۵۷ ب و ح : بکرشمه
آ۵۸ و ح : کشت آ۵۸ - فسون ساز : و ح - بصد ناز
آ۵۹ وز : طوق ؛ و : ح - حذف شده آ۶۰ - یکی بسینه : ه - بیک خزینه
آ۶۱ : ج - حذف شده آ۶۱ و : تن را بیکی شکسته شد راست ؛
د ه : بتنگ سینه شد ؛ سبیله : ز - سکینه ، ح : شبی که
آ۶۱ ه : از در و نه برخواست آ۶۲ و : ز مهر
آ۶۳ ه : شد تازه و چاشنی بیک خان ؛ چاشنی : و - رو شنی ؛
ز : جاستی بیک خان ؛ ج د : خان
۶۴ ، ۶۵ : ز - حذف شده آ۶۴ د ه و ح : آسوده
آ۶۵ و : وافروخته شد دو تن ؛ ح : وافروخته

دو صبح بهم دمیده ازدور | دو مشعله را یکی شده نور
بودند بیاری آن دو هم‌عهد | آمیخته همچو شیر با شهد
چون حاجت دوستی روا شد | هرچیز که جز غرض وفا شد
از بوس و کنار دل بیاسود | جز مصلحتی دگر همه بود
۷۰ از هر نمطی سخن شد آغاز | آمد بمیان جریدهٔ راز
مجنون ز نشاط یار جانی | بگشاد زبان بدرفشانی
کای از خم زلف عنبرین تاب | بربسته بچشم دوستان خواب
عمری در تو بدیده رُفتم | عمری دگر از غمت نخفتم
امروز که بعد روزگاری | بادی خوشی آمد از بهاری
۷۵ ز آسایش دل ربود خوابم | ناگه بسر آمد آفتابم
درخواب چنان نمود بختم | کاختر بفلک نهاد رختم

آ۶۶- دمیده: ج ه ز- رسید، د و ح: رسیده
آ۶۷- بیاری: و- بجای؛ هم‌عهد: ه- همدم
آ۶۷- همچو: و- شد دو؛ باشهد: ه- باهم
آ۶۸ د: حاجتی آ۶۹- بیاسود: ج- بیاسود دست، و: نیاسود
آ۶۹ ج د ه: جز مصلحت دگر همین بود؛ ز ح: مصلحت
آ۷۰ ج د و: وامد؛ ز: میان؛ ه: جریدهٔ ۷۴،۷۵: ه- حذف شده
آ۷۴ ج و ز: باد؛ د: بادخوش؛ ح: خوشم
آ۷۵- ز: ز- حذف شده
آ۷۶ ز: کاخر؛ آ: بختم، ح: تختم

بر تخت من و تو روی بر روی | چون موج دو چشمه بر یکی جوی
خوابم چو ز پیش پرده برداشت | تعبیر نظاره در نظر داشت
تا روز قیامت ار بود تاب | نتوان خفتن بیاد این خواب
۸۰ این دم که گلی دگر شکفته ست | بختم ز هوس هنوز خفته ست
لیلی که دو خواب همعنان دید | بیداری بخت را نشان دید
اوّل بگزید لب بدندان | پس باز گشاد لعل خندان
دو شیشه خیال خود کم و بیش | آن آینه را نهاد در پیش
چون عکس دو آینه یکی بود | رفت ار به یگانگی شکی بود
۸۵ آن هر دو چو بخت خویش بیدار | زان خواب عجب بحیرت کار
افسانهٔ خواب چون بسر شد | بیداری هجر پرده در شد

آ۷۷ ب: بربخت من و تو روی در روی؛ ج و ح: در روی، ز: در رو
آ۷۷ ز: چو موج دو چشمه در یکی جو؛ آ: دوچشم؛ ج د ه: بر یکی
آ۷۸- برداشت: آب و ز ح- بربود آ۷۸ آب و ز ح: تعبیر (ب و ز ح: تعبیر) نظارهٔ رخت بود
آ۷۹- بود تاب: و- توان خواب
آ۷۹ آ د ه ز: بتوان، ج: بتوان؛ و ح: آن
۸۰: و- حذف شده
آ۸۰ ج د: گل؛ ه ح: گل دگر شکفته است (ح: شگفته است)؛ ب: شگفته است، ز: شگفته
آ۸۰ ب ه: خفته است، د ح: خفته است، ز: خفته
آ۸۱ و: لیلی چو بخواب؛ دو خواب: ه- بخواب آ۸۴ و ح: ار ز یگانگی
آ۸۵ و: این هر دو ز بخت؛ آن: ز- از آ۸۵ و: زین؛ کار: ه- یار

هریک زشب سیاه بی روز میکرد شکایتی جگرسوز
چندان غم دل شد آشکارا کامد بنفیر سنگ خارا
چندان نم دیده رفت درخاک کز تندی سیل شد زمین چاک
هر دو چو دو سرو نازپرورد زاسیب خزان فتاده در گرد
درجیب دو غنچه گل نسنجید بادی بمیانه در نگنجید
مجنون زخیال غیرت اندیش میخواست برد زسایهٔ خویش
زان آه که بیدریغ میزد بر سایهٔ خویش تیغ میزد
وان یار یگانهٔ وفاجوی گشته به یگانگی یکی گوی
خودرا چو نکرد زآشنا فرق میکرد بخون دو دیده را غرق
یعنی که چو هست یار در دل دیده زچه شد بشخص مایل
دو سوخته دل بهم رسیده سیّوم نه کسی جز آب دیده
باد از دو طرف عبیر می بیخت بر دیدهٔ تر غبار میریخت
حوران زنسیم شوقشان مست بگشاده فرشته در دعا دست

---

۸۷ آ- هریک: ه- بکسست؛ ح: زشبی ۸۷ ب و: شکایت
۸۹ آ- رفت: ه- ریخت؛ ز: برخاک ۹۰ آ ج د ه ز: آن هردو چو سرو؛ سرو ناز: و- شاخ ماره
۹۰ ب ه: فتاد ۹۱ آ ج: بسنجید، د ه: بسنجید، ح: بخندید ۹۱ ب- درنگنجید: ه- گل نسنجید
۹۲ ب- برد: و ح- رمد ۹۳ آ- زان: ب- وان، و: از ۹۴ آ ه: آن ۹۴ ب ج د: شسته، ه: تشنه
۹۵ آ ب: از ۹۵ ب ج د ه: دو دیده را بخون غرق ۹۶ ب- زچه شد: و ح- چه شود
۹۷، ۹۸: ج د ه ز- ۹۷، ۹۸ ۹۷ ب: سوّم، ج د و ز: سیم
۹۸ ب- تر: ز- پر؛ ه: می بیخت ۹۹ ب ح: بگشاد

۱۰۰ از عشرت آن دو مست بیجام در رقص درآمده دد و دام
هرخار کشیده دور باشی میکرد بچشم بدخراشی
سلطان بیزک جنیبه رانده لشگر بیتاق بازمانده
تیهو بعقاب راز گفته یوسف بکنار گرگ خفته
جولان زده آهوی به نخجیر برگردن شیر بسته زنجیر
۱۰۵ صیّاد که تیر بیحد انداخت بر صید کشید و برخود انداخت
بط فربه بود و جرّه ناهار طرفه که نداشت چاشنی کار
بی زحمت رشته در شده جفت الماس شکسته لعل ناسفت
شکر بقمطره مانده دربند طوطی بنظاره گشته خرسند
ساقی و حریف جام در دست ناخورده شراب هردو سرمست

---

۱۰۰ آ- مست: ه- چشم، و: دست ۱۰۱ ب- بچشم: ج- زبهر
۱۰۲ آ ج د ه: سلطان بیزد (د ه: بیزک) خلیفه داری؛ ز: یزک
۱۰۲ ب ج د ه: لشکر نه بقاف (ه: بنفاق) یار داری؛ بیتاق: ب- به یساق، و ح: به وثاق
۱۰۴ آ ز: زد آهوی؛ ج د و: آهوان؛ ه: آهوان نخجیر ۱۰۵ آ- که: و- چو
۱۰۵ ب ح: از صید؛ برخود: د- بیخود، ولی در بالای- بیجود- کلمهٔ- بر- اضافه شده است
۱۰۶ آ- بط: ب- بز؛ و: ناچار
۱۰۶ ب و: نداشت ۱۰۸ آ ز ح: ماند
۱۱۰، ۱۰۹- ز: ۱۰۹، ۱۱۰
۱۰۹ آ- جام در دست: ز- هردو سرمست
۱۰۹ ب- هردو سرمست: ز- جام در دست

صبحی بچنین امیدواری — نشگفت شکوفهٔ بهاری
پالوده اگرچه جان‌فزا بود — انگشت زچاشنی جدا بود
بر گنج رسیده دزدرا پای — خازن شده وخزینه برجای
چون نقد خزینه اشتلم شد — در بشکن اگر کلید گم شد
افزون زطلب چو یافت مردم — شک نیست که دست‌وپا کند گم
مفلس که رسد بگنج ناگاه — زافزونی حرص گم کند راه
عاشق که گرفت مرده‌خوابش — شربت بود اردهی شرابش
دارو که پس از هلاک باشد — برجای جزیره خاک باشد
آب از پس مرگ تشنه جستن — هم کار آید ولی بشستن
چون مرد بدی هزار دستان — چه سود زجلوهٔ گلستان
برخاک شهید گل فشاندن — ایمن بود از درود خواندن

---

۱۱۰ آ: مشگفت ، ج ده ز: بشگفت ؛ و: بشگفتهٔ مشکوفه

۱۱۲ ج دز: رسید ؛ دزدرا: ه ـ زددرا ، و: دردرا ۱۱۳ ح: خزانه اشتلم کرد

۱۱۳ ج د: مشکن ، ه: مسکن ؛ شد: ح ـ کرد ۱۱۵ ، ۱۱۵ : ه ۱۱۵ ، ۱۱۵

۱۱۵ ـ رسد: آب ج ده ز ـ زند ۱۱۶ ـ گرفت: ب ـ کرد ؛ ج: جوابش

۱۱۶ ه و ح: شربت دهی ار (و: و) بود شرابش (ح: عذابش)

۱۱۷ ب ج ه: جریده ، د: جریحه ، وز: حریر ، ح: حریره

۱۱۸ و: ازپی ۱۱۹ ج ده وز ح: مرده بود

۱۲۰: و ـ حذف شده ۱۲۰ د: فشاندند

۱۲۰ ـ ایمن بود از: ه ـ این بود ازو

2461
103
7-4

بازگشتن کبک خرامان از کوه و شتر پرنده را برجناح رفتن رشته دراز دادن و کبوتر دیوانه را پرگم گذاشتن *

چون برسر چرخ لاجوردی — خورشید نهاد رو بزردی
معشوقهٔ آفتاب پایه — برداشت زفرق دوست سایه
برعزم شدن زجای برخاست — عذری بهزار لطف درخواست
او درسخن و رفیق خاموش — تا پاک دلش ببرده ازهوش

---

* آ: ... برکمر گذاشتن ،

ب ه: ... پرگم داشتن ،

د: ... خرامان خرامان ... دیوانه را پرگم گذاشتن ،

و: حذف شده ،

ز: اجازت خواستن لیلی ازمجنون بعزم بازگشتن بقبیلهٔ خویش ،

ح: ... پرنده را برجناح بستن و رشتهٔ دراز دادن وکبوتر دیوانه را پرگم داشتن

۳ ده: برخواست

۳ ـ درخواست: و ـ آراست

۴ ـ رفیق: و ـ حریف

۴ ج ده: طا ؛ ب: بپرده

2461
102

۵ حیرت زده مهر بردهانش تب لرزه گرفته استخوانش
دانست مسافر خردمند کورا چه شکنجه شد زبان بند
اندیشهٔ او خطاب پنداشت خاموشی او جواب پنداشت
لختی کف پای پرزخارش بوسید و گرفت در کنارش
غلتید بسی چو گنج در خاک پیچید بسان مار ضحّاک
۱۰ پس محمل ناقه جست دربست بگشاد عقال و تنگ بربست
شد بر شتر و زمام بسپرد شاهین بپرید و کبک را برد
میرفت و دو چشم خون‌فشان تر خونابهٔ چشم زو روان تر

۵ـ حیرت : ب ـ اوتب ، و : شوقش
۶ـ کورا : ه ـ کوان ، و : کانرا
۸ه : زخاموش ۸ـ درکنارش : ه ـ اندرآغوش
۹ج د : بسان ؛ ه : بسان کنج برخاک ؛ و ح : برخاک
۹ه : بساق ۱۰ و : بربست
۱۰ـ بگشاد عقال : ج ـ بربست عقار ؛ ه : بگشاد عقار و تنگ دردست ،
و : بگشاد عقاب و تنگ را بست ؛ عقال : د ـ غفار
۱۱ : ه ـ حذف شده
۱۱ د : بسترد
۱۱ ز : ببرید ؛ و : و ـ حذف شده
۱۲ـ و : ج د ه و ز ـ حذف شده ؛ ودوچشم : ح ـ بچشم
۱۲ـ چشم زو : ج د ه ـ اوازآن ؛ زو : آ ـ او ، ب و ز : ازو

چون ماه ببرج خویشتن شد وان سرو رونده درچمن شد
در گوشهٔ غم نشست مهجور تن از دل و دل ز خرّمی دور
۱۵ میزد شغبی جراحت انگیز میسوخت جهان بآتش تیز
چون زلف شب از کلالهٔ تر در دامن خاک ریخت عنبر
از پرده عروس مه برون جست خواب آمد و چشم مردمان بست
بنشست عروس خواب رفته خون ریخت ز چشم آب رفته
با شب ز رفیق راز میگفت نامش میگفت و باز میگفت
۲۰ از سوزش سینه آه میکرد مه را بفغان سیاه میکرد
میزد شغبی چو غم رسیدی میخواند چو بیدلان نشیدی
چون خسته شد از دل سیه روز گفت این غزل از درون پرسوز

۱۴ـ دل : ه ـ جان
۲۰ ـ ۱۵ : ه ـ حذف شده
۱۵ ز : شغب ۱۵ ج : برآتش
۱۷ـ مه : ج د ـ چون
۱۹ و : شبها تا روز راز میگفت
۱۹ـ میگفت و : و ـ زرفیق
۲۰ ب : زفغان
۲۱ و : میزد زشغبی و دل رسیدی ؛ چو : ج د ه ـ ز
۲۱ ج د ه : میساخت ؛ و ح : بلبلان
۲۲ و : خون ؛ دل سیه روز : ج د ه ـ غم جگرسوز

گریستن لیلی در هوای آشنا و موج درونه را بدین غزل آبدار بر روی آب آوردن *

بازم غم عشق در سر افتاد بنیاد صبوریم بر افتاد
باز این دل خسته درد نو کرد خود را بوبال من گرو کرد
بازم هوسی گرفت دامن کز عقل نشان نماند با من
باز این شب تیرهٔ جگرسوز بربست بروی من در روز
چون موج درونه بر سر آورد طوفان تنور سر بر آورد

---

* ب : ... وحرج درونه بدین ... ، ج د : گریستن لیلی در سرای آشنایی و موج درونه را (د : درونه) ... ، ه : گریستن لیلی در سرای آشنایی و موج درونه را بدین گریستن لیلی و موج درونه را بدین غزل آبدار بیرون دادن ، و : حذف شده ، ز : غزل خواندن لیلی در فراق مجنون آ ح : در افتاد

آ۲ - بوبال : ج د ه - بوفای

آ۳ - عقل : و - خلق ؛ با : ج - تا

آ۴ ز : دون

۴ ، ۵ : و - حذف شده

آ۵ د : سر بر

آ۵ ب ج د ه ز ح : زتنور

دودی که زشوق در بر افتاد از سینه گذشت و در سر افتاد
طاقت برسید چند جوشم آتش بدرمنه چند پوشم
گویند که تا کی از در و بام گه نامه دهی و گاه پیغام
آلوده شدی بهر دهانی افسانه شدی بهر زبانی
بیدرد که فارغست و خندان کی داند حال دردمندان
غافل که همیشه بیخبر زیست اورا چه خبر که بیدلی چیست
با هر که غمی دهم برون من داند غم من ولی نه چون من
گیرم که بود بپرده جایم وزحجرهٔ غم برون نیایم
این خانه شکاف نالهٔ زار پوشیده کجا شود بدیوار

---

۶ ، ۷ : و - ۷ ، ۶

آ۶ - دودی : ج د - رمزی ؛

ه : رمزی که زشوق در سر افتاد آ۶ - از : آ - ار ،

د : وز ؛ ه : وز سینه گذشت و در بر افتاد ؛ ح : برسر

آ۷ ح : برمید : چندجوشم : ج د ه - چشم پوشم ؛ و : کوشم

آ۷ ج د ه : آتش بدرونه چندجوشم ؛ ح : بدرونه

۸ : و - حذف شده

آ۸ - که تاکی : ب - مراکه آ۹ ز : آلود ؛ و : شوم آ۹ و : وافسانه شدم

آ۱۰ - حال : د - آه ، ه : ازآه آ۱۱ - بید : و - عاشقی آ۱۲ ج د ه ح : دهم غمی

آ۱۳ - گیرم : و - گویم آ۱۳ - حجرهٔ : ج - پردهٔ آ۱۴ - این : ه - ای ؛

و : چون سقف شکافت ناله زار آ۱۴ و : بود پدیدار

۱۵ اکنون چکنم حجاب آزرم کافتاد زچهره برقع شرم
آنرا که درونه چاک باشد از پرده دری چه باک باشد
در مجلس عشق جام خوردن و انگه غم ننگ و نام خوردن
دست من و آستین یارم گر خلق کنند سنگسارم
شوریده که غرق حال باشد رسوا شدنش جمال باشد
۲۰ دیوانه که میگریزد از سنگ دارد بیقین نشان فرهنگ
هرجا که بتی بهر قبیله با محرم خویش هم طویله
مسکین من مستمند دلتنگ محبوس بلا چو لعل در سنگ
هر کبک دری بتیز گامی بر لاله و گل بخوش خرامی

۱۵ـ اکنون : ه ـ آری
۱۵ ج د ه ز : کزچهره فتاد برقع (د: پردهٔ) شرم ؛ و ح : کافتاده
۱۶ ج : اورا ۱۶ ز : جه پاک
۱۷ ز : خام ۱۷ و : آنگه
۱۸ آب ج د و : کوخلق کنند (ج : کنند ، ب د و : کنید)
۱۹ـ حال : ه ـ خاک
۱۹ـ جمال : ج ـ چه حال ، ه : چباک ، و ز : محال
۲۰ـ بیقین : ه ـ تیعش
۲۱ ح : هرجا که بتی است در قبیله
۲۲ ح : مستمند و
۲۳ ـ برلاله : ب ـ بالاله

2461
97
7-1

الّا که من گسسته پیوند چون مرغ قفص بمانده در بند
۲۵ پیوند ز دوستان گشادم در طعنهٔ دشمنان فتادم
آنکو ز هلاک جان نترسد از طعنهٔ دشمنان نترسد
کاغذ چو شود نشانهٔ تیر جز خوردن زخم چیست تدبیر
دف هر طرفی که رو بتابد از لطمه کجا خلاص یابد
عاشق که بزیر تیغ شد خم از زخم زبان کجا خورد غم
۳۰ زین پس من و یار مهربانم گر تیغ کشند وگر زبانم
گر کشته شوم بتیغ پولاد باری برهم ز دست بیداد
مرغی که بماند از پریدن راحت بودش گلو بریدن
افتاد چو ریش ناقه در دل دانی که دواش چیست بسمل
این سر که بر آن قدم نساید از تن اگرش برند شاید

---

۲۴ ز : بمانده در قفص بند
۲۵ و : گشاده ۲۵ ز : درحلقهٔ ؛ و : فتاده
۲۶ : ز ـ حذف شده ۲۶ آ : سرسد ، ه : بترسد
۲۸ ، ۲۷ : و ـ حذف شده ۲۷ ـ چو : ج د ه ز ـ که
۲۷ ج د ه ز ح : نیست ۲۸ ح : رخ
۲۹ ه : خم شد ۳۱ ه ـ و : فولاد
۳۱ ج : بدست ۳۲ ـ راحت : و ـ واجب
۳۳ ح : افتاده چو ریش ناقه در گل
۳۳ ـ بسمل : د ه ـ در بسمل ۳۴ ج د ه ز : بدان ؛ و : نشاید

2461
96

۳۵ ای دوست که بی منی وبا من — آتش زده یا توئی و یا من
چون شعله بخرمنی دهد نور — بیگانه نظاره بیند ازدور
افتاده که سیل در ربودش — زافسوس نظارگی چه سودش
زارم زغمت عظیم زارم — دستی که زدست رفت کارم
گر تو دل شاخ شاخ داری — باری قدمی فراخ داری
۴۰ بازاغ و زغن چنانک دانی — شرح غم خویش میتوانی
بیچاره من حصار بسته — در زاویهٔ عدم نشسته
کنجی و غمی بسینه چون کوه — زندانی تنگنای اندوه
گر دم زنم از درونهٔ تنگ — ترسم که خورم زبام ودر سنگ

آ۳۶ د ه : بخرّمی

آ۳۷ ـ که : و ـ چو

ب۳۷ ـ ز : و ـ حذف شده

آ۳۸ ـ زارم : د ـ سارم ، ولی در بالای ـ سا ـ حروف ـ ز ا ـ افزوده است

ب۳۹ ه وزح : قدم

آ۴۰ و : زقن

ب۴۰ ج د ه : افسانهٔ عشق من بخوانی ؛ شرح غم : ز ـ افسانه

آ۴۱ و : منی

۴۲ : و ـ حذف شده

ب۴۳ ز : زندانی و

ب۴۳ ج : زند

شبها که مه از افق برآید — مهتاب ز روزنم درآید
۴۵ چشم بستاره راز گوید — جانم غم رفته بازگوید
یاد تو چنان برد زمن هوش — کز هستی خود کنم فراموش
ناگاه که ازخود آیدم یاد — باشم بهلاک خویشتن شاد
گر کرد زمانه بیوفایی — باری تو مکن که آشنایی
بر سینه لگد مزن که پستم — عصمت مطلب زمن که مستم
۵۰ خونابهٔ دیده آب من ریخت — دل هم سرخود گرفت وبگریخت
جانیست نشانه گاه صد تیر — خواهیش بمان وخواه برگیر
گفتی که صبور باش ومخروش — این قصه نمیکند دلم گوش
ای دوست زدوست دور بودن — وانگاه بدل صبور بودن

آ۴۶ د : برد چنان ؛
ح : زمن برد چنان

آ۴۹ ـ لگد : ه ـ نمک

۵۰ : ز ـ حذف شده

آ۵۰ ج د ه : خونابه زآب (د ه : آب) دیده میریخت ؛
ح : خون نابهٔ ؛ من ریخت : آ ـ می ریخت

ب۵۰ ج د ه : دل هم غم خود ز دیده میریخت ؛
دل : و ـ جان

آ۵۲ ـ مخروش : و ـ محزون ؛ و : ح ـ حذف شده

ب۵۲ ب ج د ه وزح : دلم نمیکند

چون من بهلاک جان سپردم | دور از تو ز دوری تو مردم
۵۵ از آه تو گر بمه رسد دود | در خاک مرا کجا کند سود
تا جان ز تنم عنان نتابد | نهمار که دل خلاص یابد
خرکی رهد ارچه گشت نالان | تا سر ننهد بزیر پالان
هرچند ز بخت خود بجانم | هرجور که بینم از تو دانم
دامن که ز کهنگی بخندد | تهمت بزبان خار بندد
۶۰ عشقت زدلم که سر بخون برد | آزار فلک همه برون برد
سوزن که ز پا برون کشد خار | با همسر خود شود بپیکار
ما نطع حیات در نوشتیم | تو دیر بزی که ما گذشتیم

۵۵، ۵۶، ۵۷ : ۵۵ : و ـ حذف شده آ۵۵ ج د ه ز : بمن
آ۵۵ ـ کجا : ز ـ لحد : کند : ب ـ دهد
آ۵۶ ه : بتابد
آ۵۶ ـ نهمار : ه ـ انکار ، ح : مشمار ؛ دل : ب ـ جان
آ۵۷ ـ سر ننهد : ب ـ جان ندهد
۶۱ ، ۶۰ ، ۵۹ : و ـ حذف شده
۶۰ : ج ـ حذف شده
آ۶۰ ه : عشقت زدلم نگر که چون بود
آ۶۰ ـ برد : ه ـ بود
آ۶۱ ب : با هم سر ؛ ج د ه ز : رود
آ۶۲ ز : حیوه

حاضر شدن مجنون غایب در غیبت لیلی و بحضور خیال از خیال بحضور باز آمدن و سرود حسرت گفتن و دست بر دست زدن *

گوینده چنین فکند بنیاد | کان لحظه گران غریب ناشاد
معشوق عزیز روی بنهفت | آن کشته بخواب بیخودی خفت
از زندگیش نبود اساسی | تا از شب تیره رفت پاسی
چون باز آمد رمیده راهوش | افتاد درونه باز در جوش
۵ آن سایهٔ آفتاب گشته | رو شسته بخون آب گشته
غلطید بخاک چون کیانی | میزد بهلاک دست و پایی

---

* د : ... باز آمدن و دست بر دست زدن ، ه : ... و سرود حسرت گفتن ،
و : حذف شده ، ز : زاری کردن مجنون در اشتیاق لیلی ،
ح : ... مجنون در غیبت لیلی و بحضور خیال بحضور آمدن و سرود ...
آ آ : گویند آ۲ ـ بیخودی : ج ـ بهودی ، ولی در قسمت اول کلمه ـ بهو ـ بخط ریز بیخو ـ اضافه شده است
۳ ـ از : آ ـ آن آ۴ ح : باز آمد چون ؛ رمیده دل : ج د ه ـ ربوده ان
آ۴ ه : افتاد رمیده باز از هوش ؛ درونه : ج د ز ـ رمیده ، و : درونش
۵ : و ـ حذف شده آ۵ ه : رو شست بخون ناب کشته ؛ ب ج : مست ، ز : شست
آ۶ ـ چون : ه ـ وچون

میکند بصد شکنجه جانی — میزد بهزار غم فغانی
کو بی که بهول جان خورد مرد — بر بستر ایمنی کند درد
نی مرده نه زنده بود تا روز — چون نم زده مشعلی که سوز
چون مرغ سحر شد ارغنون ساز — از موذن کو برآمد آواز
شد پردهٔ ظلمت از هوا دور — روشست جهان بچشمهٔ نور
آن خانه فروش کیسه پرداز — آمد قدری بخویشتن باز
افتان خیزان زجای برخاست — بگشاد دو دیده درچپ و راست
میگشت دلی خراش خورده — چون خستهٔ دور باش خورده
زان زخم که در جگر رسیدش — خون از ره دیده میدویدش
لختی چو زبیدلی فغان کرد — آهنگ نشید عاشقان کرد
از ناوک سینه سنگ میسفت — وین زمزمهٔ فراق میگفت

۸: ه ز ـ حذف شده ۸، ۹: و ـ حذف شده.
۸ ج د: گرسنگ بجوال جان خود برد ۸ ح: کشد ۹ ز: نه مرده
۹ ج: چون غرده مشعلی کهی سوز؛ ح: مشعل جگرسوز؛ گه: د ه ـ کهن
۱۰ و: شد مرغ سحر چو ۱۰: و ـ حذف شده و بجای آن ۱۲ نوشته شده است؛ ازموذن: ز ـ کرمقری
۱۱، ۱۲: و ـ حذف شده ۱۱ ج د ه: عصمت ۱۱ ز: زچشمهٔ ۱۲ ب: آمد
۱۳ ـ افتان: و ـ افغان: د ه: برخواست ۱۳ و: دود دیده ازچپ: ه: برچپ،
ز: ازچپ ۱۴ ج د و ز: دل ۱۵ و ح: برجگر
۱۶ ـ زبیدلی: ج ـ بیخودی، د ه ز: زبیخودی
۱۷ ـ وین: ج د ه ـ وز

آه کردن مجنون از درونهٔ پرسوز و این غزل دود اندود از دود کش دهان بیرون دادن *

ما هیچکسان کوی یاریم — ما سوختگان خام کاریم
جانی نه و با خضر در آبیم — نوری نه و یار آفتابیم
چون گل زخوشی بخنده کوشیم — هرچند لباس ژنده پوشیم
گر از خز و پرنیان گدائیم — در زیر کلیم پادشائیم
۵ جامه زپلاس پاره دوزیم — خانه زپی نظاره سوزیم
بی منت تاج سرفرازیم — بی زحمت دوست عشقبازیم

---

* ج: ... بیرون دادن صحیح البیاض، و: حذف شده،
ز: غزل گفتن مجنون در اشتیاق لیلی،
ح: ... پرسوز و غزل ...
۲ ح: هم آبیم ۳ ج ه ح: بخوشی: د: کوشم
۳ د: پوشم
۵، ۶، ۷، ۸: و ـ ۵، ۶، ۷، ۸
۵ ـ زپلاس پاره: ج ـ بر بس پلاس،
د: زپی پلاس، ه: زپس پلاس،
ز: بتن از پلاس؛ و: زلباس
۶ و: بی منت دیده؛ ز: بی رحمت

با شیر و گوزن هم عنانیم | با زاغ و زغن هم آشیانیم
در سایهٔ بوم جای رویم | بر نغمهٔ جغد پای کوبیم
بی عبره تر از ده خرابیم | بی آب تر از بط سرابیم
گنجیست غم اندرون سینه | ماراست کلید آن خزینه
دل خسته و گریه خون نابست | هان گر هوس می و کبابست
یارب چه خوشست نالهٔ زار | خاصه ز درونهاء افکار
ای آمده و گذشته ناگاه | بختم ز تو مانده دست کوتاه
تا در تن من نشان جان بود | مهرم ز دل تو برکران بود
از حال من آنگه آمدت یاد | کافکنده غم خلل به بنیاد
بیمار که کوچ کرد جانش | چه سود گلاب و ناردانش

آ۷ و: آشنایم

آ۸ ـ جغد: د ـ چغز

۹: ز ـ حذف شده آ۹، آ۹: ج د ه و ـ آ۹، ۹

آ۹ ج د ه و: مانندهٔ کنج در خرابیم آ۹ ج د ه و ز: شرابیم

آ۱۰ و: گنجست غمت درون سینه

آ۱۱ ه: وگریه وخون آ۱۳ ح: ماند ۱۵، ۱۴: و ـ ۱۴، ۱۵

آ۱۴ ـ جان بود: ج د ه ـ جانست آ۱۴ ـ برکران بود: ج د ه ـ برکرانست

آ۱۵ و: از حال دل ای که نایدت یاد؛ ج د: آیدت، ه: نایدت

آ۱۵ـ۱: کافکندغم؛ ب: کافکند؛ ج د و ز: کافکند (و: افکند) غمت؛ ه: غمت

آ۱۶ ـ ناردانش: و ز ـ زعفرانش

89 2461

ناخوانده رسیدن این چه رازست | ناگفته گذشتن این چه نازست
گیرم نکنی شکر فشانی | کم زانک ببینمت زمانی
جانم ز فراق برلب آمد | می آیی و یا برون خرامد
۲۰ جز نیم دمی نماند حالی | باز آی که خانه گشت خالی
تنگ آمده ام زجان بدخوی | بیکانه چه میکند درین کوی
گفتی که صبور شو بدوری | وه کز تو و انگهی صبوری
بنمای رخ چو یاسمینم | بنواز ببشربت پسینم
عشق تو مفرّح جهانست | وین سوخته را هلاک جانست
۲۵ خیزم ز تو من دلم نخیزد | کس نیست که خون من بریزد
گر جور کنی وگر کنی ناز | اینک من و دل بهر دو دمساز

آ۱۷ ه: رسید این چه بازنست (ه: یارست)؛ ج: نازست، و ح: سازست

آ۱۷ و: نادیده گذشتن این چه بازنست؛ ج د: رازست، ه: زارست

آ۱۸ ـ ببینمت: ه ـ چو پرسمت

آ۱۹ ـ ویا: آ ج د ه و ـ یا، ز: تا

آ۲۰ ح: دلی آ۲۲ آ: گویی

آ۲۲ ـ وه کز تو: و ـ دوری تو، ز: دیوانه، ح: دوری ز تو

آ۲۳ آ: بنواز؛ و: رخی

آ۲۴ ج د ه: این

آ۲۶ ـ وگر: ه ـ وار؛ و: باز

آ۲۶ ـ من و دل: و ـ دل من؛ دل: ب ـ تول

2461

تیغم زن و آستان مکن پاک بگذار که بر درت شوم خاک
گر خود بتلطفم دهی دست یا خود بعقوبتم کنی پست
دل بر نکنم ز آشنایی عمر ار نکند خلاف رایی
هرچند که آن رخ دل انگیز بنشاند مرا بر آتش تیز
از بندگی چنان جمالی آزاد نیم بهیچ حالی
گنجینهٔ عشق شد وجودم بی عشق مباد تار و پودم
آسوده مباد جانم آن روز کز دود غمت نباشدم سوز
دل رفت که باغمت برآید تا زین دو کدام برسر آید
گیرم خوش و شادمان توان زیست هیهات که بیتو چون توان زیست
بینم چو ترا بجان پر شوق خود را بکنار گیرم از ذوق

---

۲۷ آ ح : تیغم بزن آستان بکن پاک ؛ زن : ب ـ کن ؛ و : ز ـ ور
۲۸ آ ـ ۵ : بست ۲۸ آ ـ ۵ : باخود بعقوبتم کنی مست
۲۹ آ ، ۲۹ آ : ـ ۵ ـ ۲۹ آ ، ۲۹ آ ۲۹ ـ عمر ار نکند : و ح ـ عمداً نکنم
۳۰ آ ـ آن رخ : ج ۵ ـ شوق آن ۳۰ آ ـ ۵ : بآتش
۳۱ آ ـ آزاد نیم : ز ـ دل برنکنم ؛ ح : نه ام
۳۳ ـ دود : ب ـ ذوق ، و : دردو
۳۴ ـ ۵ : زان ؛ بر : ز ـ حذف شده
۳۵ آ ج ۵ ز : شاد میتوان
۳۵ ـ چون : ب ـ جان
۳۶ ـ ببینم چو : ج ـ گیرم که

87 2461
6-4

چون باشد رغبت کنارم چون طاقت دیدنت ندارم
تا نام تو بر زبان نیاید در قالب مرده جان نیاید
بندی بسر زبان ندارم کین دل کند و من آن ندارم
پوشیدن غم ز من نخیزد هرچیز که پربود بریزد
زین پس مطلب ز من کفایت کز دست برون شد این ولایت
پند ار چه صلاح کار مردست بر دلشدگان عشق دردست
زان سینه که عشق مجلس آراست اندیشهٔ ننگ و نام برخاست
اشکی که بعشق گرم پوید از دل رقم صلاح شوید
پولاد که سنگ را کند خرد زو شیشه درست چون توان برد
عشق اول کار دلنوازست چون تافت عنان سخن درازست
طوفان که سخن بابر گوید اول کف پای خلق شوید

---

۳۷ آ ـ چون : ح ـ خود ۳۹ ، ۳۸ : و ـ حذف شده
۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۸ : ۵ ـ ۴۱ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰
۳۸ آ ز : نیارم ۳۸ آ ز : سازم ۳۹ ، ۴۰ : ج ـ حذف شده
۳۹ : ز ـ حذف شده ۳۹ آ ـ ومن آن : د ـ آن من آن ، ۵ : آن من
۴۰ آ ـ پربود بریزد : ۵ و ـ بدبود گریزد ۴۱ آ ز : آن
۴۲ آ ۵ : بند ۴۳ ج د : نام وننگ ؛ و : نام وننگ برخواست ؛ ۵ : برخواست
۴۴ ـ از : ج ـ در ؛ وز : جوید ۴۵ آ ـ ح : خورد
۴۵ ج ح : زان ؛ و : زان شیشه درست کی توان برد
۴۶ آ ـ اول : و ـ توکه ۴۶ و : یافت ۴۷ آ ـ ۵ : پوید

2461
86

چرخم زد و دیده خون روان کرد | با چرخ ستیزه چون توان کرد
فریاد که جان زغم زبون شد | وز رخنهٔ دیده دل برون شد
این تن که خمیده بود بشکست | وان دل که نداشتم شد از دست
سیلاب بلا بر آمد از فرق | کشتیم چه سود چون شدم غرق
این آه سحر که میزنم نرم | بازار رحیل میکند گرم
بر سوز دلم که رستخیزست | انگشت منه که شعله تیزست
من بیتو بدین سیاه رویی | بی من تو چگونهٔ نکویی
ای غنچهٔ تنگ خوی چونی | وی دشمن دوست روی چونی
چشم سیهت بناز چونست | خوابت بشب دراز چونست
درخون که میشوی سبکخیز | بر جان که غمزه میکنی تیز
از دست که باده میستانی | در بزم که جرعه میفشانی

۴۹ـ زبون : ج د ه ز ـ برون
۴۹ـ وز : آ ـ وان ؛ دل : ج ه ـ دم ، د ز : نم
۵۰ آب ز : آن ۵۰ ز : وین ؛ ج : شدم بست
۵۱ ج د ه ز : در آمد
۵۲ـ سحر : آ ـ سخن
۵۳ـ دلم : و ـ دل من ۵۳ و : شعله بیزست
۵۵ ح : ای ۵۶ـ بشب : ج ـ بره
۵۷ـ غمزه میکنی : ج د ه و ز ح ـ میکنی (ز ح : میزنی) مژه
۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ : و ـ حذف شده ۵۸ـ در : ج ـ از

2461
85
6-3

گشتم بدرت چو خاک ناچیز | یک جرعه بریز بر سرم نیز
۶۰ یاری که بمهر دلنوازست | ناگفته بداند آنچ رازست
بخشنده که آستین گشاید | ناخواسته بخشد آنچ باید
مگسل بر نارسیده گستاخ | چون پخته شود خود افتد از شاخ
بس وعده که داد بخت گم نام | کت از می وصل خوش کنم کام
آمد بمن آن شراب گلرنگ | لیکن چو فتاد شیشه بر سنگ
۶۵ از روی تو هرچه دید جانم | بر روی تو گفت چون توانم
هر قطرهٔ خون برین رخ زرد | پندار که چشمه ایست از درد
از دیده رود چو جوی خونم | شیران بکشند بوی خونم
از شعلهٔ آه دردهانم | پر آبله بین همه زبانم
مارا بامان گر از تو ره نیست | تو غمزه زنی تراگنه نیست

۵۹ـ بریز : و ـ بخیزو ۶۰ د ه : نداند
۶۲ـ افتد از : ب ـ افکند ؛ ز : فتد خود
۶۳ـ بخت گم نام : ج د ه ح ـ بخت خود نام (ح : بدرام) ، و : شوخ مدام
۶۳ ج ـ در کنار صفحه نوشته شده است ؛ کت : و ـ گفت ؛ ازی : ج د ه ـ از پی
۶۴ ج : آید ۶۴ـ چو فتاد : و ـ افتاد ۶۶ ، ۶۵ : ج ـ حذف شده
۶۵ـ از : و ز ـ در ۶۶ ، ۶۶ ه ـ ۶۶ ، ۶۶
۶۷ : و ز ـ حذف شده ۶۷ ه : ـ حذف شده
۶۷ آ : نکشند ، ج د ه ح : نکشند
۶۹ـ بامان : ه ـ پایان ، و : باجان

2461
84

۷۰ سیّاف که خون بعشق ریزد — رحمت بدلش چگونه خیزد
شادی برخت که غم کند کم — پیش چو تویی وانگهی غم
ور غم رسد از تو نیز شادم — وین شادی و غم همیشه بادم
مهر تو در استخوان من باد — درد تو دوای جان من باد
مجنون چو بدین دم دل انگیز — از سینه برون زد آتش تیز
۷۵ گرد از جگرش بخون درآمد — فریاد ز وحشیان برآمد
هر روز بدین نیازمندی — میگشت به پستی و بلندی
شب تا سحر و ز صبح تا شام — یک لحظه دلش نکردی آرام
در دل غم دوست داشت تا مرد — وان لحظه که مرد باخودش برد
روزی که زمان عمر درگشت — جان بر سر دل نهاد و بگذشت

۷۰ـ سیّاف: ج د ه ز ـ جلّاد؛ بعشق: ح ـ بعنف ۷۰ ج د ه: زحمت؛ و: ز دلش
۷۱ ح: شادم؛ ه: کم کند غم ۷۱ ه: کم
۷۲ ح: این؛ ب ج ز: شادیٔ غم ۷۲ـچو: ج د ه ز ـ که؛ و: درین
۷۵ـگرد: ب د ه ز ـ کوه؛ ج و: کوه از جگرش بخون برآمد (و: برآورد)
۷۵ و: فریاد چوارغنون برآورد ۷۶: د ـ حذف شده
۷۶ آ: باخویش زدی نیازمندی، ب: میگفت سرود مستمندی،
ج ه: باخویش زدی دم نژندی، ز: برخویش زدی نژندی
۷۷ ـ و: ۵ ـ حذف شده ۷۷ و: نکرد
۷۸ آ ـ دردل: ج د ه ـ دل در، و: دایم؛ ز: دل در غم یار داشت تا مرد ۷۸ و: مرد
۷۹ ج: زمام؛ عمر: و ـ عشق ۷۹ و: و برگشت

2461
83
6-2

خرامش کردن سرو لیلی با سرو قدان همسایه سلوی بوستان و شناختن آزادهٔ آن نوبر از او زبان سوسنی کشیدن و غزل جگردوز از یک اندازهای مجنون با آواز نرم روان کردن و بر دل لیلی زدن و کارگر آمدن و باز جست کردن لیلی طیرگی بلبل خارنشین خود را و آزمودن آن را وی تعطش لیلی را سوی خونابهٔ مجنون و مرگ مجنون بقبلهٔ کرم کردن و سوخته شدن لیلی و بگرمی در خانه باز آمدن و بتب اجل گرفتار شدن *

گوینده این حدیث زیبا — زین گونه نگاشت روی دیبا

---

*آ: ... نرم نرم روان کردن ... ، ب: ... لیلی را سوی ... و سوخته شدن و بگرمی آتش عشق در خانه ـ ،
ج: ... همسایه سوی نخلستان ... غزل ... و کارگر آمدن ... آن راوی آن راوی ... باز آمدن و بدست اجل گرفتار گشتن ،
د: ... همسایه سوی نخلستان ... غزل ... مجنون با آواز نرم نرم روان روان ... و کارگر آمدن ...
مرگ مجنون را بقبله کردن و سوخته شدن لیلی و بگرمی بخانه باز آمدن و بدست ،
ه: ـ همسایه سوی نخلستان ... و زبان سوسنی چون تیغ کشیدن و غزل جگردوز ... نرم نرم روان کردن
بر دل لیلی زدن و کارگر آمدن ، و: حذف شده ،
ز: رفتن لیلی با دختران قبیله بگشت نخلستان و غزل خواندن شخصی از زبان ،
ح: خرامش کردن لیلی ... و شناختن آن آزاده نوبران را و زبان سوسن کشیدن و غزلی
جگر اندوز ... و مرگ مجنون غلبه کردن و سوخته شدن ...

2461
82

کان زهرهٔ شب نشین بخواب — چون در غم دوست ماند بی تاب
چون غمزدگان بدرد میبود — با ناله و آه سرد میبود
هر گریه که کرد موج خون ریخت — هر دم که زد آتشی برون ریخت
با سایه غم دراز میگفت — در پیش خیال راز میگفت
هر چوب زحجرهاء دردش — زرچو به شده زرنگ زردش
هر روزن و در زجلوه گاهش — تاریک شده زدود آهش
هر غمزه که زد زچشم بدکیش — خون ریخت ولی زدیدهٔ خویش
چشمی که بگریه پیش میکرد — زان باده خمار بیش میکرد
بی وسمه کمان ابروانش — بی سرمه دو نرگس روانش
از داغ غمش درونه خسته — داغ کلفش برخ نشسته
کلفش که سیاه وام کرده — نسبت بمهش تمام کرده

۲ـ دوست: ز ـ یار ۳: ب ـ حذف شده ۳ ز: غمزدها ۳ـ آه: آ ـ باد
۴ـ۲۱: ز ـ حذف شده
۶ـ ه: مشدی ز روی؛ زرنگ: ج د و ح ـ زروی
۷ و: باریک ۸ و: زجان
۸ و: بدیده ۹ ج د ه: زگریه؛ و: زپیش
۹ و: میخورد ۱۰ ج: واسمه
۱۰ـ نرگس روانش: و ح ـ چشم ناتوانش؛ ج د ه: جوانش
۱۱ ه: درون ۱۱ د: کاهش؛ ب ه: برو
۱۲،۱۳: و ـ حذف شده ۱۲ ب ج د ح: غام، ه: نام ۱۲ ه: بمه

& 2461 6-1

نی کلفه که سایهٔ بمهتاب — نی نی غلطم که سایه برآب
غلطان همه شب شبی چو صد سال — پهلو پهلو چو قرعهٔ فال
خالی شده از جلا جمالش — معزول شده زجلوه خالش
از کوفتن رخ جمیلش — بر رخ بدل سپیده نیلش
زان روی که داد چرخ را نور — با آن همه نیل چشم بد دور
مقنع چو درونه چاک گشته — گلگونه فتاده خاک گشته
پیرایهٔ زرچو سنگ مانده — آیینهٔ چین بزنگ مانده
گشته خم طرهٔ چو شمشاد — از زخم زبان شانه آزاد
ببخویش زگفت وگوی خویشان — وز طعنه چو زلف خود پریشان

---

۱۳ ه: بی؛ سایهٔ: ح ـ سایه بد
۱۵ ج د ه: ازجسد (د ه: حسد) براهش
۱۵ ج د ه: زجلوه گاهش
۱۶ـ بر: ج ـ از؛ آ: سپید
۱۷، ۱۷ آ: ه ـ ۱۷ آ، ۱۷
۱۷ـ روی که داد: ج ه ـ روی (ه: بوی) به نیل، د: روی بنور. ولی در بالای ـ بنور ـ کلمهٔ ـ بنیل ـ علاوه شده است
۱۷ ب ج د: با این؛ ه: با این همه خیل ۱۹: و ـ حذف شده
۱۹ ه: آیینه زحسن و رنگ مانده
۲۰ ـ شانه: ه ـ و شادی
۲۱: و ـ حذف شده

2461 80

غم را بدرونه بند میکرد | دل بر سر غم سپند میکرد
غم گرچه بگفت دردناکست | در سینه گره زنی هلاکست
دل دوختن غم ارچه خونست | لب دوختن آفت درونست
گردد چو تنور بسته سرگرم | پولاد درشت را کند نرم
دیگی که درونه شد بجوشش | کف در دهن آید از خروشش
دشنه بجگر فرو توان خورد | سختست فرو خوردن درد
آنرا که بود بسینه جانی | خیزد زجراحتش فغانی
مرده ست که بی خروش باشد | نشتر خورد و خموش باشد
از گوشت تهی کنند خوانرا | خوردن که تواند استخوانرا
بیم ار نبود ز آخرین خواب | در دل چه سنان چه قطرهٔ آب
دل سوخته چون نهان کند راز | کش می بتراود اشک غمّاز

---

۲۲ : و ـ حذف شده ۳۷ ـ ۲۲ : ز ـ حذف شده
۲۲ ه : پسند ۲۳ ه : نگفت
۲۳ ـ زنی : و ح ـ زدن ؛ هلاکست : د ـ اول ـ چه هلاک است ـ نوشته شده سپس همین کلمه به ـ بهلاک است ـ تصحیح شده ولی ارزوی ـ چه ـ تم کشیده و نشده است
۲۴ ه : سوختن ۲۴ ح : زبون ست
۲۵ ـ گردد : ه ـ دد ۲۵ و : درست را
۲۶ و ح : بر دهن ۲۷ ـ دشنه : ج د ه ـ نشتر
۲۹ د و : مردست ۲۹ ـ نشتر : و ـ دشنه ۳۰ ه : خانرا
۳۱ ـ بیم ار : ه ـ بیمت ۳۲ ه و : دلسوخته ؛ ح : کند نهان

آن خم که درون بود زلالش | بیرون گذرد نم از سفالش
گردم نزند لبش ز بیداد | رخساره سخن کند بفریاد
بیرون محک درونه باشد | عنوان زغرض نمونه باشد
مشک ارچه بود بپوست خونش | بویش خبر آرد از درونش
کانون تو چون شد آتش اندود | همسایهٔ تو بگرید از دود
آن کبک قفص نشین محبوس | بی حیله چو پرگسسته طاوس
از بند قفص چو آمدی تنگ | کردی بطواف وادی آهنگ
بر پشت جمازهٔ سبک خیز | از حجرهٔ غم برون شدی تیز
با چند پری وش بهشتی | راندی بسراب دشت کشتی
گفتی غمی از شکسته حالی | کردی بسخن درونه خالی
لختی زهراس نقش بینان | در گوشه شدی ز همنشینان

---

۳۳ و : بود درون ۳۳ ـ گذرد نم : ه ـ زدنم هم ۳۴ ج : زند ۳۴ د ه : رخسار
۳۵، ۳۶ : ج د ه ـ ۳۵، ۳۶ ۳۵ و : درونه ۳۶ ـ بود : ه ـ کند ۳۶ ج ه : پویش
۳۶ ه : کان توشد چو آتش اندود ، و : ایوان توشد چو آتش آلود ، ج د ح : توشد چو
۳۷ ه : همسایه توانگرش بود دود ؛ تو بگرید : ج د ـ توانگرست ۵۰ ـ ۳۸ : ز ـ حذف شده
۳۸ ـ آن : و ـ ای ۳۸ ح : بی جلوه چو پرشکسته طاوس ؛ د ه : طاووس
۳۹ ـ وادی : ج د ـ رای و ، ه : رای
۴۰ ـ حجرهٔ : د ـ خیمهٔ ۴۱ ـ با : و ـ تا
۴۱ ب : سراب ، د ه : بسراب و ۴۲ ـ غمی از : ج د ه ـ غم آن
۴۲ و : بینی ۴۳ و : از خوف و هراس بیش بینان ؛ ج : بهراس

با سبزه زدوست رازگفتی | با سرو غم دراز گفتی
۴۵ هرمرغ که درهوا پریدی | مقنع زنواش بردریدی
شب چون سوی خانه بازگشتی | بازش غم دل دراز گشتی
چون شمع زغم فسرده میبود | شب سوخته روزمرده میبود
روزی زغم اندرون زبونی | تنگ آمد از انده درونی
ازکنج سرای آتش اندود | سرگشته برون شتافت چون دود
۵۰ خوبان که بدند همنشینش | گشتند بهمرهی قرینش
رفتند بهم بسی جمیله | در نخلستان آن قبیله
گه بر رخ یاسمین خمیدند | گه در ته شاخ گل چمیدند
هر سرخ گلی شکوفه پرورد | لیلی بمیانه چون گل زرد
هرغنچه گشاده لب بخنده | لیلی چو بنفشه سرفکنده

آ۴۴ و : میگفت · آ۴۴ و : میگفت

۴۵، ۴۶ : آب ـ حذف شده آ۴۶ ج : بارش آ۴۷ ـ شمع : ه ـ شب

آ۴۸ ج د ه ح : اندران ؛ و : درون خونی

آ۴۸ ج د ه و : آمده ز

آ۴۹ ـ شتافت : ج د ه و ـ فتاد

آ۵۰ : بهم رهی آ۵۱ ـ بسی : و ـ بی

آ۵۱ ـ در : ب ـ تا ؛ قبیله : د جمیله ـ نوشته شده ولی از روی حروف ـ ج ، م ـ اول کلمه را تکرار کرده و به ـ قبیله ـ اصلاح کرده است

آ۵۲ ج : یاسمن ؛ آ : حمیدند ، ب ز : جمیدند ، و : بدیدند

آ۵۲ ب ج د ه و ز : خزیدند آ۵۳ ـ سرخ گلی : ج د ه ز ح ـ شاخ گل (د ه ز ح : گلی)

۵۵ هر لاله ببوی مشک گشته | لیلی چو نهال خشک گشته
هر بت رطبی زبار میخورد | لیلی ززمانه خار میخورد
هر سرو زجو بجامه میرست | لیلی زسرشک جامه میشست
هر کبک روان بناز مایل | لیلی چو تذرو نیم بسمل
لختی چو دران بساط گل روی | گشتند میان سبزه وجوی
۶۰ ازگرمی آفتاب سوزان | در سایه شدند نیم روزان
در انجمنی که رشک مه بود | یک سایه و آفتاب ده بود
شخصی زموافقان مجنون | صافی گهری چو در مکنون
از سوز رفیق سینه پرداغ | میگشت بجلوه گاه آن باغ

۵۵، ۵۶ : ج د ه ز ـ ۵۵، ۵۶

۵۶، ۵۷، ۵۸ : و ـ ۵۶، ۵۷، ۵۸

آ۵۵ ـ ببوی : ه ـ بسان

آ۵۶ و ح : بط (مقرب همان ـ بت ـ است که معنی مرغابی است) ؛ ج د : زنان ، ه : بنان

آ۵۶ ـ زمانه : و ـ درونه

آ۵۷ ج د ه : هرسروزجوی جامه (د : دامنه ، ه : جامه) می شست ؛ زجوی بجامه : و ـ زجان بخامه ،
ز : بجوزجامه آ۵۷ ج ه : خامه ، و : خانه ۵۹، ۵۸ : ه ـ ۵۸ ـ ۵۹

آ۵۸ ز : کبک ج : زنان ، و : بیار ؛ روان : ه ـ حذف شده و بجای آن در بالای کلمات ـ
ـ کبک بنان ـ بخط ریز کوچک ـ دری ـ نوشته شده است آ۵۸ ح : تذرو نیم

آ۵۹ و : بران ؛ ز : گلبوی آ۵۹ ـ و : د ـ چون

آ۶۰ ـ ازگرمی : آ ـ نازک می آ۶۱ ـ در : د ـ ورز ، ه : ان

بشناخت که آن بتان کدامند | هر یک بچه نسبت و چه نامند
۶۵ در حلقهٔ شان نمود میلی | شد در پی آزمون لیلی
کان باده که کرد قیس رامست | در لیلی از آن سرایتی هست
در گلشن آن بهار خندان | برداشت نوای دردمندان
سوزان غزلی ز قیس دلکش | میگفت چو شعلهاء آتش
زان زمزمهٔ جراحت انگیز | میزد بجگر زبانهٔ تیز
۷۰ خوبان که نوای او شنیدند | در پردهٔ جامه جان دریدند
زان نغمه شدند دور از آرام | چون آهوی هندو اشتر شام
معشوقه چو نام یار بشنید | وان نالهٔ جان گذار بشنید
شوریده ز جای خویش برخاست | ستر ادبش ز پیش برخاست
در پیش غزل سرای شد زود | رخساره بپشت پای او سود
۷۵ گفت از سر گریه کای نکوخوی | بیگانه نمای آشنا روی

۶۴ب : ز چه نسبت
۶۵و : حلقیشان ۶۸و : میخواند
۷۰ـ که : و ـ چو ۷۰ـ جامه : آ ـ جام
۷۱د : از آندم ۷۲ج : آهو ؛ آ : استر سام ؛ ه : استر
۷۲ـ جان گذار : ج د ه ز ـ جان فکار ، ه : زار زار
۷۳ : ج د ه ز ـ حذف شده ۷۳و : برخواست
۷۵ج : ای نکو روئی ؛ ج د ه ز : نکو روی
۷۵ج : نمائی آشنا خوئی ؛ ج د ز : آشنا خوی

دانم که بدین دم نژندی | داری اثری ز دردمندی
زین نوغزلی که کردی آغاز | نوگشت مرا غم کهن باز
زان غمزده کین ترانه رانی | ما را خبری ده ار توانی
کز دست دل ستم رسیده | چونست میان آب دیده
۸۰ منزل بکدام غار دارد | بستر ز کدام خار دارد
همخانهٔ او کدام مورست | همخوابهٔ او کدام گورست
سینه بکدام داغ داده ست | دیده بکدام زاغ داده ست
بالاش بخار تنگ چونست | پهلوش بروی سنگ چونست
باکیست ز روز تیره رازش | چون میگذرد شب درازش
۸۵ دارد بدگر خیال میلی | یا هم بخیال روی لیلی
بشنید چو آن سخن خردمند | بگشاد بآزمون دمی چند
گفت ای ز وفا سرشته جانت | قاصر ز حدیث دل زبانت

۷۶و : باین ۷۶ـ اثری : ج د ه و ز ـ خبری ۷۹و : کردست دلی ؛
د : دلی ۷۹ـ آب : و ـ خون ۸۰ج : بکدام ۸۱آ ، ۸۱آ : و ـ ۸۱آ ، ۸۱آ
۸۲ب ج د ه و : دادست ، ز : داده ۸۲ب ج د ه و : دادست ، ز : داده
۸۳و : بپشت ۸۴ : ب ـ حذف شده ۸۴آ : از اول مصرع فقط کلمهٔ ـ باک ـ نوشته شده است ،
بقیه حذف شده و جای مصرع خالی مانده است ؛ ح : بروز
۸۵ـ خیال : ه ـ خیال و ۸۵ج : باهم ، ه : ماهم ، ز : ما هم
۸۶ج د ه و ز : باین ۸۷و : بوفا
۸۷ـ قاصر : ج د ـ حاضر ، ه : خاصه ، و : آگه

آن یار که بهر اوست این گفت | دل زانده او ببایدت رُفت
کز تو شده بود دور و مهجور | دور از تو زخویش نیز شد دور
دلرا بتو داده بود آزاد | جان نیز به بیدلی ترا داد
تا زیست نظر بسوی تو داشت | چون مرد هم آرزوی تو داشت
زان ره که گذشت بی جمالت | همره نشدش مگر خیالت
چون با تو نبود دوش با دوش | با خاک سیاه شد هم آغوش
همخوابهٔ عشق نازنین است | همخوابهٔ رایگان زمین است
بگرفت بخوا بگه قراری | وز بیخوابی برست باری
هست از تو بخواب نیز بی تاب | می بیند خوابت اندران خواب
آنرا که برآمد از غمت هوش | هان تا نکنی ز دل فراموش

۸۸ز: زاندوه ۸۹، ۹۰: ز- ۸۹، ۹۰ ۸۹ز: از؛ ح: بود و؛
مهجور: ب و- بجور ۸۹ج د ه: دور از تو و من زخویشتن دور (ه: بخویش بجور)، و: دور از تو زجان خویشتن دور
۹۰- آزاد: د- آزا زود، ه: آواز ۹۰- به: و- ز؛ ترا: ج د ه ز- بتو
۹۱- چون: و- تا ۹۲و: زانکه که برد؛ که: ح- چو
۹۲د: شدنش ۹۳، ۹۴: ز- حذف شده ۹۳ه: تا با تو نگشت دوش با دوش،
و: با تو چو نسود دوش بر دوش؛ نبود: ب- نسود، ج د ح: نگشت
۹۳ح: آگوش ۹۴: و- حذف شده ۹۴ح: همخوانهٔ
۹۵ج د ه و ز: وز بیخودی تو رست باری ۹۶ج ه: هست ار چه بخواب تیزی ناب (ه: تیز بی تاب)؛ ازتو: د- ار چه ۹۷و: ازغمش

لیلی چو شنید این سخن را | بر خاک فکند سرو بن را
میزد سر و دست و پای در خاک | چون مرغ بریده سر بتا پاک
گویندهٔ نادرست پیمان | از گفتهٔ خویش شد پشیمان
چندانک نمود استواری | پیوسته نگشت زخم کاری
رخنه که بدل شد و جگر هم | انباشته کی شود بهر هم
در تن چو رگ حیات بگسست | از حیله کجا گره توان بست
خوبان دگر که حال دیدند | از هر طرفی فرا دویدند
شوریده زجاش برگرفتند | فریاد و نفیر درگرفتند
بیخویشتنش بخانه بردند | زان گونه بمادرش سپردند
شد پیرزن جگر دریده | زان تیره نفس نفس بریده
افتاد برو چو خس بر آبی | یا بر سر آتشی کبابی
بتوان زجگر برید پیوند | دیدن نتوان خراش فرزند

۹۸- چو: ج د ه ز- که ۹۸ب ج ه و: درخاک، ز: درجل؛ د: درخاک افکند؛
ح: درخاک فکند سرو تن را ۹۹ح: میزد سر و پائ دوست برخاک ۹۹د: سیر؛
ج د ه و: بطاپاک ۱۰۱ح: نبوده ۱۰۲- که: و- چو؛ شدو: ه- شود
۱۰۲ه: انباشتکی؛ ح: انباشته کی بود بهم ۱۰۳و: ازتن
۱۰۳ج د: گره کجا؛ و: توان کرد.
۱۰۴- که: و- چو ۱۰۵، ۱۰۵: ج- ۱۰۵، ۱۰۵
۱۰۵ح: زخاک ۱۰۸و: بران، ز: براو
۱۰۹- بتوان: ب- مادر، و: نتوان؛ زجگر برید: د ز- جگر بریده

2461

صفت برگ ریزودوادو بادخزان
واز آسیب صدمات حوادث سرنهادن
سرو لیلی درخاک و بی بالش ماندن *

آمد چو خزان بغارت باغ — بنشست بجای بلبلان زاغ
رخسارهٔ لاله پرزچین گشت — آیینهٔ آب آهنین گشت
هرغنچه که جلوه کرد گستاخ — در ریختن آمد از سر شاخ

---

* ب: ... واز سبب صدمات ...،
ج: ... وبی بالش شدن آن سرو آبدار خوش رفتار،
د: ... واز آسیب دهرهای تیزرو سرنهادن سرو لیلی درخاک و بی بالش شدن آن سرو آبدار خوش رفتار که از درخت جوانی در روزگار برخوردار می دید،
ه: ... وبی بالش شدن،
و: حذف شده،
ز: صفت خزان و وفات لیلی و وصیت کردن بمادر خویش جهت مجنون،
ح: ... واز سبب صدمات حوادث دوران سرنهادن ...
۲ـ پرزچین گشت: ج د ه ـ برزمین کرد؛ ز: کرد
۳ ج د ه ز: کرد
۳ ز: هرجلوه که غنچه
۳ ز: دررریخته

پر برگ شده زمین گلزار — چون مجلس مکرمان زدینار
۵ ریزان گل و لاله شست درشست — مالنده چنار دست بردست
هرسوی برهنه گلستانی — چون راه فتاده کاروانی
زآسیب طپانچهاء صرصر — غلطان بزمین شکوفهٔ تر
منقار کلاغ برسر گل — مقراض شده بپرّ بلبل
خفته علم شکوفه درخاک — عباس شده درخت ضحّاک
۱۰ شیرازهٔ گل گره گشاده — هرسو ورقی برون فتاده
مانده همه غنچهاء خوشبوی — از خندهٔ شکّرین ترش روی
برگی که زباد شد گریزان — هرگوشه دوان فتان وخیزان
نرگس که بخواب چشم بسته — از بانگ زغن زخواب جسته

۴، ۵: و ـ حذف شده
۵ ـ و: ج د ـ حذف شده
۵ آ: مالنده، ج د ه ح: مالیده
۸ ـ ببرّ: ج د ه و ز ـ چوپر
۹ ـ خفته: ج د ه ـ خط؛ ح: برخاک
۹ ه: عباسه
۱۰ ـ هر: و ـ ازهر؛ سو: ز ـ سون؛ برون فتاده: ج ـ بباد داده
۱۱ ـ مانده همه: ه ـ مانندهٔ؛ ز: خوشبو
۱۱ ج: ازخنده شکری؛ ز: رو ۱۲ ز: روان
۱۳ و: وز بانگ زغن زخواب جسته؛ آ: خسته، ج ز: جسته

سوسن زغبار سینه پرخار کآزاده و باخسان سروکار.
رخسارهٔ یاسمین زمین سای پیمانهٔ لاله باد پیمای
در زلزله سرو راست خانه چون مردم راست از زمانه
گیسوی بنفشه خاکبوسان چون زلف خمیدهٔ عروسان
نسرین بلت زمانه خوردن وز شاخ بتازیانه خوردن
درهم شده جعد سنبل از باد شانه طلب از درخت شمشاد
ناگه بچنین شکوفه ریزی افتاد گلی برستخیزی
لیلی که بهار عالمی بود زو چشمهٔ زندگی نمی بود
آتش زده گشت نوبهارش وز آب برفت چشمه سارش
آن ریش کمن که در جگر داشت جان برد که سوی جان گذر داشت

۱۴ز: آزرده
۱۶ز ح: درزمانه
۱۸د: بلب؛ ه: ملب
۱۸ــ وز: ب ــ وان
۱۹ب: درهم شده سنبل از دم باد
۱۹آ: سایه، و: سایه
۲۰ب: ریزای ۲۰ح: افتاده
۲۱ــ زو: ج ــ در، وح: از
۲۲ح: برفته
۲۳ــ برد: ز ــ بود

آن دل که شدش بعشق پامال جان نیز روان شدش بدنبال
آمیخت بسرو نوجوانش بیماری چشم ناتوانش
شعله زتنش چنان برآمد کش دود زاستخوان برآمد
پهلو بکنار بستر آورد سرپوش اجل بسر درآورد
گشتش تن گوهرین سفالین وز بستر رنج ساخت بالین
چشمش که همی بخواب درگشت در بند غنودنی دگر گشت
در آتش تب فتاد نعلش یاقوت کبود گشت لعلش
گشتش خوی تب روان بتعجیل هم وسمه زروبشست وهم نیل

۲۵آ، ۲۵آ: و ــ ۲۵آ، ۲۵آ
۲۵ز: بیماری زکس گرانش؛ ح: جسم
۲۶ج: باستخوان
۲۸ج: کشت آن تف گوهرین سفاکین، دهـ: کشت آن تف گوهرین (هـ: گوهر) سفالین؛ ز: کشت آن تن
۲۹و: چشی
۲۹ج دهـ وز ح: غنودن
۳۰هـ: تف؛ ح: تپ فتاده
۳۰ج: گشته ۳۱ح: تپ
۳۱ــ زرو: ب ــ ازو، و: زریخ؛ ج د ه ح: زروی شست؛ بشست و: ز ــ شست

گیسو ز شکنج ناز ماندش نرگس ز کرشمه باز ماندش
شد تیره جمال صبح تابش وافتاد بزردی آفتابش
تب لرزه بسوخت روی چون باغ تب خاله نهاد برلبش داغ
هم رنج تن و هم انده یار یک جان بدو زخم گه گرفتار
در تلوسهٔ چنان جگرسوز میدید عقوبتی دوسه روز
چون شد گه آنک مرغ دمساز از بند قفص شود بپرواز
زان نکته که زد بجانش آذر بگشاد جریده پیش مادر
کای درد من انده نهانت واندیشهٔ من خراش جانت
زین غم که برای من کشیدی آزرده شدی و رنج دیدی

---

۳۲ : وز ـ حذف شده
۳۲آ ه : باز ۳۲ب : ه ـ حذف شده
۳۳آ ـ تابش : ه ـ زایش
۳۳ب ـ و : ه ز ـ حذف شده ؛ ح : وافتاده
۳۴آ ح : تپ ؛ و : بشست ؛ د : چو
۳۴ب آ : نهاده ؛ ز : بردلش ۳۵آ ـ تن : و ـ شد
۳۵ب ـ زخم گه : ج د ه ـ زخمه (ه : زخم) شد ، و ح : غم شده
۳۶آ ج د ه ز : چنین ۳۷آ ـ گه : ه ـ بر
۳۸آ ـ نکته : و ح ـ شعله ۳۸ب ـ پیش : ز ـ نزد
۳۹آ ـ انده : ب ز ـ آمده ۳۹ب ـ و : ز ـ حذف شده
۴۰ : ج د ه ـ حذف شده ۴۰آ ـ برای : ز ـ زبهر

ناچار چو خونم از تن تست بار دل من بگردن تست
رنجی که نهند بر نهادم لابد تو کشی که از تو زادم
کاری که مرا فتد بصورت آن کار ترا فتد ضرورت
در خوشه فتد چو آتش تیز از وی تنه را چه جای پرهیز
هرگه که جگر خراش گیرد قالب چه کند که گر نمیرد
تیمار مرا که پی فشردی زحمت ز قیاس بیش بردی
وقتست کنون که خیزم از پیش زایل کنم از تو زحمت خویش
عذرت بکدام رای خواهم مزدت مگر از خدای خواهم
چشمت پس ازین نمی مبیناد بعد از غم من غمی مبیناد
بردار ز بستر هلاکم وز آب دو دیده شوی پاکم

۴۱آ ـ خونم از تن : ج د ه ـ خون من بتن (د ه : تن) ۴۱ب ـ بار : ز ـ خون
۴۲آ ـ نهند : ج د ه ـ بعشق ، ز : نهید
۴۳آ ـ فتد : ب ج د ه ز ح ـ بود ؛ و : بود ضرورت ۴۳ب و : بصورت
۴۴آ ـ تنه را چه : ب ج د و ز ـ بنه را چه ، ه : بنه ار چه
۴۵آ ـ که گر : ب ج د ه و ز ـ اگر
۴۶آ ـ تیمار : ب ـ تیر
۴۷آ ب ز : رحمت
۴۸ : د ه ـ حذف شده ۴۹ ، ۴۸ : ج ـ ۴۸ ، ۴۹
۴۹آ ب : جسمت ؛ ح : از این
۴۹ب ـ بعد : و ـ غیر

وز آتش سینه سوز عودم بر بوی جگر رسان درودم
خون ریز بروی مشکبویم تا غازهٔ تر بود برویم
گل زن بجبین زروی خویشم کافور فشان زموی خویشم
چون از پی مرقدم نهانی پوشی بلباس آن جهانی
از دامن چاک یار دلسوز یک پاره بیار و برکفن دوز
تا باخود از آن مصاحب پاک پیوند وفا برم ته خاک
چون نوبت آن شود که از تخت لیلی بجنازه بر نهد رخت
کم کن قدری رقیب مارا و آوازده آن غریب مارا
کاید چو شهان درین عروسی لب ساز کند بفرق بوسی
درجلوهٔ من کند نظاره وز سینه برآورد حراره

---

۵۱ آ، ۵۱ آ: و ـ ۵۱ آ، ۵۱ آ ۵۱ آ زح: از ۵۱ آ ـ بربوی: ج د زح ـ وزبوی، ه و: ازبوی
۵۲: و ـ حذف شده ۵۲ آ ج د ه: خونریز ۵۲ آ ـ تر: ه ـ تو
۵۳ آ ـ بجبین: ب و ـ بکفن؛ ج ه ح: بروی ۵۳ آ ز: زروی
۵۴ آ ـ ازپی: و ـ حاصل ۵۴ آ: بوسی
۵۵ آ ـ یک پاره: د ـ یکباره، ه: پرکاله ۵۶ آ و: ازین
۵۶ آ ـ وفابرم: آ ـ وقابزم، ولی ازروی نقاط غیرلازم واضافی واقع دربالای حروف ـ ف و ر ـ قلم کشیده شده؛ ته: و ـ سوی
۵۷ آ ج د: بود؛ ه: بود که برتخت
۵۷ آ: بجمازه، ج: بجنازهٔ ۵۸ آ ـ کن قدری: ه ـ توری آن
۵۸ آ ـ و: ج ز ـ حذف شده؛ و: وانگاه بخوان غریب مارا ۵۹ آ ه: دران
۵۹ آ ج د ه ز: باز ۶۰ آ ج د ه: از؛ آ: برارد

2461
65
5-1

از رخ بزمین شود زرافشان وز گریهٔ تلخ شکّرافشان
رنگین کند ازجگر قبارا خونین کند ازنفس هوارا
مطرب شود از ترانهٔ سوز قاری شود از نفیر دلدوز
درگریه روان کند درودی وزناله برآورد سرودی
او نغمهٔ غم زند بنامم من رقص کنان برون خرامم
آید قدری چو مهربانان تا حجرهٔ خوابگاه جانان
وانگه بوفا چنانک داند همخوابه شود اگر تواند
در زندگی ار نبود کاری درخاک بهم بویم باری
گو آنچ که گفتی ار یقین است بشتاب که وقت آن همین است
اینک رخ اگر جمال خواهی وینک من اگر وصال خواهی

---

۶۱ آ ه: درافشان ۶۱ آ ـ وز: و ـ در ۶۲ آ ه: ازهوس ۶۳ آ، ۶۳ آ: وح ـ ۶۳ آ، ۶۳ آ
۶۳ آ ـ شود: ه ـ ازقلم افتاده وبعداً دربالای مصرع علاوه گردیده است؛ ترانهٔ: ب ـ ترانه و
۶۳ آ ز: دلسوز ۶۴ آ ح: ازگریه روان کند دورودی؛ در: و ـ از؛ ز: دورودی
۶۴ آ ـ وز: و ـ و ۶۵ آ ـ غم: ج ـ حذف شده
۶۵ آ ـ رقص کنان: و ـ جلوه کنان ۶۶ آ ه: آمد
۶۶ آ و: باحجره جایگاه ۶۷ آ ـ و: ب ـ حذف شده
۶۸ آ ـ بهم: د ـ بوی، ولی دربالای کلمهٔ مزبور، کلمهٔ ـ بهم ـ علاوه گردیده است
۶۹ آ: کر آنچ که گفتی ازیقین است؛ که: ب ـ تو؛ گفتی ار: ز ـ گفته
۶۹ آ ـ وقت آن: آ ـ مصلحت
۷۰ آ ـ وینک: ب ح ـ واینک، ج د ه و ز: اینک

2461
64

شوری زد و کالبد برانگیز | تن با تن و جان بجان برآمیز
رنج دو جراحت اندکی کن | خون دو شهید را یکی کن
گرچه ز دم سرد مردم ای دوست | خون سرد نشد هنوز در پوست
با گرمی خونم آر در بر | پیوند بخون گرم بهتر
۷۵ ور دل نشود که برمن آیی | چون جان بدریچهٔ تن آیی
گیری کم دوست چون گرانان | جان دوستر بود ز جانان
از مردمی تو برنگردم | زان روی که بیوفاست مردم
هرکس پی زندگان گزیند | کس روی گذشتگان نبیند
با انک کنند ناله و شور | نتوان پس مرده رفت در گور

آ۷۱ ز: شوری؛ زدو: ج ـ زن و، ه: ره و، و: بدو

آ۷۱ ب ج د و ز: در آمیز

آ۷۲ و: رنجی و دو فراق اندکی کن آ۷۲ ـ کن: آ ـ حذف شده

آ۷۳ ج د ه و: تا از دم سرد مردی (و: مردم) دوست،

ح: گر از دم سرد مردم ای دوست؛ گرچه نه: ز ـ گران؛ ب: از

آ۷۴ و: یا گرمی خونم از دم تو؛ آر: آ ـ ار آ۷۵ ه: در دل

آ۷۶ و: گیرم کم دوست چون کریمان؛ دوست: ز ـ یار

آ۷۶ آ: دوستیت، ب ج: دوست‌تر ۷۷: ز ـ حذف شده

آ۷۷ ه: از مرد میی چو برنگردم، و: از مردی تو دوست کردم

آ۷۷ ـ بیوفاست: ب ح ـ دروفات ۷۸، ۷۹، ۸۰: ج د ه ز ـ ۷۸، ۸۰، ۷۹

آ۷۹ ـ گور: ه ـ شور، ولی بعداً به ـ گور ـ اصلاح گردیده است

۸۰ با این همه من بمنزل خویش | خالی نکنم ز تو گل خویش
چون خاک شود وجود پاکم | بر باد دهد زمانه خاکم
با باد صبا غبار گردم | پیرامن کوی یار گردم
گویند که گرد باد در دشت | جا نیست ز تن رمیده درگشت
من نیز بجان دهم گشادی | گردم بسرت چو گرد بادی
۸۵ لیکن تو نه آنکسی که بی دوست | همخانهٔ جان شوی بیک پوست
عمر بیست که جان تو بغم بود | در جستن همره عدم بود
بشتاب که سوی آن خرابی | همراه دگر چو من نیابی
همره چه بود که جان چون نوش | همخوابه و همدم و هم آغوش
این راه دراز گاه و بیگاه | ز افسانهٔ غم کنیم کوتاه
۹۰ چندان ز تو انتظار بردم | کاندر ره انتظار مردم

آ۸۰ و: ز منزل آ۸۰ ـ گل: ج د ه و ز ـ دل

آ۸۲ ـ پیرامن: و ح ـ گرد سر آ۸۳ و: در دست

آ۸۳ ـ کلاً ـ زتن: ج ـ از قلم افتاده و بعداً در زیر مصرع خط ریز علاوه شده است؛

رمیده: آ ـ ابتدا ـ زمیده ـ نوشته و سپس نقطهٔ حرف ـ ز ـ قلم زده گردیده است؛ گشت: ح ـ دشت

آ۸۴ ز: چو جان آ۸۴ ه: گردت آ۸۵ و ح: لیکن چو تو آنکسی که با دوست؛

انکسی که بی: ج د ه ـ آنکه ای (ه: بی) آ۸۵ ه: همخانهٔ، و ز ح: همخوابهٔ

۸۶: و ـ حذف شده آ۸۶ ـ تو: ه ـ ما آ۸۷ ـ که سوی: ج ـ بسوی

۸۸: ج د ه و ـ حذف شده آ۸۸ ح: آگوش

۸۹: ج د ه ـ پس از بیت شمارهٔ ۹۲ نوشته شده؛ ز: حذف شده آ۸۹ ح: آن

و امروز که گشت جان سبکپای — من مرده و انتظار برجای
دوری منمای بیش ازاینم — کز کتم عدم ره تو بینم
منشین که بساط در نوشتم — تو زود بیا که من گذشتم
گفت این سخن و زحال درگشت — وزحالت خویش بیخبر گشت
جانش که میان موج خون رفت — مجنون گویان زتن برون رفت
او رفت زدهر عمر فرسای — وان کیست که خواست ماند برجای
هیچست جهان پیچ بر پیچ — دانسته نظر نکرد درهیچ
رنگین منگر گیای این کشت — کاوّل سمنست وآخر انگشت
همسایهٔ مرگ شد حیاتش — همشیرهٔ زهر شد نباتش
هر سرو وگلی که روید ازخاک — فردا همه هیزم است وخاشاک
ای آنک چو غافلان بخوابی — تا دل ننهی برین خرابی
هان تا نخوری فریب ایّام — کانگه بردت که دادت آرام

۹۱ـ و: ج د ه ـ حذف شده ؛ ز: امروز که گشت جان سبک پا ؛ و: شکیبا
۹۲ ه: برپای ، ز: برجا ۹۳ـ کتم: ج د ه ز ـ کرد ؛ ر: وح ـ رخ ۹۳ آ: بنشین ؛
ب ه: نوشتیم ۹۳ ب ه: ماگذشتیم ۹۴ ج: ترگشت ، و: برگشت ۹۶ و: وز ؛
ه: عمردهر ۹۶ـ وان: ج د و ـ آن ، ه: او ۹۹،۹۸،۹۷،۹۲،۹۸ و ـ ۹۹،۹۲،۹۸
۹۷ رخ: درپیچ ۹۷ ج: دانند ۹۸ ه رخ: کیاه ؛ ب: دشت ۹۸ ز: اول ؛ و: شمن آست
۹۹ و: حیاتش ۱۰۰: و ـ حذف شده ۱۰۱ ج د ه: هرسیب وگلی که دیدی (ه: روید) از خاک
۱۰۱ ه ـ حذف شده ۱۰۱،۱۰۲: ج د ه ـ ۱۰۱،۱۰۲ ۱۰۱ آ: ندهی بدین ؛ ج د ز: بدین
۱۰۲ ج: کانکس بردت که داردت ارام ، ه: اینک بردت چو دادت او دام

2461 6/

این برشده گنبد مدوّر — دارد دو در ارچه هست بی در
هرکه زدو درش برون نشستست — از ششدرهٔ زمانه رستست
۱۰۵ چون لیلی راز هفت پرکار — در ششدره گشت مهره مردار
جانی که گرفت راه در پیش — جز عشق نبرد توشه باخویش
زین خانه که رخنه گاه دزدست — زادی که بری همانت مزدست
چون رفتنیم ازین گذرگاه — آن به که بریم توشهٔ راه
یارب چو بری ازین سوادم — زایمان درست بخش زادم
۱۱۰ زین مرحله نیست همرهم کس — جز بدرقهٔ عطاء تو بس

۱۰۳ـ دارد: و ـ دار
۱۰۴ ب و ح: هرکز ؛ ج د: هرکس زدرش ،
ه: هرکس که زدر ؛ که زدو: ز ـ کس ز
۱۰۴ ه: زمان سرشته است ؛ د ح: رسته است
۱۰۵: ج ـ حذف شده ۱۰۵ ب ز: مهره گشت ؛ ه: بردار ، و: کردار
۱۰۶ـ جانی: و ـ آنرم ؛ ز: جاکس که گرفت مهره در پیش
۱۰۶ـ توشه با: ب ج د ه ز ـ توشهٔ
۱۰۷ ب و: این خانه که رخنه گاه در دست (و: رخنگاه دزدست)
۱۰۷ ب: خورد دست ، ج ز: مردست ۱۰۸: ه ـ حذف شده
۱۰۸ د: رفتنیم ، ز ح: رفتنی ایم
۱۰۸ و: توشه همراه ۱۱۰ ، ۱۰۹: ه ـ ۱۰۹ ، ۱۱۰
۱۰۹ـ بری: ج ـ برین ۱۰۹ د: زایمان

2461 60

خبر یافتن مجنون دردمند از بیماری لیلی و از حلقهٔ سگان بیابان زنجیرگسستن و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش جنازهٔ لیلی را در حلقهٔ رحیل دیدن و نثار شاهانه از دیده ریختن و بموافقت محفّه عروس سوی شبستان لحد بر عزم خلوت صحیحه روان شدن *

خوانندهٔ این خط کهن سال — زین گونه نمود صورت حال
کان بت چو ازین سرای غم رفت — با همره عشق در عدم رفت

---

* ب: ... از پیش لیلی را در حلقه ... ، ج: ... در لیلی در آمدن و از پیش در جنازهٔ او را در حلقهٔ رحیل یافتن و نثار ... ، د: ... و بحلقه زدن لیلی آمدن و از پیش در جنازهٔ او را در حلقه ... ، ه: خبر یافتن مجنون از بیماری لیلی و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش در جنازهٔ او را اندر رحیل دیدن و نثار شاهانه از دیده ریختن ، و: حذف شده ، ز: آگاهی یافتن مجنون از وفات لیلی و آمدن بر سر تابوت رقص کردن و غزل وصال خواندن و در محل دفن لیلی را در برگرفتن و بوصال ابدی پیوستن ، ح: ... در لیلی در آمدن و از پیش جنازهٔ لیلی در جلوهٔ رحیل دیدن ... ریختن و بمصاحب محافهٔ عروس خود سوی شبستان لحد بر عزم خلود صحبت روان شدن .

۲ه: پا

مادر که بدید حال لیلی — برداشت بنوحه وای ویلی
آهی ز جگر چنان برآورد — کاخستر زدمش فغان برآورد
افتاد زغم چو خاک بر در — وز درد فکند خاک بر سر
از کندن بیخهای پرنور — میریخت بجسم مرده کافور *
پر کالهٔ تر ز زری میکند — وز بهر سر شک جوی میکند
سر میزد و رخ کباب میکرد — ناخن بحنا خضاب میکرد
زان مشعله کش بروی میرفت — خونابه ز رخ بجوی میرفت
خویشان بهم آمدند دلتنگ — رخساره ز خون دیده گلرنگ
کردند بدرد پیرهن چاک — دستار شرف زدند بر خاک
مجنون ز خبر کشی وفادار — آگه شده بود ز حمّت یار
آزرده دل و جگر دریده — بر در بعیادتش رسیده
کآمد ز درون در نفیری — وز خانه پدید شد سریری

۳-که: ج چو ۳ج و: بنوحه ۴ج ده وز: زغمش ۶و ح: مویهای ۶ز: بچشم *۲: بعد از بیت شمارهٔ ۶ بیت شمارهٔ ۵ تکرار گردد ۷ج ده: از ۸: ز- حذف شده ۸ه ح: خراب ، و: خواب ۸- بحنا: ج د- بکله ، ه: ازخون ۹ج ده وز: زان مشعله کش بروی میریخت (وز: میرفت) ۹ح: خونابهٔ رخ ؛ ج د ه: میریخت ۱۰-آمدند: ه- آمدان ۱۰ز: بخون ۱۱-دستار: ب- دستاو ۱۲-زخبرکشی: د ه- زخبرکش ، و ح: زخبرب ، ز: جفاکش ۱۳ج ده و ح: بدز زحمت یار (ه: خار) ؛ ز: بدر رحمت ۱۳آب: و آزرده ۱۳ب: ابعیادتش ۱۴ه: زبرون ۱۴-وز: و- در ؛ سریری: ج- صفیری

۱۵ لیلی گویان برادر و خویش — ایشان ز پس و جنازه در پیش
بردند برون جنازهٔ ماه — برخاست فغان ز کوچه و راه
یکجا شده مرد و زن فراهم — پروین و بنات نعش باهم
عاشق که نظارهٔ چنان دید — برداشت قدم که هم عنان دید
در پیش جنازه رفت خندان — نی درد و نه داغ دردمندان
۲۰ از دیده ره جنازه میروفت — میگفت سرود و پای میکوفت
نظم از سر وجد و حال میخواند — خوش خوش غزل وصال میخواند
کالمنة لله از چنین روز — کز هجر برست جان پرسوز
در بزم وصال خوش نشستیم — وز ننگ فراق باز رستیم *

۱۵آ ه: برآدر ۱۵آ- در: ز- از ۱۶آ- برون: ه- چنان
۱۶آ د ه: برخواست ۱۷آ و ز: و بنات و
۱۸آ- نظارهٔ: ه- جنازهٔ ۱۹آ ز: نه
۲۰آ ز: میرفت ۲۰آ- و: و- حذف شده؛ ز: باز می گفت ۲۱: و- حذف شده
۲۱آ: ج- حذف شده و بعوض آن مصرع شمارهٔ ۲۰آ همین نسخه تکرار میگردد ۲۱آ، ۲۱آ: ه- ۲۱آ، ۲۱آ
۲۱آ ج د ه: میگفت ۲۱آ د ه: غزل (ه: غزلی) لطیف می سفت
۲۲آ ه: کای منت و لله؛ ج: اینچنین ۲۳آ ج: نشینیم، د ه: نشینم، و ح: نشستم
۲۳آ ج: نشینیم، د ه: نشینم، و ح: نشستم
۲۳آ و ح: وز درد فراق باز رستم؛ آ: بار رستیم،
ج: باز چینیم، د: بار جنینم، ه: یار چینم
* و: بعد از بیت شمارهٔ ۲۳ بیت شمارهٔ ۲۹ نوشته شده است

در گل نه ز تن سفال ساییم — بل غالیهٔ وصال ساییم
۲۵ وصلی که در و ز قرب جانی — نی جان گنجد نه زندگانی
سروی که کشیده داشت بالین — از صحبت این تن سفالین
وقتست که خانه سازد اکنون — ریحان وی از سفال مجنون
بی منّت دیده روی بینیم — بی زحمت لعل بوسه چینیم
بی پردهٔ خلق جلوه سازیم — بی طعنهٔ خصم عشق بازیم
۳۰ آن دست که از جهان بداریم — در گردن یکدگر دراریم
همخانه شویم موی در موی — همخوابه بویم روی بر روی
زین خواب دراز بی ملامت — سر بر نکنیم تا قیامت
پوید بخزینه پاک با پاک — ماند بحظیره خاک با خاک

۲۴: ز- حذف شده ۲۴آ- ز تن: و ح- ازین؛ سفال: ج د ه- خیال ۲۴آ- بل: د ه- در،
و: بر؛ ج: در غالیهٔ وصال پاییم ۲۵: و- حذف شده ۲۵آ- در و ز: ج د ه- درون،
ح: در بالای همین کلمه بخط ریز کلمات - از زاید - افزوده ۲۵آ ز: نه؛ ح: گنجد جان
۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶: ح- ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۹ ۲۸آ ج د ه: بینم
۲۸آ ج د ه: بی زحمت خلق بوسه (ه: خوشه) چینم ۲۹آ و ح: بی منّت خلق چاره سازم (ح:
سازیم) ۲۹آ- خصم: ح- خلق؛ و: بازم ۳۰آ و: براریم
۳۱آ ج: همخوابه، د: همخابه، ه: همخابه ۳۱آ ج د ه و ز: همخوانه (د:
همخانه، ه و ز: همخوابه) شویم روی در روی؛ ح: شویم؛ ب: در روی
۳۲آ ب: خوآب؛ بی ملامت: و- پر ملامت، ز: بی ملالت
۳۳آ آ: بوید؛ و: بخزینه؛ ج د ه: پاک و ناپاک

باید لحدی به تنگی آراست تا هر دو جسد یکی شود راست
گر فرجهٔ خاک تنگ مایه ست بستان عدم فراخ سایه ست
نبود من خسته را درین شور خلوتکدهٔ نکوتر از گور
نی از شغب مزاحمان جوش نی با نگ رقیب در بنا گوش
نی جریدهٔ فسردهٔ جانان نی سنگ ملامت گرانان
نی بینش دیده بان بافسوس نی دیده کشی زچشم جاسوس
افتاده دو یار داغ دیده وز غم باجل فراغ دیده
ای کامدهٔ بطعن مجنون مردت خوانم گر آیی اکنون
وی دشمن خنده زن زحد بیش می خند کنون ولیک برخویش
وی دوست کت اشک در روانست مگری بغم که شادمانیست

---

۳۴ ج د ه: بتنگ ۳۵ ج د ه: گر (ه: تا) جرعهٔ خاک تنگ پایه ست.
و: گرچرخهٔ خاک تنگ مانست. ز: گرحجرهٔ خاک تنگ پایست
۳۵ و: سانست، ز: مایست ۳۶ ب و: سور ۳۶ ج: نلوتکه، د: خلوتکدهٔ، ولی ازروی نقطهٔ اضافی تمکشیده شده است ۳۷ ز: نه؛ د: سراجمان خواش؛ و: مراجمان؛ آ: حوش
۳۷ ز: نه ۳۸ ب ج د ه و ز ح: نی (ز: نه) عربدهٔ
۳۸ ز: نه ۳۹ ز: نه؛ ه: دیدبان
۳۹ ه: نی دیده کس ز زخم جاسوس؛ ز: نه؛ ج د و: دیده کشیٔ زخم
۴۰ ـ وز: ج د ه ـ زین؛ و: وز زخم اجل؛ ز: اجل
۴۲ ج د ه و ز: ای ۴۳ ز: ای؛ کت: ج د ه ـ که؛ ح: روانی است
۴۳ ه: گویی بغمی که؛ ج د: بغمی که؛ ح: بغمی که شادمانی است

چندانک زبهرمن زنی وای در نوحهٔ لیلی اندر افزای
هرگریه که بهر من کنی ساز موج گهرش بلیلی انداز
موئی که کنی بمویهٔ من بر یاد کمند زلف او کن
در ماتم اربسر کنی خاک از شارع آن جنازهٔ پاک
بر من چو دعا دمی درین غم نی آن سوی من که سوی اودم
عفوی که بخواهیم زدرگاه نی از پی من که بهر او خواه
در توشهٔ من گه نمک بیز از چاشنی غمش نمک ریز
حلوا که فرستیم پیاپی نام لب او نویس بروی
زن بوسه بخاکش ازحد افزون گو کین برسان بروح مجنون
راه ارچه قیامتست سویش در دم زدنی رسم بکویش

---

۴۴ و: زنی زبهرمن ۴۷ ـ جنازهٔ: ح ـ جنازه کن
۴۸ ج د ه و: برمن چو (ه: چه) دی دی (و: دعا) درین دم؛ ز: دربندم؛ غم: ح ـ دم
۴۸ ز: نه، آن: ج ه و ز ـ ان؛ ه: ازسویی، ح: برسویی
۴۹ ه: نخواهیم ۴۹ ز: نه؛ که: ب ـ ز
۵۰: و ـ حذف شده ۵۰ ـ که نمک بیز: ج د ه ز ـ مکن نمک تیز
۵۱ د ه: بیابی ۵۱ ه: باوی
۵۲ ـ زن: ج ـ زان، ولی ازروی ـ الف ـ تمکشیده شده است، ح: زان
۵۲ و: گواین؛ آ ز: بروی
۵۳ ح: قیامتی ست

زین پا حد راه در نیابم جان پای کنم برو شتابم
ای جان عزیز دل مینداز کان جان عزیز یافتی باز
زین سان همه ره ترانه میزد رقص خوش عاشقانه میزد
آنرا که درونه زنده وش بود زین زمزمهٔ فراق خوش بود
وانکس که نداشت لذّت درد درگریهٔ زار خنده میکرد
خلقی بگمان که مرد بیهوش از بیخودی آمدست درجوش
وین در دل کس نه کو بصد خواست افسانهٔ گفته راکند راست
میرفت بدان ترنّم و تاب تا خوابگه نگار خوش خواب
چون شد گه آنک دور افلاک در خاک نهد ودیعت خاک
گریان جگر زمین گشادند وان کان نمک درو نهادند

---

۵۴ : وز - حذف شده ۵۴آ - حد : ج د ه - چه که ؛ در : ح - را
۵۴ب - برو : ج - برون ، د ه : بدو
۵۵ب ح : یافتم ۵۷آ - که : د - کو
۵۷ب و : زان
۵۸ب - زار : ب - زار ، ممکن است این علامتی باشد که در اکثر حالات برای کشدار کردن - الف - روی آن گذارده میشود ۵۹ب ح : آمده است
۶۰آ - نه کو : ه و - نکو ۶۰ب - گفته را : ه - راز را
۶۱آ ج د ه ز : دران ۶۱آ - تا : و - با ؛ ب : خوانکه
۶۲آ - چون شد : و - باشد
۶۲ب و : کند ۶۳ب د و : دران

2461
53

4-3

مجنون ز میان انجمن جست وافتاد بدخمهٔ لحد پست
بگرفت عروس را در آغوش رو داشت بروی و دوش بر دوش
دو اختر سعد را بپاکی افتاد قران ببرج خاکی
خویشان صنم ز شرم آن کار جستند بغیرت اندران غار
تا ساز کنند خشم و خون ریز برکشته زنند خنجر تیز
چون دست به پنجه در زدندش پیچاک غضب بسر زدندش
او از سر و پنجه بیخبر بود پنجش بشکنجهٔ دگر بود
با هم شده بود پوست با پوست پرواز نموده دوست با دوست
کردند بجنبش آزمونش از جان رمقی نداشت خونش
بازو که حمایل صنم گشت از هم نگشاد بس که خم گشت

۶۴ب و : افتاد بزخمهٔ ؛ ج : بزخمه ، ه : بزخمهٔ
۶۵، ۶۶، ۶۷ : ه - ۶۶، ۶۵، ۶۷ ۶۵آ ح : در آگوش
۶۵ب - رو : ه - ره ؛ ز : برو و ۶۶ب ح : افتاده
۶۷آ - ز شرم : ه : ز زخم ۶۷ب ج د : کار ، ه : مار
۶۸آ - و : ج د و - حذف شده ؛ ه : چشم ۶۹آ ج : بپرده ؛ و : برزدندش
۶۹ب ج د ه ز : وز حال لتی (ز : بسر) زدندش ؛ و : بی خاک خصب
۷۰آ ج د ه و ح : او را سر پنجه ؛ و : ز - حذف شده ۷۰ب ج : پنجه ش ، ه : پنجه اش ، و : پنجه ۷۱آ ج ه و : نمود ۷۲آ - کردند : ب - کرد ؛ آ : بجنکش
۷۳ : ز - حذف شده ۷۳آ - بازو که : ج ه - بازوش ؛ د : بازوش خمایل صنم داشت ۷۳ب - از هم : ه - از بس ؛ د : داشت

2461
52

افتاد بمغز شان غباری کز یار جدا کنند یاری
پیری دو سه از بزرگواران گفتند بچشم سیل باران
کین کار نه شهوت هوایی‌ست سرّی زخزینهٔ خدایی‌ست
ورنه بهوس کسی نجوید کز جان عزیز دست شوید
خوش وقت کسی که از دل پاک در راه وفا چنین شود خاک
وصل ارچه بر اهل دل وبالست وصلی که چنین بود حلالست
نفسی که نباشدش هوارام رامش زکجا شود ددودام
گر عاشقی این مقام دارد تقوی بجهان چه نام دارد
تا هر دو نه درمغاک بودند زالایش نفس پاک بودند
و امروز که شهر بند خاکند پیداست که خود چگونه پاکند

۷۵ـ سیل باران : و ـ اشکباران
۷۶ج د : نه شهوت و ؛ ه : الهی است
۷۶ه : قرینهٔ ، ز : خزانهٔ
۷۷ج د ه : تی ۷۷ه : از جان
۷۸ـ وفا : و ـ کسی ۷۹ج : باهل
۸۰ب : نیایدش ۸۰ـ شود دد و دام : و ـ بود دلارام
۸۲ـ نه در : ج د ه ـ درین
۸۲ه : خاک ۸۳ آج : خاک اند ، ه : خاکست
۸۳ و : پنداشت که ؛ آج : پاک اند ، ج : باکند ،
ه : خاکست

اولی بود ازچنین نشانی پاکیزه تنی بپاک جانی
۸۵ درهم مکنید حال ایشان در گردن ما وبال ایشان
از سوز دل آن حکایت زار کرد آن همه رادرون دل کار
کردند بدزدی اشک ریزی بر هر دو فتاده خاک بیزی
زان روضه که درگذارگشتند گریان سوی خانه بازگشتند
زافسوس زدند نعره چون کوس خود حاصل عمر چیست افسوس
۹۰ با آنک دهد جهان بقایی هیچست چو نیستش وفایی
عمر ارچه بر آدمی عزیزست عمری که چنین بود چه چیزست
این عمر که روی کس نبیند چون باد رود که کس نبیند
نقد شده چون توان ستد باز ما ساده دل و فلک دغا باز

۸۴ج د : اول ؛ ه : اول نبود چنین ؛ ازچنین : و ـ ازجهان
۸۴ـ تنی : ج ـ ترین ۸۵ـ مکنید : ه ـ نکنیم
۸۵ـ ما : ج د ه و ـ من ۸۶ج د ه وز : درونه افکار
۸۷ آب : بدرد و ۸۷ه : فتاد
۸۸ـ در : وح ـ دل ؛ آز : گذار ، ه : گدار
۸۹ : و ـ حذف شده ۸۹ـ چون : ه ـ بر
۹۰ه : بجان دهد ؛ آ : بقائی ، و : نقائی ۹۰ج : بقایی ، ه : بهایی
۹۱ـ برآدمی : و ـ نرادمی ، زح : بادمی ۹۲ز : چون باز رود که بس نه بیند ؛
ب ج و : پس ، د ه : بس ۹۳ـ توان : ج ـ کجا ریز در بالای مصرع نوشته شده است
۹۳ه : دلی ؛ ج : دعا باز

هر دم بکمان کینهٔ خویش تیری کشد آسمان بدکیش
منگر که بدنگری کشاید کز وی چو گذشت برتو آید
از وی که جهد که گاه نخجیر دوزد همه خلق را بیک تیر
آنرا که بود بمرگ بنیاد از مرگ کسی چرا شود شاد
در نوبت کس مکن خوشی فاش این کار بنوبتست خوش باش
گیرد ره تو اجل نهانی گر ره ندهی بخود توانی
غافل مشو از جوانی خویش میترس زخصم جانی خویش
موی سیهت که تیره رنگیست از عاریت زمانه زنگیست
ناخوش بود آن عروس طنّاز کز زیور عاریت کند ناز
این چشمهٔ خور که آب جویست از موی سیه خضاب شویست

۹۴د: بکمال ۹۴ـ کشد: ب ج د ه و ـ زند
۹۵ه: برد ۹۶: ز ـ حذف شده ۹۶ ج د ه: ازوی نجهد (ه: بجهد) که صید نخجیر؛ که جهد: و ـ بجهی؛ که: ح ـ به
۹۷ـ پرا: ج د ه ح ـ کجا
۹۸ زح: کین ۹۹: و ـ حذف شده
۹۹ـ توانی: د ـ توانی
۱۰۰ـ زخصم: و ـ زوهم ۱۰۱ ج د ه و: زنگست
۱۰۱ ج د ه و: زمان دو رنگست، ز: زمان درنگست؛ ح: ننگی ست
۱۰۲ و: کو زیور عاریت کند سان؛ آ: مان، ه: بان
۱۰۳ ز: سویست

این شب که تراست عشرت آموز تا چشم بهم زنی شود روز
هر مه مه نو بر آسمان هست ماهی گیری به نیمهٔ شست
از نیم و تمام و هرچه هستند از نیمهٔ شست او نرستند
چرخست خراس آسیا رو چه کهنه چه نو در آسیا جو
صرصر چو زند بوستان گام هم پخته فتد ز شاخ و هم خام
آتش چو بشعله برکشد سر چه هیزم خشک و چه گل تر
بازار جهان مبین که تیزست کان جمله متاع رستخیزست
صبحش منگر که هست دلخواه باشد دم گرگ دام روباه
شامش منگر که هست خندان کان تیغ نمایدت نه دندان
خندیدن آسمان هلاکیست بس خنده که آن زخشمناکیست

۱۰۴ـ شب: ز ـ حذف شده ۱۰۴ـ زنی: ج د ه و ز ـ نمی
۱۰۵: و ـ پس از بیت شمارهٔ ۱۰۸ نوشته شده ۱۰۵ـ هر: ه ـ سر؛ ج: بر آسمانست
۱۰۵ـ گیری به نیمه: ج ـ تو مگیر بنجه، د ه: تو بگیر نیمهٔ؛ و: گیرد ۱۰۶ و: حذف شده
۱۰۶ ب ج د ه ز ح: تمام هرچه ۱۰۶ه: بجستند
۱۰۷ و: خراش؛ ز: آسیاوار ۱۰۷ ز: تا چشم بهم زنی کند زار
۱۰۸ د: بشاخ، ولی در بالای همین کلمه بخط ریز ـ ن ـ علاوه شده؛ و: ب ه ز ـ حذف شده
۱۰۹ه: درکشد ۱۰۹ـ و: ح ـ حذف شده
۱۱۰ و: کین، ح: کاین ۱۱۱ ج د ه ز ح: گرگ و: دام: و ـ دُم
۱۱۲ ج: بنگر ۱۱۲ و: کین؛ ب: به دندان، ج د ه: بدندان
۱۱۳، ۱۱۴: و ـ حذف شده ۱۱۳ـ آن: ج د ـ او، ه: رو

چون شد بده تو شیر بدخوی دست از ده خود بخون خود شوی
انجم که رقیب جمله چیزند غارتگر جمله چیز نیزند
دزدی که زکوتوال باشد در قلعه درون چه حال باشد
خازن چو کند خزینه تاراج گنجینه بنقب زن چه محتاج
این کهنه بساط عبرت اندوز راهیست که میرود شب و روز
هردم که زنی تو گاه و بیگاه گامیست که میزنی درین راه
با تاختنی بدین روانی پیداست که چند زنده مانی
بس خرصفتان که در اقامت بستند طویله بر قیامت
زین مرحله چون برون جهیدند رفتند چنانک پس ندیدند
خامست که در سرای پرسوز جا گرم کند زبهر ده روز

۱۱۴آ- شد بده : ج د ه - شیر بدی ؛ ح : بره تو ۱۱۴ب- ده : ج د ه - بد ، ح : ره
۱۱۵آ آ : حیزند ، ه : خیزند ۱۱۷آ- چو : و - که
۱۱۷ب ه : گنجینهٔ هفت نیست محتاج ؛ آ : بنقبه زن ؛ بنقب زن چه : ج د ز - بنقب نیست
۱۱۸آ ج د ه و : عشرت ۱۱۹ب- درین : ب - تو در
۱۲۰آ ه : تا باختنی درین روانی ، و : با تاختن چنین روانی
۱۲۰ب- پیداست : ب ج د ه - سهلست
۱۲۱آ ه : بر اقامت ، ز : تا قیامت
۱۲۲آ- مرحله : ج - مزرعه ؛ آ ه : حمیدند ، ب : جمیدند ، ج د ز : خمیدند
۱۲۳آ ه و ح : خامیست ۱۲۳ب و : جا گرم کنند بهر ده روز ؛
زبهر : ب - برای ، ج د ه : زبعد ، ح : بهر

در پخته غرور درنگنجد طوفان بتنور درنگنجد
بگسل زوفاء مادر خاک کو بچّهٔ خویش را خورد پاک
گفتی که مراست این زر و مال نیکست گر آیدت بدنبال
گنجی که دل تو شاد دارد بین تا چو تو چند یاد دارد
خوشدل شدنت چو کودک از قند زین مردهٔ مرد ریگ تا چند
از لب نفسی رمیده گیرت وان زر بکسان رسیده گیرت
هیچست دمی که پیچ پیچست بر هیچ مبند دل که هیچست
چون برگره تهی دهی پیچ گر باز کنی چه یابیش هیچ
خاکیست خزینه در مغاکی چندین چه دوی زبهر خاکی
این شیشه که می شرنگ دارد زانکس شکند که سنگ دارد

---

۱۲۴ : و - حذف شده ۱۲۴آ- در پخته : آ - در بخته ، ه : در بخت ، ز : در بخت ، ح : در سینه
۱۲۶آ آ ب : اگر ۱۲۷ب- بین تا چو تو : و - بنگر تو که
۱۲۸آ- کودک : ز - کوک ۱۲۸ب ح : زین صرّهٔ مرده ریگ تا چند ؛ مرد : د ه - مرده
۱۲۹آ ج د ه : از لب چو نفس رمیده گردد ؛ ز : گردد
۱۲۹ب ج د ه : آن زر بکسان رسیده گردد ؛ ز : گردد
۱۳۰آ- پیچ : ه - هیچ ۱۳۱آ ، ۱۳۱آ : ه - ۱۳۱آ ، ۱۳۱ب
۱۳۱آ ه : چون برگذر تهی دهی خویش ؛ ز : برگرهی نهی ؛ ح : نهی
۱۳۱ب- هیچ : ه - بیش ۱۳۲آ ب ج د ز ح : خاکست
۱۳۲ب- چندین چه : آ - تا چند ۱۳۳آ آ : می شریک ، ج د ه و : می برنگ ، ح : میش رنگ
۱۳۳ب ج د ه و : آنکس

این مویهای بیجان بگیسوی منوّر مادر مغفورهٔ خویش که تاب الشیب نوری داشت راست افتاد و بدین نالهای سوزان نفس حسن را خاکستر کرده شد و گوهر پاک برادر حسام الدین را که در میان خاک خورد مورچه گشت روشن گردانیده آمد تغمده الله بغفرانه *

ماتمکده شد جهان نهان نیست ماتمزده کیست کز جهان نیست

---

* آو: حذف شده، ب: ... نوری داشت بربست افتاد ... در میان چوب خورد مورچه ...،

د: از جملهٔ «این سر سخن مقدم است» که در حاشیهٔ ورق قید گردیده چنین برمیآید که سر سخن موجود در همین نسخه بجای سر سخن آینده نوشته شده است. ... منور مادر مادر مغفوره ... نفس خش ...،

ه: ... خویش راست و گوهر پاک ...،

ز: در وفات مادر مغفور و برادر مرحوم خویش گوید،

ح: این مویها پیچیدن بگیسوئی ... داشت و بر پشت افتاد ... نفس را حسن و خاکستر ... در میان خواب خورد ...

... تغمدهما الله بغفرانه

آ۱ ـ ماتمکده شد: ب ج: ماتمکدهٔ

آ۲ و: ماتم کده

زان جمله یکی منم درین سوز از روزی خویشتن بدین روز.

کامسال دو نور از اخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

یک هفته زبخت تفتهٔ من گم شد دو مه دو هفتهٔ من

۵ هجرم ز دو سو کشید کینه دهرم بدو دهره خست سینه

بخت از دو شکنجه داد پیچم چرخ از دو طپانچه کرد هیچم

ماتم دو شد و غمم دو افتاد فریاد که ماتمم دو افتاد

حیف است دو داغ چون منی را یک شعله بس است خرمنی را

یک سینه دو بار برنگیرد یک سر دو خمار برنگیرد

۱۰ از یک لگد آنک رخت ریزد دوم زنیش چگونه خیزد

این دل که دو سوی میگراید گر شد زمیان دو نیمه شاید

آ۲ و: زین جمله منم یکی؛ د ه ح: منم یکی

آ۲ و: از دوری

آ۳ ج د ه و ز ح: ز اخترم

آ۴ ج د ه: خفتهٔ آ۴ ـ مه: آ ـ م

آ۵ ـ دهرم: ز ـ هردم؛ خست: و ـ سفت

آ۶ ـ طپانچه: د ـ شکنجه ـ نوشته شده ولی بعداً اصلاح شده است

آ۸ ح: بسی ست

آ۹ آ ه: یکسر

آ۱۰: د ه و ح: دویم ۱۱: و ـ حذف شده

آ۱۱ ح: دو نیم

خون شد دلم از دریغ خوردن وز نالهٔ همچو تیغ خوردن
چون مادر من بزیر خاکست گر خاک بسر کنم چه باکست
ای مادر من کجایی آخر روی از چه نمی نمایی آخر
خندان ز دل زمین برون آی بر گریهٔ زار من ببخشای
راندی ببهشت کشتی خویش رو تافتی از بهشتی خویش
هرجا که ز پای تو غباریست ما را ز بهشت یادگاریست
شیرازهٔ جزو من ز تقدیر آمیخته خون تست با شیر
مهری که بشیر شد فراهم تا جان نرود کجا شود کم
گیرم که شدی ز دیده مستور از سینهٔ من کجا شوی دور
زانجا که نوازشت فزون بود گستاخی من ز حد برون بود
آزرده دلم ز کردهٔ خویش کازرده شدی ز من ز حد بیش
با این خجلی که روسیاهم عذرت بکدام روی خواهم

---

۱۳ آ – نالهٔ : ه – ناکه
۱۳ ب : کنم بسر
۱۴ ه : رخ ، و ح : رو
۱۵ ، ۱۵ آ : ه – ۱۵ آ ، ۱۵ آ
۱۷ آ – جا : ه – چه
۱۸ آ و : بتقدیر ۱۹ آ و : رود
۲۲ ز : ز گریه
۲۳ – خجلی که : و – که ز کرده

زان بی ادبی که بیش کردم اینک ز فراق زخم خوردم *
بر دل که صبوریش سپر نیست زخمی ز فراق صعب تر نیست
در زندگیت ز روی عادت غافل بدم از چنین سعادت
هین کایت هجر خوانده ام باز میدانم کز چه مانده ام باز
تا خانه بود ز دولت آباد قدرش نشناسد آدمی زاد
دولت چو عنان ز دست بربود مالیدن دست کی کند سود
نغمت بحضور سهل چیزست هرگه که ز دست شد عزیزست
مردم که نیوفتد ببستی کی داند قدر تندرستی
نشناسد مرد قدر خویشان تا دور نیوفتد از ایشان

---

۲۴ آ – زخم : ج د ه – زهر
* آ : پس از بیت شمارهٔ ۲۴ بیت شمارهٔ ۲۳ تکرار میگردد با فرق اینکه فقط بجای – یا – کلمهٔ – یا – نوشته شده است
۲۵ آ – سپر : د ه – ببر ۲۵ آ – زخمی : ح – تیری ۲۶، ۲۷ : و – حذف شده
۲۹ ، ۲۸ ، ۲۶ : ح – ۲۷ ، ۲۹ ، ۲۸
۲۲ آ ج د ه : آن کایت عشق خوانده ام (ه : خوانده) باز ؛ هین : ح – من
۲۲ آ ج د : میداند ازچه ؛ ه : میداند ؛ ح : گرچه
۲۸ آ ج : قدش نشناند ؛ ح : نشناشد
۲۹ آ – عنان : آب ز – جهان
۲۹ آ و : خاییدن ؛ کند : ز – دهد ۳۰ آ ه : بحصول
۳۱ آ – مردم : و – آنکس ؛ ه : بیوفتد ز سستی
۳۲ آ ب ه : ز ایشان

آنکس شرف حضور داند کز ذوق حضور باز ماند
آید چو غم عزیز در پیش آنکس که عزیزتر غمش بیش
هر لقمه که خوشتر ست و دلکش باشد بقیاس آرزو خوش
نبود بخورش چو میل چندان حلوا خسک است زیر دندان
ذات تو که حصن جان من بود پشت من و پشتبان من بود
رفتی و ز پشت من توان رفت بی پشت شدم چو پشتبان رفت
نام تو ز نقش دولت انباز هم دولت بنده بود و هم ناز
با ناز نماند دولتم جفت ناز از که کنم چو دولتم خفت
نی نی که تراچو نام زنده ست خود دولت من همان پسنده ست

۳۳ـ آنکس: ج ـ آنکس که ۳۳ـ ذوق: ه ـ ذوق و: بازماند: وح ـ دو (ح: دور) ماند ۳۴ و: غمی
۳۴ـ آنکس: ب ـ هرکس ۳۵ و: هر لقمه که آن خوشست و دلکش
۳۵ـ آنرو: ج د ه ـ آدمی ۳۶ د: حسن است
۳۷ و: پس از بیت شمارهٔ ۴۳ نوشته شده است ۳۷ـ حصن: ج ـ خط، د ح: حسن
۳۷ آ: دشمنان، ه: پشتیان ۳۸: و ح ـ حذف شده
۳۸ آ: بسمان، ه: پشتیان ۳۹ـ دولت انباز: ج د ه ـ دولتم باز
۴۰: و ـ حذف شده ۴۰ـ با ناز: ج د ه ـ ما ناچو
۴۰ ح: از چه
۴۱ د و ز: زندست
۴۱ـ خود: ج ـ هم؛ د ه و ز: هم دولت من همان بسندست؛ آ: پسندست

نام تو پناه خویش سازم تعویذ کلاه خویش سازم
نی نام که مونس غمست آن بل نایب اسم اعظمست آن
روزی که لب تو در سخن بود پند تو صلاح کار من بود
امروز همم بمهر و پیوند خاموشی تو همی دهد پند
لیکن سخن تو گر بود هوش از هوش توان شنید نه ز گوش
غافل چو منی که نیست هوشم کی پند تو ره برد بگوشم
زانجا که بزندگانی خوب بودی رقمی ز غیر مغضوب
اکنونت گمان برم که ناکام در خورد عمل بود سرانجام
کز هیچ رواج کار یابی در پردهٔ قدس بار یابی
یاد آر بحضرت رفیعم خشنودی خویش کن شفیعم

---

۴۲ آ ب ه ز: تعوید
۴۳ـ غمست: و ـ منست؛ د ه: این ۴۳ ب: نائب؛ ه: این
۴۵ـ بمهر و: ج د ه ـ زدهر
۴۵ ز: بند ۴۶ـ لیکن: ز ـ اما ۴۶ـ توان شنیدنه ز: ج د ه ـ توان (ه: توآن) ستدنه از؛ ب و ز: نز، ح: نه از
۴۷ـ چو: د ـ ز
۴۸ ج د ه: بودی رقم هزار معصوب؛ ح: بردی
۵۰، ۵۰ آ: ه ـ ۵۰، ۵۰ آ
۵۰ آ ب ج د و: کز ۵۱ ه: رفیقم
۵۱ ه: شفیقم، ز: سفیعم

دانم که تو در بهشت جاوید رخشنده تری ز ماه و خورشید
چونست بر تو همسر من فرزند تو و برادر من
قتلغ که مرا ز حق تبارک بودست چو نام خود مبارک
از اوج وفا کبوتر پاک هم کابک من ز برج افلاک
نی نی غلطم که در سواری شاهین دلاور شکاری
در معرکه اژدها نظیری در مستی باده شیرگیری
روی از همه سو برزم چون تیغ تیغ از همه رو چو برق در میغ
آیین غزا تمام کرده دولت لقبش حسام کرده
در حمله درست چون پدر شیر نی همچو من شکسته شمشیر
چون حرف پدر همه زبر کرد هم عزم ولایت پدر کرد

---

۵۲ ج د ه : تابنده تری
۵۳ ه : همسره
۵۴ ج د ه و ز : قتلق ، آ : قتلع ، ب : فتلغ
۵۴ ح : بوده است ؛ ب : خودا
۵۵ و : هم کاوک آشیان افلاک ؛ ز : ببرج
۵۷ ـ در : ه ـ از
۵۸ ه : روزی همه روز بزم چون تیغ ؛ روی : ز ـ روز ، ح : رو
۶۰ آ : درست و
۶۰ ز : نه ؛ ج : منی ؛ ه : شکستم ۶۱ و : همی
۶۱ ـ هم عزم : ج د ه ـ آهنگ ؛ پدر : و ز ح ـ دگر

شد جان پدر ز جان او شاد لیکن غم او بجانم افتاد
ای مونس و یاورم غم تو نز دل که ز جان خورم غم تو
بی مونس و بی رفیق و بی یار چونی و چه میکنی در آن غار
بودی ز توان بی ترازو بازوی من و توان بازو
رفتی و توان ز بازوم رفت نقد شرف از ترازوم رفت
خواهم که بجستنت شتابم جویم ولی از کجات یابم
بسیار شبت بشادمانی آمد بصبوح کامرانی
تا عاقبت آن می طرب زای یکباره درو فکندت از پای

---

۶۲ آ : بجان ۶۳ ـ یاورم : ه ـ یار در
۶۳ ج د ه ح : نه از ؛ نزدل : و ـ ندلی ۶۴ : ه ـ حذف شده
۶۴ و : ای مونس و ای رفیق و ای یار ۶۴ ج د و : چونی (د : خوبی ، و : خونی)
وچه میکنی درین غار ؛ ز : درین ۶۷ ـ ۶۵ : ز حذف شده
۶۵ و : بردی تو ز خواب بی ترازو ؛ بی : ه ـ بس
۶۵ ه : بازوی من توان ببازو ۶۶ ـ ز بازوم : ج د ه ـ بازویم (ه : بازوم) ،
و ز : ز بازویم ۶۶ ج د و ز : ترازویم
۶۷ ـ بجستنت : ه ـ بجسبت وجو ، و : بخدمتت
۶۷ و : هرچند طلب کنم نیابم ۶۸ و : بصبوح و
۶۹ ـ آن : ج د ه ـ از ؛ ز : طربزا ۶۹ ب : یکبار در او ؛
ج د ه : یکبار دگر فکندت از پای ، ز : یکبار در او فکندت از پا ؛
درو : و ـ در از ، ح : در او

۷۰ دوران که قدح لبالبت داد — درخورد نشستن شبت داد
چت شد که تنک شراب گشتی — پیش از دگران خراب گشتی
خویشان که زخویش سیر گردند — لختی بکشش دلیر گردند
کوشند اگرچه در جدائی — زینسان نبرند آشنائی
بنمای رخ این چه روی تابیست — بیدار شو این چه دیرخوابیست
۷۵ گر ننگری این تن خرابم — باری رخ خود نما بخوابم
ازخواب تو در برادران تاب — خوش کرده تو با برادران خواب
دوری همه گرچه کوب پشتست — دوری زبرادران درشتست
فریاد کنم زجان ناشاد — فریاد که نشنوی تو فریاد
هردم خورم ازفسوس خاری — خود نیست چو من فسوس خواری

۷۰: و ـ حذف شده ۷۰آ ـ که قدح: ه ـ که قدح که ۷۰ب آ: درخرد؛ ج: نسبت
۷۱آ، ۷۱آ: ه ـ ۷۱آ، ۷۱آ ۷۱آ ـ چت: زح ـ چه ۷۲ب و: زکشش
۷۳ب ز: اما نبرد آشنایی؛ نبرند: و ـ وببرندز، ح: نه‌برند
۷۴آ ـ روی تابیست: و ـ دور یابست ۷۴ب و: خوابست
۷۵آ و: خزابم ۷۵ب ـ باری: و ـ آخر ۷۶آ ج د ه و: این
۷۶ب آ ب ج د ه و ز: خوش خفته تو با برادر خواب ۷۷: ه و ز ـ حذف شده
۷۷آ ـ کوب پشتست: ح ـ نادرست ست ۷۸ب ـ نشنوی تو: ج ـ ناخواناست
۷۹آ و: هردم خوری ازفسوس وخواری؛ خورم: آ ـ خوری؛
هردم خورم ازفسوس: ج ـ ناخواناست، وبجای ـ خاری ـ کلمهٔ ـ خواری ـ نوشته شده است
۷۹ب: ه ـ حذف شده، ج د و: چون من نبود فسوس خواری

۸۰ هر نیم شبی و صبحگاهی — ازحسرت تو برارم آهی
چون تو نکنی بسوی من راه — از آه چه خیزدم همان آه
دانم که بدین شغب فزایی — زانجا که تو رفتهٔ نیایی
لیکن چه کنم که ناشکیبم — خودرا ببهانه می‌فریبم
ای درد تو هم طویلهٔ من — حال تو برون زحیلهٔ من
۸۵ درخاک نه زان نمط شدی گم — کآیی بنظر زجهد مردم
غربیل دل ارچه خاک بیزست — دریافتنت برستخیزست
نایی چو بکوششم فراچنگ — ازبی گهری بدل نهم سنگ
سنگین کنم این دل پرآتش — کاتش باشد بسنگ درخوش
درسینه نهم بسوگواری — غمهاء ترا بغمگساری
۹۰ نام تو بصبر کردن دل — طومار کنم بگردن دل

۸۱آ ح: چونتو ۸۲: ز ـ حذف شده
۸۲آ ه: بدان؛ ج: خرابی ۸۲ب و: نیابی
۸۳آ ـ که: ج ـ چو ۸۴آ: ای درتو همه؛ درد: ب ـ در
۸۵ب زح: بجهد ۸۶آ ج د ه و زح: غربال
۸۷ب و: ازپی گهری بدل زنم سنگ
۸۸آ ـ این: ه ـ از ۸۸ب ـ در: ج ـ دل
۸۹آ ـ بسوگواری: د ـ بشکل ـ بسوارایی ـ نوشته شده، ح: زسوگواری
۸۹ب ـ بغمگساری: د ـ بغمدکواری، ولی در بالای حرف ـ م، حرف ـ که ـ علاوه شده و آخر این حرف اضافی بحرف نامبرده چسبیده است وکلمهٔ حاصله از ترکیب آنها فاقد معنای لفظی میباشد.

نقش تو بدل نگار سازم وز یاد تو یادگار سازم
آیم بتو چون شکسته رایی خوانم بشکستگی دعایی
دعوت چو در امید گیرد امید پذیر در پذیرد
تو هم زنصیب آن جهانی بفرست نصیبم آنچ دانی
روح توکه باد دور از آذر باشد چو رفیق روح مادر
شاید که باتفاق فرّخ آرید برحمت خدا رخ
گویید بهر سکون و سیری ایمان مرا دعاء خیری
تا چون بسوی شما کنم راه مومن چو شما روم الی الله
یارب که برحمت گنه شوی از گرد گنه بشویشان روی
آمرزش خویش یارشان کن بخشایش خود نثارشان کن
میدار بخلدشان فراهم نوبت چو بمن رسد مرا هم

آ۹۱ و : بکار آ۹۴ ح : هم تو
آ۹۴ ز : بفرست هرآنچه می توانی ؛ نصیبم : ج د۵ ـ نصیب ، و : بمن هر
آ۹۵ : آذار ۹۵ ـ رفیق روح : ج ـ ناخواناست ؛ روح : ۵ ـ جان
آ۹۶ ـ باتفاق : ج ـ ناخواناست
۹۶ ـ برحمت : ب ـ بحضرت
آ۹۷ : گویند ، ب د۵ و ز : گویید
آ۹۸ ب : شوم آ۹۹ ز : شو
آ۹۹ ز : از گرد گنه بشویشان رو آ۱۰۰ : خوش
آ۱۰۰ : بخشایش شان نثارشان کن آ۱۰۱ ج : شان بخلد

2461
35
3-2

درختم این نامهٔ مسلسل مجنون لیلی
که هر رقمش مقرّ قلب است وخط کشیدن
برخطایی حرف گیران که صحیفهٔ مردمان
انگشت پیچ کنند وچون نامهٔ ایشان
گشایی برپیچند از پیچ پیچ مشتی
آثام حس التفات کنند انشاء الله که
کرام الکاتبین این نامه راسیاه نه پیچاند
یوم نطوی السّماء کطی السجل للکتب *
چون گنج هنر گشاد بختم نو باوهٔ غیب گشت رختم

---

*آ۲ : ناخواناست ، ب : ... مجنون که هر ... برخطای ... صحیفهٔ مردمانرا انگشت ... ایشان
بازگشایی برپیچند انشا الله که کراماً کاتبین این نامه سیاه را برمن نه پیچانند یوم ... ،
ج : ... برخطای ... آثام حس التفات انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را سیاه نه پیچاند ،
د : همین سرسخن بجای سرسخن قبلی است ولی در حاشیه ورق ، باین سرسخن موخر است ، نوشته شده ... انشاء الله که کراماً کرام الکاتبین ...
۵ : ... برپیچند انشاء لله که کرام الکاتبین این نامه راسیاه نه پیچاند ، و : حذف شده ، ز : درختم نامهٔ مسلسل
مجنون ولیلی وچند جوهرشاهانه ازکان شوق ومکان ذوق بیرون آوردن و در اطراف عالم عشق منتشر گردانیدن
تا هرکس ازآن بهره رسد وخط بطلان برخطای خرده گیران گشیدن ، ح : مجنون که هر ... مردمان را انگشت ... ایشان
بازکشائی به پیچند ... مشتی الیام چه التفات ـ انشاء الله کراماً کاتبین این نامه سیاه را برمن نه پیچانند ...
آ ـ هنر : ب ج د۵ و ـ گهر آ ـ گشت : ح ـ بست

2461
34

ارزانی گوهر گران خیز کرد از همه سو خرنده را تیز
آمد فلک آستین گشاده نُه بحر در آستین نهاده
انجم که کساد تحفه دیدند درّی بستارهٔ خریدند
باقی که نداشت قیمت ایّام دادم قدری بمشتری وام
از غلغل این سرود بی لحن پا کوفت فرشته بر نهم صحن
میخواست بسی دل هوس باز کز سحر قدیم نو کنم ساز
بیرون دهم از دم درونی با جادوی رفته هم فسونی
پی بر پیٔ او چنانک دانم گفتم قدمی زدن توانم
از شیوهٔ خود رمیده گشتم تسلیم همان جریده گشتم

۲آ- گوهر: ه- کوبهر ۲ب وز: جریده را ۳آ د ه: ملک؛ ح: گشاده ۳ب- نُه: ه- کو، و: به
۴آ ج د ه ح: گشاده، وز: گشاد ۴ب د: دری بخیاره خریده؛ ه و: دُری بستاره؛ ج: بسیاره
۵: ز- حذف شده ۵آ- که نداشت: ج د ه- نگذاشت
۵ب- وام: ه- نام، و ح: دام ۶آ- بی: ح- و این؛ بی لحن: ه- پرحم
۶ب آ ب: با؛ بر: ج د ه ز- در
۷آ- بسی: و- حذف شده؛ د: دلی ۷ب ج د ه: کز گفت قدیم نو کند ساز،
و: کز گفت قدیم تو کنم ساز؛ سحر: ب- بحر، ز: گفت
۸آ- از دم: ب- از در؛ د: از دم برونی ۸ب- جادوی: د- جان دوی؛
رفته: ب- فتنه
۹آ د ه: چنانچه ۹ب- زدن: ه- روان
۱۰: ب- حذف شده ۱۰آ ز: خو

چیدم بقلم نمونهٔ بیش بردم ز میان تکلف خویش *
آرایش پیکر معانی شستم بسلامت و روانی
کان مایه که صنعتی بود خام از شیوهٔ من برون برد نام
چشمی که دلی برد بتاراج دانی که بسرمه نیست محتاج
ور وسمه کنی بر ابروی زشت چون سبزهٔ تر بود بر انگشت
زان سکّه که مرد پرهنر داشت زین به نتوان نمونه برداشت
گر خود بزلال من شدی غرق ممکن نشدیش در میان فرق
زین بیش تفاوتی ندانم کان از دل اوست وین ز جانم

۱۱آ ه و: چندم بقلم نمونه خویش (و: بیش)؛ ج: خویش، ح: پیش؛ د: جندم بقلم
نمونهٔ خویش - در نسخهٔ مزبور کاتب بجای - بیش - اول کلمهٔ - خویش - را نوشته بعد بروی قسمت اول
کلمه یعنی - خو - قلم زده و دوّمین قسمت کلمه را به - بیش - تصحیح نموده است.
* ۱۱آ: د- در حاشیهٔ ورق نوشته شده؛ خویش: ج- بیش، و: ار بیش
۱۲: وز- حذف شده ۱۲آ آ: ارایش، ج د ه: از آتش
۱۲ب ح: بستم بسلاست روانی؛ ب: بسلاست؛ و: ج د ه- از
۱۳آ- خام: ج- کام، ولی در بالای - کام - با خط کاتب کلمهٔ - خام - اضافه شده است
۱۳ب- برد نام: ج د ه- نزد کام؛ ز: کام ۱۵آ ج د ه ز: گر
۱۵آ ز: چون سبزه بود بروی انگشت؛ د: بانگشت، ح: در انگشت
۱۶آ د: برهنر ۱۶ب ج د ه و ح: بُه زین
۱۷آ ج د ه: کر (د: کز) خط بزلال می شدی غرق ۱۷ب ه: نشدش چو در، و: بسدس دار؛
د: مصرع در حاشیهٔ ورق نوشته شده ۱۸ب و: کان ز اول اوست این ز خاتم؛ وین: ج د ه- این

مردم که بزاد توامانند هم هردو بیکدگر نمانند
دو خط که نویسی از یکی دست هم نوع تفاوتی درو هست
کلک ارچه کند دو نقطه برکار هم بیش و کمی بود بمقدار
نقاش که پیکری نشان کرد دیگر نتواند آنچنان کرد
مانی که قلم زن خیالست مانند نبشتنش محالست
مقصود من از بیان این حرف طرز سخنست و صرفهٔ صرف
کاقبال کسان بزهرهٔ شیر به زین نتوان ستد بشمشیر
هرچند که این خط مسلسل مویی نبرد زحرف اوّل
دانم بیقین که حاسد خس پشمینه رقم کند بر اطلس
ای آنک به مرا نهی نام وز غورهٔ خویش خوش کنی کام

۱۹آ: نمانند ، د: نمانید ، ه: ندانند ۲۰ب و ح: دران ۲۱آ ج: کرد ارچه کند نقط زپرکار ،
د: کرد ارچه کند زتف زرکار ؛ ه: کند زنقطه پرکار ؛ کند: ح ـ کشد ؛ وز: پرکار
۲۱آ ـ کمی: د ـ یکی ۲۲آ د: نقاشی ۲۳آ ه: آنی که قلم زن جنانست ؛ ج: خیالی است
۲۳ب ج: مانند نوشتهٔ محالی است ؛ ه: امانست ۲۵آ ج د ه و ز ح: کاقلیم کسان
۲۵ب ج د ه و ز: زینسان نستد کسی بشمشیر (د: زشمشیر) ۲۶آ ح: در زیر مصرع بخط ریز ـ مجنون لیلی ـ نوشته شده
۲۶ب ح: نبود ؛ در زیر مصرع بخط ریز ـ لیلی مجنون ـ نوشته شده ۲۷آ ـ خس: ه ـ چین
۲۷ب ه: پشمینه کند رقم بآهین ۲۸آ ج: ای آنکه مرا به بد نهی نام ،
د: ای آنکه مرا لقب نهی خام ، ه: ای آنکه مرا دهی سر انجام ،
و: ای آنکه بهی مرا نهی خام ، ز: ای آنکه تو به نهی مرا نام ؛ ب: خام
۲۸آ ـ خویش: ج ـ خوش ؛ خوش: و ـ بر

از من نظرت بچشم سوزن واندر دف تو هزار روزن
غربیل سپر کنی چو در جنگ زخم آوردت زصد در آهنگ
گر ما زهنر تهی میانیم باری تو بگوی تا بدانیم
کز دعوی این خیال سنجی ناگفته ملاف تا نرنجی
نبود چو فسانهٔ تو نامی بیهوده چه لافی از نظامی
گفتی دم اوست مرده را زیست آن زان ویست زان تو چیست
گر زان قدح آری آب خوردم بی گفت تو اعتراف کردم
لیکن تو هم ار بود متاعی بگشا ز دکان خود فقاعی
صد رحمت ایزدی بران مرد کز کیسهٔ خود بود جوانمرد
بر نسیه بود قباله دادن از خوان کسان نواله دادن
من کرده ام این دغل شماری تو نیز بیار تا چه داری

۲۹آ ـ سوزن: ج ـ روشن ۲۹ب ج: وندر
۳۰آ ج ز ح: غربال سپر کنی چو در سنگ ؛ د ه: غربال ۳۰ب و: زخم
۳۱آ ج ه: زنظر ؛ د: زنظر تهی میانم ۳۱آ د: بدانم
۳۲آ ب: کر ، و ح: از ۳۴آ ـ مرده را: و ـ مرترا
۳۴ب و: این آن ویست آن تو چیست
۳۵آ و: آبخورم ۳۶آ ـ تو هم ار: و ـ بتوگر ، ح: بتوار
۳۶ب ه: متاعی ، ز: معاعی ، ح: قفاعی ۳۷ب ، ۳۷آ: ه ـ ۳۷آ ، ۳۷ب
۳۷ب ج: کر ؛ بود: ه ـ حذف شده ۳۸ب ، ۳۸آ: و ح ـ ۳۸آ ، ۳۸ب
۳۹آ ـ این: ه ـ ار ۳۹ب ـ تاچه: ز ـ هرچه

دانم که بچاشنی این شهد — گویی صد و پنجهی بصد جهد
لیکن ندود جنیبت لنگ — پویان و دوان هزار فرسنگ
زان کرده‌ام این نوای خوش ساز — تا گوش زمانه را کنم باز
ذوقی که درین دم حیاتست — همشیرهٔ اولین بناتست
زنده‌ست بمعنی اوستادم — ور نیست منش حیات دادم
احسنت و زهی سخنورچست — کز نکته دهان عالمی شست
میداد چو نظم نامه را پیچ — باقی نگذاشت بهرماهیچ
بحری که برآب اوخسی نیست — محتاج ستایش کسی نیست
آنکس که قدم چنان سپرده‌ست — انصاف خود آنچ بود برده‌ست

آ۴۱ ز: اما نزود ؛ ب ح: نزود ، و: نبود
آ۴۲ ب: بخوش آ۴۲ ب: کند
آ۴۳ ح: درپائین کلمهٔ ـ درین ـ بجای ریز مجنون لیلی ـ نوشته شده است
آ۴۳ ح: درپائین کلمهٔ ـ اولین ـ بجای ریز ـ لیلی مجنون ـ نوشته شده است
آ۴۴ دوز: زندست آ۴۴ و: وز
آ۴۵ ـ وزهی سخنور: ب ج و ـ زهی سخن وری (ج: هنروری)؛ و: ۵۵ ز ح ـ حذف شده
آ۴۵ آ: رست آ۴۶ ـ۵: نامه نظم را
آ۴۶ ـ بهرما: د ـ بهرهٔ ۴۸ ، ۴۷ : ج ۵۵ ـ ۴۷ ، ۴۸
آ۴۷ ح: آن بحر که برلبش خسی نیست آ۴۸ ج دو: چنان قدم سپردست ؛
ب ۵ ز: سپردست آ۴۸ ج ز: انصاف ده (ز: که) آنچه
بود بردست ؛ ب ۵۵ و: بردست

انصاف مرا سزاست باری — کز هیچ کسم چنین نگاری
وزان همه فکر گوهرآمای — ننهاد زیک روش برون پای
صد طرز سخن چو شکّر و شهد — ننمود مگر بمثنوی جهد
نوکرد بیک فنی نشانه — چون یک فنه بود شد یگانه
دانا که درخرد گشاید — آن کار کند که نیکش آید
گازر که بکار خود تمامست — بهتر زحریرباف خامست
لنگی که برقص شد سبکخیز — هنگامهٔ خنده را کند تیز
کوری که کند گهرشناسی — بازی خورد از دم قیاسی
آن گنج فشان گنجه پرورد — بودست بدین متاع درخورد

آ۵۰ ج د ه و ز: آرای آ۵۰ ـ۵: بنهاد زیک نوشتش پای؛ و: ننهاده؛
ب: برون زیک روش ؛ روش: ز ـ نگرار سیگردد
آ۵۱ ـ چو: ب ۵ و ـ ز
آ۵۱ آ: بمثنوی آ۵۲ ـ نوکرد: ح ـ او بود
آ۵۲ ـ شد: ج ـ شاد
آ۵۳ و: دری ؛ خرد: ز ـ سخن ؛ ح: کشاید آ۵۳ و: نیک
آ۵۴ آ: جز بریان
آ۵۵ ـ لنگی: و ـ کبکی
آ۵۶ ـ گهر: و ـ بره آ۵۶ ـ خورد: ح ـ کند
آ۵۷ آ: این ؛ فشان: ح ـ نشان و
آ۵۷ ح: بوده است درین ؛ و: باین

وانگه زجهان فراغ جسته وز شغل زمانه دست شسته
باری نه بدل مگر همین بار کاری نه دگر مگر همین کار
۶۰ کوشش همه بر سخن سگالی خاطر زهر التفات خالی
کنجی و دلی زمحنت آزاد آسودگی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیک نامی اسباب معاش را نظامی
بی جنبش پای کام در دست می گوی سخن چو کام دل هست
چندین سبب مراد باهم چون نایدش آن سخن فراهم
۶۵ مسکین من مستمند بی توش از سوختگی چو دیگ در جوش
شب تا سحر و ز صبح تا شام در گوشهٔ غم نگیرم آرام

۵۸،۵۹ : ج د ه و ز — ۵۹،۵۸ .
۵۸ — دست : ه — ماز
۵۹ — مگر : آ — در بالای کلمه — همین — کلمه بار نوشته شده است.
۶۰ — همه بر : و — ز همه ؛ ب ج د ه ز ح : در سخن
۶۱ — ز محنت : آ ز — ز وحشت ، ب : ز محنت ، ج د ه : زهر بد
۶۳ ج د ه ز : ی گو سخنی
۶۴ ه : سببی
۶۴ و ح : این
۶۵ ج د ه و ز ح : بیهوش
۶۶ — وز صبح : ح — از صباح
۶۶ و : نگیرد

باشم ز برای نفس خود رای پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نزود ز پای بر سر دستم نشود ز آب کس تر
مزدی که دهند منّت داد وان رنج که من برم همه باد
۷۰ چون خر که علف کشد بزاری ریزند جوش ولی بخواری
گر از پس هفتهٔ زمانی یابم ز فراغ دل نشانی
سهلست بفرصتی چنان تنگ کاونده چه زر برآرد از سنگ
ممدوح خجسته را کنم یاد یا رغبت سینه را دهم داد
بخت این که سخن سبک عنانست کان در دل و گنج بر زبانست
۷۵ کلکم که سرش زبان غیب است گنجینه گشای کان غیب است
آواز دهد چو در روانی لبیک زنان دود معانی

---

۶۸ ج : تا خونی نزود ز پای تا سر ؛ ج د ه و : تا سر ، ز : با سر
۶۸ ز : نزود ۶۹ — مزدی : آ ز مردی ، و : جزوی
۶۹ — همه باد : ج د ه — همان داد
۷۰ ج د : کشد علف ؛ آ : بخواری ۷۱ و ح : از پی
۷۲ ج ز : بفرصت ؛ و : بفرصت چنین
۷۲ آ : کاوند ؛ ب : کاوند چه زر برآید ؛ و : کاورده چه در ؛ ه : چو
۷۴ و : عیانست ۷۴ ب و : بر دل ؛ وگنج بر : ه — کنج بد ؛ ز : در زبانست .
۷۶ و : آوان دهم چو در جوانی ، ح : دهم
۷۶ — دود : ه — زند

از جنبش نظم گرم رفتار دلالهٔ فکر مانده بیکار
با چندان شغل خاطرآشوب چندین بر نودهم زنیک چوب
گر از تک و پوی آب و نانم بودی قدری خلاص جانم
روشن گشتی که از چنین در آفاق چگونه کردمی پر
با این همه هرکه بیند این گنج معلوم کند حد سخن سنج
انصاف من ار تو ندهی ای دوست خود نافه کند حکایت از پوست
ور تو ببها نهی سپاسم من قیمت لعل خود شناسم
ور تو نکنیم ز آفرین شاد من خود کنم آفرین خود یاد
هرکس ز برای نیک و بد را لیسد بزبان خویش خود را
گر به بزبان نه خار دارد گو شانهٔ سینه خار دارد
مرد ار چه بعقل ناتواناست در شستن عیب خویش دانا ست
گاوی که زبان او درشتست سوهان درشتهاء پشتست

۷۷ـ نظم : و ـ کلک

۷۸ـ و : ج د ه ـ تر ؛ ح : بیک ۷۸ د ـ در حاشیه ورق نوشته شده است

۸۳ـ ببها نهی : و ـ ندهی ببی ، ح : ندهی بجان ؛ ج : دهی

۸۳ـ لعل : و ـ در ؛ ج : شناسیم

۸۴ب : ور تو نکنیم آفرین باد : ج د ه و ح : نکنی ؛ ز : از افرین

۸۵ ج د ه و ز : هرسگ ۸۵ آ : کسد ؛ ه : لیسید زبان

۸۶ و : نه زبان ۸۶ـ شانهٔ سینه : ه ـ شانه سپند ؛ و : خوار

۸۷ب : جیب ؛ ز : ساست ـ ۸۸ و : درشت سای ؛ ه : سستست

سگ نیز برای راحت خویش شوید بزبان جراحت خویش
چون من بسگی نمودم اقرار تو شیری خویشتن نگه دار
نی نی نه سگم که شیر مردم خاصه که چنین شکار کردم
این آهو شیرگیر من باد ز آهوگیران عالم آزاد
از شکر خدای خوش کنم کام کاغاز صحیفه شد بانجام
نامش که زغیب شد مسجّل مجنون لیلی بعکس اول

۸۹ـ برای : ز ـ زبهر

۹۰ : د ـ در حاشیه ورق نوشته شده است ؛ خویشتن : ج د ه ـ خویش را ؛ ح : نگهدار

۹۱ـ نه : ج د ـ که ، ه : چه ؛ که : و ـ نه ۹۲ ب ج د ه و ز : آهوی

۹۲ ج : از ۹۳ ه : کند

۹۴، ۹۵، ۹۶ : ج د ز ـ ۹۴، ۹۵، ۹۶

۹۴، ۹۵، ۹۶ : ه ـ ۹۴، ۹۶ نوشته شده و بیت شمارهٔ ۹۵ پس از شش بیت زیرین که در این نسخه بشنوی علاوه گردیده نوشته شده است :

امید که هرکه خواند این حرف در بر چیند زلجهٔ ژرف
هرکس مر این حدیث خواند دانم که معانیش بداند
وانکو ز معانیش شود شاد ساناد ز دعای خود مرا یاد
مقصودم ازین سواد خامه بنوشتن این سخن بنامه
آنست که بعد سال بسیار باشند بروح من مددکار
وقتی که سخن تمام کردم وین نامهٔ عشق نام کردم

۹۴ه : بغیب ۹۴ و : لیلی مجنون

تاریخ زهجرت آنچ گذشت — سالش نودست وششصد وهشت
بیتش بشمار راستی هست — جمله دوهزار وششصد وشصت
هرکو نکند بطبع قابل — از بعد نبشتنش مقابل
یا بیتی ازین عدد کند کم — کم باد گهی خلاصش ازغم
امید که هرخرد پناهی — از چشم رضا کند نگاهی
زانکس که نگه کند بتمکین — انصاف طلب کنم نه تحسین
یارب چو من سیاه نامه — کاراستم این ورق بخامه
هرچند بد آمد این شمارم — چشم از تو بجز بهی ندارم

۹۵آ ح: آنکه
۹۵ب — هشت: ج د ه — شست
۹۶: و — حذف شده
۹۶آ: هشتصد
۹۷آ — هرکو: ج د ه — هرکس، ز: آنکو
۹۷ب — از بعد: ح — مابعد؛ ب: به نستش
۹۸آ و: تابیت؛ عدد: ج — مبان، د ه: میان
۹۸ب و ح: کم باد ورا خلاصی ازغم ۹۹آ ج د ه و: وامید
۱۰۰آ و: زانکه که ۱۰۰ب: کند
۱۰۱آ — چو: ب ج د ه ز ح — که؛ چومن: و — که منی
۱۰۱ب و: کاز استم
۱۰۲آ — بدآمد: ج د ه — برآید، و: بدآید

2461
23
2-4

شعرارچه صلاح کاردین نیست — بروی زشریعت آفرین نیست
این نامه سزای آفرین باد — انشاء الله که همچنین باد
*

۱۰۳آ ب: شعرارچه همه صلاح دین است، و: شعرارچه درین صلاح دینست؛
آ ج د ه: دین است
۱۰۳ب آ ب ج د ه و: آفرین است
۱۰۴آ — که همچنین: و — این چنین؛ که: ز ح — حذف شده
* آ: بترتیب زیر افزوده:
اثنی عَلی اللهِ واهب العُقُولِ عَلی ماوَهَبَ لی عقلاً یعقلِ
عَقایل لافکار و یعقدُ العَقاید بالاشعَار حتّی طَبعتُ سَلاسِلَ
هَذهِ الخُطوطِ بِسَلاسَةِ العَبَارة وسَلسَلتُ فیها مجنون لیلی عقل اللهِ
تَعالَی قلُوبَ عُقَلاءِ المَجانِین بَها مَادَام تَسلسل الطُّرر علی الغرز.
ج: بترتیب زیر افزوده:
تممت هذا المجنون لیلی فی تاریخ شهر صفر سنه اثنی عشرین
وتسعمائه من هجرة النبویه اللهم اغفرلی ولوالدی ولمصنفه ولصاحبه
ولکاتبه ولناظره و الجمیع المومنین و المومنات والمسلمین والمسلمات تم.
د: بترتیب زیر افزوده:
تممت هذا الکتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غرهٔ ذی حجه سنه ثلاث عشرین وتسعمائه.
ه: افزوده — تمت م م م.
ز: افزوده — وتمّت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی
ح: افزوده — تمت تاخیر

2461
22

فهرست

صفحه

مقدمه ۷

باسم المملک الوهاب ۱

مناجات درحضرت واهب منی و نجات ۸

نعت خاتم انبیا که لوح محفوظ نگین راستین اوست و کلام الله نقش نگین او زین الله خاتم امورنا بایادیه ۱۴

در طیران آن سیمرغ قاف قران سوی سواد مازاغ با طاوس سدره یمد الله ظلها علینا ۱۷

مدح شیخ الطریقه نظام الحق والحقیقه محمدی که عیسی آخرالزمانش فرستادند تا دم جان بخش او اسلام محمدی را از سر زنده گردانید وعمر جاوید بخشید متع الله المسلمین بطول بقایه ۲۲

فی المحمدة المحمدیة وهو ختم خلفاء العرب والعجم وارث الخلافة من آدم علاء الدنیا والدین ناصر امیر المومنین المستنصر برب العالمین المستعصم بحبل الله المتین رفع الله فی الخلافة درجاته وجعل اخلافه خلفاء الاقالیم فی حیاته ۲۴

در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و سدّ عصمت مسلمانی ایدالله ارکان سریره علی قوایم التایید وابد بنیان سریره بقواعد التّایید ۳۱

در سبب نظم این جواهر و سر رشتهٔ دقت را در و کشیدن و در نظر جوهریان مبصّر داشتن و قیمت عدل خواستن ۳۶

حکایت دو دیو که از خوی پیشانی دریارا در بیابان ریختند و از بریدن زمین بیابان را در دریا انداختند ۴۳

راه نمودن فرزند قرة العین عین الدّین خضر را که از ظلمات دنیا سوی روشنایی گراید رقّاه الله من عین الحیوة عمره کالخضر ۴۸

بصحة الذات

حکایت شبانی که از غایت همّت تیغ را آیینهٔ وجاهت و قلم را عمدهٔ دولت خود ساخت ۶۸

آغاز سلسله جنبانیدن مجنون و لیلی ۷۱

پرده برداشتن دمهاء سرد از روی لیلی و دیدن مادر پژمردگی آن گل و شمّهٔ از آن پرده دریدگی در دماغ پدرش دمیدن و روان کردن پیر آب از دو دیده و لیلی را چون ریحان سفالین در گوشهٔ محنت پای در گل کردن ۸۳

خراب شدن مجنون باوّل دور عشق و از مستی در پایهاء کوه افتادن و خبر یافتن پدر و سوی آن بیخبر دویدن و از آب دیده و باد سینه سلسله در پاء مجنون کردن و زنجیر کشانش پیش مادر آوردن ۸۹

تنقیه کردن مادر دماغ مجنون را بداروی تلخ نصیحت و از در لفظه و شیرینی زبان مفرّح سوداء او ساختن ۱۰۴

توجّه نمودن سیّد عامریان سوی دار و خانهٔ دار الشفاء محنت و امذوه تا طلب شربت وصال خسته هجران کند و تلخ کام بازگشتن ۱۰۹

شمشیر کشیدن نوفل از جهت جفت مجنون و در سواد لیلی کوکبه آراستن و در قتال مردان حی کوشیدن ۱۱۴

مهمان خواندن مجنون زاغان را در خانه چشم تا مردمان فتنه
انگیز را بکاو بکاو از خانه بیرون کنند ۱۲۲
دراز شدن ظلم گیسوی لیلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون
شبهاء فراق را بخیال لیلی و روشن شدن مهر نوفل در آفاق بر
تیرگی روز مجنون و لرزیدن پدر پیر مجنون از دمهاء سرد پسر و سوی
گرم مهری نوفل گریختن و گرم رویی کردن آن مهربان و گرما گرم شمسهٔ
نسبت خود را که در پردهٔ حیا آفتابی بود سایه پرورد با مجنون
تاریک اختر قران دادن و محترق شدن ستارهٔ مجنون و پیش از
استقامت رجعت کردن ۱۳۰
شنیدن لیلی آوازهاء دف تزویج مجنون و از آن حرارت سوخته
شدن ۱۴۳
نامه نبشتن لیلی از دودهاء دل سوی مجنون و ماجرای دل
دزدیده بران آشنا عرضه کردن ۱۴۶
جواب نبشتن مجنون مرفوع القلم از سیاهی آبناک دیده جراحت
نامهٔ لیلی را و ریشهاء سربسته از نوک قلم خاریدن و خون سوخته
بر ورق چکانیدن و دهانهٔ جراحت را بکاغذ لیلی بستن ۱۵۵
عزیمت دوستان جانی سوی مجنون و او را از دیولاخ کوه بافسون
در حلقهٔ مردمان در آوردن و سایه گرفتن او از درختان سایه دار
و چون باد سوی باغ دویدن و آهنگ مرغان باغ کردن و با بلبل گلبانگ زدن ۱۶۶
دل دادن مجنون سگی را که در کوی دلدار دیده بود و بازوی
خود را طوق گردن او ساختن و تن استخوان شده را گزند دهان

2461
19
2-2

و مزد دندان او کردن و بزبان چربش نواختن ۱۷۹
غنودن نرگس لیلی از بیماری و مجنون بیخواب را در خواب
دیدن و بنفس تند خویش از جای جستن و بیرون پریدن
و کمر کوه گرفتن و مجنون را بر تیغ کوه خراشیده و خسته در
یافتن و دست سلوت بر خستگی او سودن و مرهم راحت رسانیدن ۱۹۴
بازگشتن کبک خرامان از کوه و شتر پرنده را بر جناح رفتن رشته
دراز دادن و کبوتر دیوانه را پر گم گذاشتن ۲۰۶
گریستن لیلی در هواء آشنا و موج درونه را بدین غزل آبدار
بر روی آب آوردن ۲۰۹
حاضر شدن مجنون غایب در غیبت لیلی و بحضور خیال از
خیال بحضور باز آمدن و سرود حسرت گفتن و دست بر دست زدن ۲۱۶
آه کردن مجنون از درونهٔ پرسوز و این غزل دود اندود از
دودکش دهان بیرون دادن ۲۱۸
خرامش کردن سرو لیلی با سروقدان همسایه سوی بوستان
و شناختن آزادهٔ آن نوبرانرا و زبان سوسنی کشیدن و غزلی
جگردوز از یک اندازهاء مجنون بآواز نرم روان کردن و بر دل
لیلی زدن و کاری آمدن و بازجست کردن لیلی طیرگی بلبل خار
نشین خود را و آزمودن آن راوی تعطش لیلی را سوی خونابهٔ
مجنون و مرگ مجنون بقبلهٔ کرم کردن و سوخته شدن لیلی و بگرمی
در خانه باز آمدن و بتب اجل گرفتار شدن ۲۲۶
صفت برگ ریز و دواد و باد خزان و از آسیب صدمات حوادث

2461
18

سر نهادن سرو لیلی در خاک و بی بالش ماندن ۲۴۷
خبر یافتن مجنون دردمند از بیماری لیلی و از حلقهٔ سگان
بیابان زنجیر گسستن و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش
جنازهٔ لیلی را در حلقهٔ رحیل دیدن و نثار شاهانه از دیده
ریختن و بموافقت محفّه عروس سوی شبستان لحد
برعزم خلوت صحیحه روان شدن ۲۴۹
این مویهای بیجان بگیسوی منوّر مادر مغفورهٔ خویش
که تاب الشیب نوری داشت راست افتاد و بدین نالهای
سوزان نفس حسن را خاکستر کرده شد و گوهر پاک برادر
حسام الدین را که در میان خاک خورد مورچه گشت روشن
گردانیده آمد تغمده الله بغفرانه ۲۶۳
درختم این نامهٔ مسلسل مجنون لیلی که هر رقمش مقرّ قلب است
و خط کشیدن بر خطایی حرف گیران که صحیفه مردمان انگشت
پیچ کنند و چون نامهٔ ایشان گشایی بر پیچند از پیچ پیچ مشتی
آثام حس التفات کنند انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را
سیاه نه پیچاند یوم نطوی السّماء کطی السجل للکتب ۲۷۴

2461
17 2-1

ТЕКСТ

2. Первое *мисра'* бейта обозначено буквой آ (а), второе—буквой ب (б).

3. Рукописи в пределах одного разночтения приводятся в хронологической последовательности. Древнейшая из них дана вначале. Каждая рукопись имеет свое условное буквенное обозначение (по *абджаду*).

4. В разночтениях вместо слова *барабар* (т. е. «равно») ставится двоеточие (:). Например, второе *мисра'* б.17 (стр. 19)[10] рукописи ج дает слово تخت вместо مهد настоящего издания. В разночтении это указывается следующим образом: ب١٧— مهد : ج—تخت

5. Если разночтение относится ко всему бейту (или *мисра'*), то вариант дается полностью после указания номера бейта, условного обозначения *мисра'* и рукописи, в которой имеется разночтение. Например, рукопись ه дает отличный от нашего текста вариант первого *мисра'* б.15 (стр. 33). Разночтение приводится так: آ١٥ ه: پنداشت که همت معانی

6. Если в рукописях имеются внешне схожие слова, в разночтениях указывается номер бейта, условное буквенное обозначение *мисра'*, рукописи, а затем дается вариант. Например, в первом *мисра'* б.25 (стр. 11) имеются разные варианты слов چشم دهم. Это в разночтении указывается так: آ٢٥ آجدز: چشمم ده، ب: چشم بده

7. При наличии несхожих слов в разночтении указывается номер бейта, условное обозначение *мисра'*, слово, к которому дается разночтение, далее указывается рукопись, содержащая вариант, и приводится сам вариант. В разночтении один вариант отделяется от другого запятой. Например, разночтения к слову تحريم (второе *мисра'* б.10, стр. 18) указываются следующим образом: ب١٠ تحريم: جدزح— تحريمه، ه: تحرير، و: احرام

8. Если в *мисра'* имеются два одинаковых или внешне схожих слова, то наряду с указанием разночитаемых слов даются и соседние с ними слова. Например, текст второго *мисра'* б.4 (стр. 122) нашего издания следующий: هر خسته که جسته بود می جست. Рукописи содержат разночтения к слову جسته. Это указывается так: ب٤: زنده بود، جده وح: رسته بود

9. Если в *мисра'* имеются разночтения к нескольким словам, то каждое из них отделяется точкой с запятой (:). Например, во втором *мисра'* б.74 (стр. 78) имеются различные чтения слова زديده в рукописях د، ه، و и слова ميريخت в рукописях آ، ب، ج، ز. Разночтения эти указываются так: ب٧٤ دهو: بديده؛ آ ب ج ز: بگريخت

10. Если порядок бейтов в рукописях не соответствует порядку, принятому в настоящем издании, в разночтении дается сначала порядок бейтов настоящего издания, а затем приводится условное обозначение рукописи и далее тот порядок бейтов, который имеется в данной рукописи. Например, в рукописи ح б.32 предшествует б.31 (стр. 28), и *мисра'* б.32 рукописи ه переставлены местами (стр. 28). Это указывается следующим образом: ٣٢، ٣١: ح—٣١، ٣٢ ب٣٢، ٣٢: ه—آ٣٢

[10] Страницы даются по тексту настоящего издания.

11. В тексте имеются обозначения в виде звездочки, они используются тогда, когда дается разночтение названий глав или дополнительных бейтов, а также в случаях, когда требуется пояснение. Многоточие в разночтениях названий глав означает, что далее текст разночтения совпадает с текстом настоящего издания.

* * *

Считаю своим долгом выразить глубокую благодарность академику А. А. Ализаде, давшему ряд ценных советов в ходе составления критического текста, научному руководителю А. А. Алескер-заде, взявшему на себя труд отредактировать текст, а также товарищам по работе Али Минаи, Акраму Джафарову и Хидаяту Хатеми, которые помогли в деле подготовки текста к печати.

Т. А. Магеррамов

тах 26 и 3а текст расположен в две колонки по пять бейтов, поля украшены орнаментами. Орнаментами украшены также листы, содержащие названия поэм.

Названия глав поэм *Матла' ал-анвар* и *А'ина-йи Искандари* (до л. 227б) написаны красными чернилами. Названия глав остальных поэм, в том числе «Маджнун и Лайли», не вписаны, хотя для них оставлены специальные рамки.

Текст поэмы «Маджнун и Лайли» близок к тексту литографированного издания Алигархского университета. В тексте пропущен ряд бейтов и имеются искажения. Количество бейтов поэмы 2474. Текст разделен на 35 глав, названия глав не вписаны.

7. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ им. САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА, DORN 394 (далее — j)

Рукопись поэмы «Маджнун и Лайли». Формат 26×18 *см*. Количество листов 34. Бумага плотная, красного, синего, зеленого и желтого цветов. Текст написан обычными чернилами, название поэмы — белилами, названия глав — золотом, красной или синей краской. Почерк *наста'лик*. Переплет твердый, обе части его украшены позолотой.

Текст расположен в четырехцветной рамке в четыре колонки. На странице 38 бейтов. Листы покрыты золотистым крапом. В рукописи пять миниатюр, изображающих разные эпизоды поэмы, 26 глав и 2173 бейта. На первом и последнем листах две миниатюры с изображением животных и растений.

На титульном листе стоит круглая печать с надписью: وقف آستانه متبركه صفيه صفويه «Вакф святого и чистого порога сефевидского».

Под этой печатью помещена следующая запись: وقف نمود اين كتاب را كلب آستانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلم عباس الصفوی برآستانه متبركه شاه صفی علیه الرحمة كه هركه خواهد بخواند مشروط آنكه از آن آستانه بيرون نبرند و هر كس بيرون برد شريک خون حضرت امام حسين علیه السّلم بوده باشد ۱۰۲۲.

«Эту книгу принес в вакф к порогу шаха Сафи — мир праху его — пес порога 'Али ибн Абу Талиба 'Аббаса Сафави, чтобы тот, кто пожелает, прочел ее, но при условии не уносить из гробницы. Унесший же ее из гробницы да будет в числе убийц имама Хусайна. 1022».

Дата переписки поэмы не указана. Однако на основании приведенной выше даты (1022) можно заключить, что рукопись переписана не позднее 1613 г.

Переписчик в конце рукописи сообщает о себе следующее: تمّت على يد احقر الكاتبين سلطان محمد الهروی.

«Завершена рукой Султан-Мухаммада ал-Харави, самого ничтожного среди переписчиков».

В рукописи имеется множество пропусков: от отдельных бейтов до целых страниц. Рукопись не свободна от орфографических ошибок.

Несмотря на эти недостатки, рукопись нередко содержит хороший текст там, где в других рукописях он искажен или неясен.

8. ЛИТОГРАФИРОВАННОЕ ИЗДАНИЕ АЛИГАРХСКОГО УНИВЕРСИТЕТА (далее — ح)

Поэма «Маджнун и Лайли» Амир Хусрау трижды издавалась в Индии (в 1244/1828 г. в Калькутте, в 1286/1869 г. в Лакнау и в 1917 г. в Алигархе).

При составлении настоящего критического текста мы пользовались алигархским изданием поэмы [8].

Текст поэмы подготовил к изданию преподаватель Алигархского мусульманского университета мавлана Мухаммад Хабиб ар-Рахман-хан Сахиб Хазрат Ширвани, редакция Мухаммад Муктади-хана Ширвани.

Текст поэмы разделен на 33 главы и содержит 2612 бейтов. В поэме имеется пространное предисловие на языке урду, написанное составителем.

Несомненно, это издание имеет большое значение как первая попытка ознакомить читательские круги с поэмой. Однако, как отмечает советский востоковед Г. Ю. Алиев, «алигархское издание „Пятерицы" (Амир Хусрау. — *Т. М.*) нельзя признать удовлетворительным» [9].

Из предисловия к поэме явствует, что она издана на основе нескольких рукописей, имеющихся в Индии. К сожалению, описание этих рукописей не дано. Разночтения приводятся лишь в редких случаях, без указания на рукописи, из которых они взяты. По-видимому, это происходит потому, что составитель сомневается в подлинности тех или иных разночтений. В тексте поэмы встречаются явные искажения.

Несмотря на недостатки, это издание оказало нам определенную помощь при подготовке критического текста. Оно помогло устранить ряд неясных мест, содержащихся в тексте наших рукописей.

При подготовке критического текста мы старались восстановить бейты и полустишия, опущенные писцами, удалить из текста позднее добавленные части, дать правильное чтение и понимание искаженных слов, определить место бейтов с точки зрения их логической последовательности. Приводя разночтения использованных рукописей (даже явно бессмысленные), мы старались показать состояние текста рукописей и дать специалистам возможность их сопоставить.

При подготовке критического текста была принята следующая система разночтений.

1. Разночтения даны под соответствующим номером бейта (внутри глав бейты пронумерованы).

[8] مثنوی مجنون ليلای حضرت امير خسرو دهلوی، به تصحيح و تنقيد جناب مولانا محمد حبيب الرحمن خان صاحب حضرت شروانی، باهتمام محمد مقتدی خان شروانی، علی گڑھ، ۱۹۱۷.

[9] امير خسرو دهلوی، شيرين و خسرو، متن انتقادی و مقدمه بقلم غضنفر علی‌يف، مسكو، ۱۹۶۱ (предисловие, стр. 5).

3. РУКОПИСЬ БРИТАНСКОГО МУЗЕЯ[4] (далее — ج)

Рукопись *куллиййата* Амйр Ҳусрау. Так как мы располагаем лишь фотокопией поэмы «Маджнӯн и Лайлй», то не можем дать о рукописи каких-либо исчерпывающих сведений.

Текст *дйвйнов* Амйр Ҳусрау дан в два столбца. Текст поэмы расположен на полях и занимает 80 листов рукописи. На странице 17 бейтов поэмы. Почерк *наста'лйқ*. В тексте имеется множество повторений и интерполяций, ряд бейтов опущен. Поэма разделена на 32 главы, содержит вместе с повторениями и интерполяциями всего 2567 бейтов и одно полустишие. Две миниатюры.

В конце поэмы приводится дата переписки:

تمت هذا المجنون ليلى فى تاريخ شهر صفر سنه اثنى عشرين و تسعمائه من هجرة النبويه...

«Эту [поэму] „Маджнӯн Лайлй" я окончил в месяце сафар 922 г. (март 1516 г.) после переселения пророка...»

4. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ им. САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА, DORN 386[5] (далее — د)

Куллиййат Амйр Ҳусрау Дихлавй. Формат 25×18 *см*. Количество листов 899. Сохранность хорошая. На титульном листе три круглые печати библиотеки мавзолея шейха Сафй ад-Дйна. Текст написан черными чернилами, почерком *наста'лйқ*. Бумага тонкая, гладкая. Переплет кожаный, украшен орнаментами.

Куллиййат содержит следующие произведения поэта: *дйвйн*, *Ҳамса*, газели, *Қирйн ас-са'дайн*, *Нух сипахр*, *Ҳизр-ҳйн*[6], *Фатҳ ал-футӯҳ*[6].

Текст *дйвйна* и газелей написан в две колонки в рамках, текст поэм написан на полях.

Поэма «Маджнӯн и Лайлй» помещена на листах 219б—294б и озаглавлена كتاب ليلى و مجنون. На странице 18 бейтов поэмы. Название поэмы написано белилами на синем фоне в ромбовидной рамке и украшено орнаментами.

Названия глав написаны одной краской (например, золотом) или несколькими (например, первая строка темно-красная, вторая — позолоченная, третья — светло-красная и т. д.). На последнем листе (294б) указана дата переписки поэмы:

تمت هذا الكتاب الموسوم بمجنون ليلى فى غره ذى حجه سنه ثلاث عشرين و تسعمايه.

«Эту книгу с названием *Маджнӯн Лайлй* я окончил в 923 г., в начале месяца зӯ-л-ҳиджжа (15 декабря 1517 г.)».

В поэме 33 главы и 2586 бейтов. Отдельные бейты опущены, имеются и другие дефекты.

[4] Подробное описание ее см.: Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, vol. II, London, 1881, 233в.

[5] B. Dorn, *Catalogue des manuscrits et xylographes Orientaux de la Bibliothèque Imperiale Publique de St. Petersbourg*, 1852, № 386 (далее — B. Dorn).

[6] Названия этих произведений приводятся так, как они даны в рукописи.

5. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ им. САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА, DORN 387[7] (далее — ه)

Рукопись *куллиййата* Амйр Ҳусрау. Формат 28×18 *см*, количество листов 785. Бумага шелковистая, переплет твердый, покрыт кожей и украшен орнаментами.

Пагинация по листам и по страницам. Текст написан черными чернилами, одним переписчиком, названия глав — красными чернилами. Почерк *наста'лйқ*. В середине страницы в две колонки расположен текст *дйвйнов*, на полях — текст *Ҳамса* и других *маснавй* поэта.

Поэма «Маджнӯн и Лайлй» помещена на страницах 396—535 (листы 199а—268б). Название поэмы опущено. На странице 19 бейтов.

На титульном листе *куллиййата* имеется следующая запись:

صاحبه خليل الله الحسينى بتاريخ سه شنبه غره شهر شوال ۹۹۱ در باغ كوشك موضع تفت من اعمال دار العباده يزد كه از شهرت احتياج تعريف نيست مرقوم قلم شكسته شد.

«Владелец сего Ҳалйлаллйх ал-Ҳусайнй. [Эта книга] написана в 991 г. в начале месяца шаввал во вторник (в среду 18 октября 1583 г.) в саду Кушк в местечке Тафт из окрестностей дома поклонения Йезда, который по [своей] славе не нуждается в восхвалении».

Имя бывшего владельца рукописи содержит также маленькая круглая печать: خليل الله غلام شاه حمز «Ҳалйлаллйх слуга шаха Ҳамзы». Имеются еще две записи, свидетельствующие о том, что рукопись принадлежала библиотеке мавзолея шейха Сафй ад-Дйна в Ардебиле.

В поэме «Маджнӯн и Лайлй» 33 главы, 2556 бейтов и одно полустишие. В тексте пропущено значительное число бейтов, имеются и другие дефекты.

6. РУКОПИСЬ РЕСПУБЛИКАНСКОГО РУКОПИСНОГО ФОНДА АН АзССР, инв. № М 248/11543 (далее — و)

Рукопись *Ҳамса* Амйр Ҳусрау. Формат 28×18 *см*. Количество листов 243. Переплет кожаный, украшенный прекрасным орнаментом. Бумага желтая, плотная, блестящая. Текст написан черными чернилами. Почерк четкий *наста'лйқ*. На странице 36 бейтов. На последнем листе (243б) указано имя переписчика и дата завершения переписки *Ҳамса*: فى تاريخ شهر رجب المرجب سنه خمس ثمانين تسعمائه ۹۸۵ كتبه الفقير خليل بن درويش محمد الجامى.

«Эту [книгу] написал в 985 г. в месяце раджаб ал-мураджжаб (сентябрь 1557 г.) ничтожный Ҳалйл ибн Дарвйш Мухаммад ал-Джймй».

Текст на страницах заключен в рамки из синих и золотистых линий. На лис-

[7] См. B. Dorn, № 387; М. Бақоев, *Хусрави Деҳлавй ва достони ӯ „Дувалронй ва Хизрхон"*, Сталинобод, 1958, сах. 68.

1. РУКОПИСЬ ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ АН УзССР, 1011 (далее — آ)

Рукопись *Ҳамса* Амӣр Ҳусрау Дихлавӣ. Описана в каталоге восточных рукописей АН УзССР[1], составленном под редакцией и при участии проф. А. А. Семенова.

Текст поэмы «Маджнӯн и Лайлӣ» занимает листы 130а—159а списка. На странице 25 бейтов. Почерк — смесь *сулҫа* и *насҳа*. Имя переписчика и дата переписки поэмы не отмечены. Однако в колофонах остальных поэм, входящих в *Ҳамса*, указана дата переписки: март—май 1355 г. и имя переписчика[2]. Исходя из этого, можно заключить, что поэма «Маджнӯн и Лайлӣ» переписана в том же году.

Список является древнейшим и самым надежным из имеющихся в нашем распоряжении. Поэтому, несмотря на ряд недостатков, отмеченных в разночтениях к тексту, при подготовке критического текста он был взят нами за основу.

Текст поэмы разделен на 31 главу и содержит 2607 бейтов, включая повторные.

Орфографические особенности рукописи:

1. Буквы *пā*, *чӣм*, *жā*, *гāф* не встречаются.

2. Союзы که и کی в рукописи употреблены только в форме که, такая форма сохранена нами в критическом тексте.

3. В рукописях часто после *алифа* вместо *йāй* следует хамза. Например: вместо هوای، ندای، نوای значится هواء، نداء، نواء. Последняя форма сохранена и в критическом тексте.

4. В большинстве случаев такие слова, как آنکه، آنچه، چنانکه، هرچه، سفید، نوشتن, сохраняют архаичное написание: آنک، آنچ، چنانک، هرچ، سپید، نبشتن. В критическом тексте сохранена архаичная форма.

5. Диакритические знаки часто не проставлены. В критическом тексте точки восстановлены.

6. *Дāл-и манқӯта* ذ встречается довольно часто. В критическом тексте отсутствует.

7. Под буквой *йāй* проставлены две точки, под буквой *сӣн* три точки.

2. РУКОПИСЬ МУЗЕЯ АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ЛИТЕРАТУРЫ им. НИЗАМИ, инв. № 2 (далее — ب)

Рукопись содержит *Ҳамса* Низāмӣ Ганджавӣ и *Ҳамса* Амӣр Ҳусрау Дихлавӣ. Описана М. С. Султановым. По его мнению, рукопись переписана 200—400 лет назад[3].

[1] См. «Собрание восточных рукописей АН УзССР», т. II, Ташкент, 1954, стр. 119—125 (далее — *Собрание*...).

[2] По мнению проф. А. А. Семенова, «Шӣрӣн и Ҳусрау», *Ā'йне-йи Искандарӣ* и *Хашт бихишт* переписаны рукой знаменитого поэта Ҳāфиҷа Шӣрāзӣ (см. *Собрание*..., стр. 119).

[3] М. С. Султанов, *I әлјазмасы*. — «Азәрбајҹан ССР ЕА Хәбәрләри», 1954, № 2, сәһ. 12.

В конце списка на листах 698а—700б приложена касыда.

Приведенные ниже бейты из этой касыды помогли нам установить имя переписчика *Ҳамса*, а также дату переписки:

از دعای دولتش تاریخ را کردم حساب
تا مهندس پیشه بیرون آرد از هنجار خویش
مطلعی دیگر بگو داودیا بهر غزل
تا نمایی شاعرانرا صنعت اشعار خویش

«Его дату я исчислял по словам دعای دولتش, чтобы тот, кто разбирается в инженерном деле, определил бы ее своим методом. Дāвудӣ, сочини (букв. скажи. — *Т. М.*) другое *маṭла'* (т. е. вступление к газелям. — *Т.М.*) и чтоб этим ты продемонстрировал силу своего поэтического мастерства перед другими поэтами».

Из этого следует, что касыда принадлежит некоему Дāвудӣ. Текст ее, как и вся рукопись, переписан одним и тем же почерком. Отсюда можно сделать вывод, что переписчиком всей рукописи является Дāвудӣ.

Время переписки *Ҳамса* в касыде обозначено словами: دعای دولتش. Если эти слова считать по *абджаду*, то получается дата 825/1421-22 г.

К числу признаков, позволяющих датировать эту рукопись началом XV в., относятся ее графические особенности: частичное сохранение *дāл-и манқӯта* ذ, пропуск диакритических точек, архаичное написание многих слов и т. д. Эти особенности письма, как известно, характерны для рукописей до XV в.

Формат 28×18 *см*, количество листов 700. Текст *Ҳамса* Низāмӣ помещен на середине страницы в две колонки, текст поэм Амӣр Ҳусрау, а также *Иқбāлнāме* Низāмӣ дан на полях.

Текст написан черными чернилами, одним и тем же переписчиком, почерком *наста'лӣқ*, на желтой блестящей бумаге. Сохранность хорошая. На странице содержится 19 бейтов из *Ҳамса* Низāмӣ и 18 бейтов из *Ҳамса* Амӣр Ҳусрау.

Текст заключен в рамки из золотистых и голубых линий. Углы отдельных страниц и титульные листы украшены орнаментами. Названия поэм Низāмӣ написаны белилами на золотом фоне и заключены в четырехугольные рамки, заполненные орнаментом; названия глав написаны золотом.

Названия поэм Амӣр Ҳусрау вписаны белилами в орнаментированные ромбовидные рамки, названия глав написаны красными чернилами.

Поэма «Маджнӯн и Лайлӣ» разделена на 30 глав и содержит 2589 бейтов.

Текст рукописи хороший, малоискаженный, во многих случаях сходен с текстом рукописи, хранящейся в Институте востоковедения АН УзССР. После ташкентской рукописи текст ее является наиболее надежным, и ее разночтения указаны вслед за основным вариантом.

ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

Ответственный редактор
А. А. АЛЕСКЕР-ЗАДЕ

АМИР ХУСРАУ ДИХЛАВИ
МАДЖНУН И ЛАЙЛИ

Утверждено к печати
Редакционно-издательским советом Академии наук Азербайджанской ССР
Редактор *В. В. Волгина*
Технический редактор *С. В. Цветкова* Корректор *О. Л. Шевырева*

Сдано в набор 28/I 1964 г. Подписано к печати 23/V 1964 г.
Формат 84×108¹/₃₂ Печ. л. 23,25 Усл. печ. л. 38,21 Уч.-изд. л. 19,10
Тираж 8300 экз. Зак. 165 Цена 1 р. 20 к.

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука»
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

Типография издательства «Наука». Москва К-45, В. Кисельный пер., 4

ПРЕДИСЛОВИЕ

Амир Хусрау Дихлави (1253—1325) является крупнейшим представителем индийской персоязычной литературы и первым продолжателем литературной школы выдающегося азербайджанского поэта Низами Ганджави (1141—1209).

Его *Хамса*, написанная на основе *Хамса* Низами, справедливо считается одной из ярких жемчужин литературы Востока.

Автограф *Хамса* поэта до нас не дошел. Рукописи его произведений, начиная с XIV в., хранятся во многих библиотеках и музеях мира.

При сопоставлении рукописей, имеющихся в нашем распоряжении, бросаются в глаза различные искажения текста, неясные места и т. п., а также интерполяции, допущенные переписчиками.

Все это обусловило необходимость создания критического текста произведений поэта.

Учеными Востока и Запада, а также советскими востоковедами проведена определенная исследовательская работа по изучению жизни и творчества Амир Хусрау Дихлави, в том числе его отдельных произведений. Однако эти работы не охватывают все стороны богатого наследия поэта.

Недостаточно изучен ряд произведений Амир Хусрау, в том числе поэма «Маджнун и Лайли», занимающая одно из видных мест в его творчестве.

Представленный вниманию читателей критический текст поэмы является попыткой восполнить пробел в этой области.

«Маджнун и Лайли», третья поэма *Хамса*, завершена поэтом в 1299 г. Являясь первым откликом на бессмертное творение «Лайли и Маджнун» Низами, она по своим художественным достоинствам, по изяществу и певучести языка считается одним из лучших произведений, написанных на данный сюжет.

Критический текст поэмы составлен на основе семи рукописей и одного литографированного издания. Каждой из них даны условные обозначения по *абджаду*. Приводим характеристику использованных списков.

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ НАРОДОВ ВОСТОКА

ТЕКСТЫ

Большая серия

VII

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

АМӢР ХУСРАУ ДИХЛАВӢ

МАДЖНӮН и ЛАЙЛӢ

Критический текст и предисловие
Т. А. Магеррамова

МОСКВА · 1964